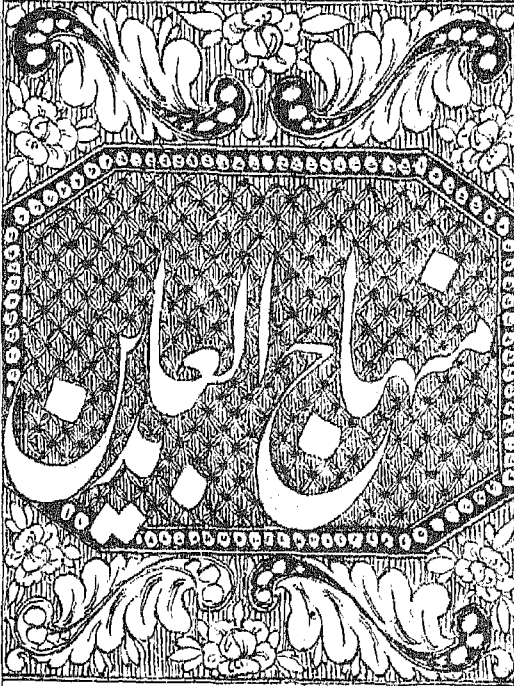


مَنْ نَفْسَهُ فَقَدَرَ فَكَرَّ إِلَيْهِ



مَطْبَعُ مَكْتَبِ مَدَنِي أَعْلَى طَبْعُ
رِجَالِ هَاشِمِي هَاشِمِي مُنَوَّرِي



بسم الله الرحمن الرحيم

انچه در نهايت

حمد مرخیز را که او ملک حکیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است انکه بیافرید پاهای دوزین ما را
بقدرت خود و تدبیر کارهای بر دوسری کرد بحکمت خود و نیافرید آدمیان و پریان را مگر بر یک
عبادت خود پس راه روشن است مقصد کنندگان را و دلیل واضح است مقرر کنندگان را و لیکن حج
تعالی همراہ کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد و او داناتر است بجسانی که ستودنی است
اند و در و بر تخت سید المرسلین و پسرندگان او که نیکوکارانند و پاکانند اما بعد
بپذیرد ای برادران من **اَسْتَعِذْ كُمْ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الْغَابِرُونَ** ضایده که عبادت شریعہ علم است فایده
عمر است و حاصل بنده است و فصاحت و لیا است و طریق تقیاست و قیمت اغرض است و قصد
خداوندان است و لباس کریان است و حرف مردان است و اختیار خدایان بصیرت است
فراہ سعادت و خست است **فَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِكُمْ فَأَعِثُّوا إِلَيَّ بِرُوحٍ كَارِهِ** شما امام پس
عبادت کنید **قوله تعالى إِنَّ هَٰذَا لَكُمْ جَلَدٌ وَلَكُمْ جَلَدٌ وَلَكُمْ جَلَدٌ** مشکوٰۃ فی
قیامت بوقت جزا و ادن نیکوکاران را برگیرند و بگویند این است جزای شی شایسته است
پسندیده پس چون بنده را از عبادت چاره نیست در نظر کردیم و راه او را تامل کردیم
اول تا آخر یافتیم که راه عبادت را ہی شوار است و صعب با عقبات بسیار و شقت های سخت

کتابی که همه بر آن اجماع کنند و بخوانند آن همه را القع حاصل شود پس ضایع نقالی که دعای پادشاه
 مستجاب کند دعای مرا اجابت کرد و بفضل خویش برترین کار مطلع گردانید و الهام کرد
 مرا درین کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبود و آن ترتیب اینست که وصف
 او میگویم بشعنا و اول چیز که بنده را بیدار کند از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه
 بجهان خطره آسمانی باشد و توفیق خاص الهی و در خاطر بنده بگذرد که من خود را غایت الزلوع
 نعم می یابم چنانچه خیالات و قدرت و عقل و لطف و جمیع صفاتی شیرین و سلامت می یابم
 از انواع مضرتها و آفتها و این را نسبی است که مرا بشکوه دست نخواهد کرد و اگر غافل از نعم نعمتها از
 من سلب کند مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام را فرستاده است
 و اخبار کرده که ترا پروردگار است قادر عالم حق مرید تحکم فرماید و بپیشی کند و قادر بر آنکه
 اگر مصیبت کنی عقاب کن و اگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بستر او آنچه در خاطر بگذرد و وعده
 و وعید کرده است و بر لازم گرفتن تو امین و میزان شرع امر کرده است چون این صفی و خاطر بنده
 بگذرد و بر نفس خود تبرسد و فرج کند و خواهد که بطریق خلاص خود بداند و نیاید از طریق مگر نظر کردن عقل
 در دلائل استدلال کردن بصفت بر صانع تا حاصل شود و مراور اعلم و یقین و اینچنان عیب است
 و بدان که مراور پروردگار است که تکلیف کرده است و امر فرموده است پس اینست اول عیب که بنده
 را در راه عبادت پیش آید و این **عقیده علم است** پس چاره نه میداند آنرا که در قطع او
 مشغول شود و بنظر کردن در دلائل و تعلم کردن پس سیدن از علای آخرت که راه نمایند و چراغ است
 تا قطع کند آن را بتوفیق الله تعالی و حاصل شود و مراور اعلم و یقین و یقین و آنست که بداند که مراور اعلم
 است یکی بی شریک و است از نرفته و امر کند بخدمت طاعت بظواهر باطنی که راهت از نرفته و حاشی
 که هست بهر آید و دال اگر طاعت کند و بعبادت و دال اگر مصیبت بی فرمانی کند پس این سخن خالص
 شود و یقین کند به غیبت ضرورت برای خدمت چیست شود و خواهد که عبادت روی آورد
 و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز و حسب که عبادت بظواهر باطن پس سخن حرف خدای تعالی و آنچه

واجب است بروز فرائض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا عبادت شروع کند و بد
 خود را ثابت بوده و مصبر بکنا مان ملوث با نوع معاصی و جنایات گفت چگونه رومی رجم عبادت
 که ملوث بمپیدی گنا مان پس واجب است برین که اول توبه کند و بخدای تعالی بازگردد و گنا مان
 مریا مرز و از بند معاصی خلاص گردد و انجاست گنا مان پاک کند تا مصلحت خدمت
 و ایستادن بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا اورا عقوبه توبه پیش آید و لابد بقطع این عقوبه
 محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد و از قطع این عقوبه فارغ شد
 خواست که عبادت کند و دیگر در برگرد خویش موانع بسیار که هر یک از اینها اورا از عبادت باز دارند و
 دیگر چون در آن تامل کرد چهار موانع یافت دنیا و غلبه شیطان و نفس پس محتاج شد لا محاله
 بدفع این موانع و دور کردن آن از خود و الا ممکن نیست که غلبه ایشان عبادت کند پس
 اینجا اورا عقوبه عواقب پیش آید و محتاج شد بقطع کردن این عقوبه چهار چیز تبرک
 آفتن دنیا و دور بودن از خلق و محاربه کردن شیطان و بجام تقوی کردن نفس خود را
 چون این همه کرد و از قطع این عقوبه فارغ شد باز گشت تا عبادت کند باز چیزهای پیش
 می آیند و اورا از عبادت باز می دارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق و
 از آنکه نفس میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی و از خلق دور شد
 پس رزق و قوام من از کجا باشد و دم خطر کار را از آنکه صلاح و فساد آن عاقبت معلوم نیست و آن سبب
 شغولی است از آنکه نباید که در فساد و مهلکه اقامت سوم سستیها و حیثتها که از همه جانب آدمی افتد خاصه
 که او مخالفت خلق کرده است و در محاربه شیطان شسته و بجایه نفس شغل شد چه غضبهاست چنین
 کس را فرو میاید خورد چه سستیهاست که او را پیش خوابد چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت
 فسادت بخوابد رسید و وقتی موافق پس اینجا اورا عقوبه عوارض پیش آید و محتاج شد بقطع کردن
 آن چهار چیز به توکل کردن بر خدا تعالی در کار رزق و تقوی کردن کار را بخدای تعالی و ماضی و
 واجب کردن بلا و فساد او آن وقت نزول قضا چون این همه کرد و از قطع این عقوبه فارغ شد خواست که عبادت کند و باز
 نفس او را از عبادت باز دارند و او را از عبادت باز دارند و او را از عبادت باز دارند

تعبیه ایشان

سائقی

خود را کامل ضعیف و در عبادت نشاطی دند و زکرو فکر زاعی بلکه باطل نفعات و راحت لطالت بد
 بلبک بشیره و فضول و حماقت و جهالت پس محتاج شد در کار نفسی آشنده که او را سواطی طاعت
 و خیر براند و نشاطش در کار عبادت بپذیراید و باطنی که منع کند او را از شر و معصیت و کم غنبت
 او را از ان این نیست که خوف در جا از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و عذر کرده است
 از انواع کرامات سائقی است که باعث است مرفض را بر عبادت کردن طاعت می ترسید
 از غضب در دنیا که خدای تعالی از صعوبت آنچه که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری ناخیر است
 مرفض را از گناه کردن این است عقوبه بواجب است که پیش آمد او را و محتاج شد بقطع آن بزرگ
 این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت آورد می باید خود را فارغ از سر باطنی و
 و نشاطی پس با نشاط و شوق و رغبت تمام بعبادت مشغول شد و بران سواطیت نمود و
 انشای آن می بیند درین عبادتی که چندین تحمل شقت بجهت آن کرده است و آفت عظیم
 یکی را یادوم عجب آنکه وقتی در طاعت ریای می بیند و طاعت بدن سبب باطل می شود و اگر
 وقتی از ریای امتناع می آورد بدن سبب در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او حبط کن پس پیش
 آمد و او را اینجا عقوبه قواوح و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر سنت خدای تعالی
 تا عمل و سلامت مانند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد و در عبادت چنانچه باید و شاید و سالم از
 بهافات و لیکن چون نظر میکند خود را در اخلاق رحمت خدای تعالی می باید از بسیاری نعمتهای
 خدای تعالی که او را داده است می ترسد نباید که از شک گشتن آن غافل شود و در کفران افتد و
 و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فردا و نقد و سخط گردد پس پیش آمد و اینجا
 عقوبه حمد و شکر چون از قطع آن عقوبه نیز فارغ شد بجهت شک گشتن بقدر امکان
 می باید خود را مطلوب مقصود پیش و پس در گذرد که می بیند خود را در صحرائی شوق و عرصه محبت افتاده
 و آسوده با خبر صفای ان و سواطیت و کسب و خلقها و اگر استه از برود کار خود یافته و حال چنانکه که برتن

میکنند

این رسولان رب العالمین در رسد بروح و روحان بشارت و موصول بماند پروردگار را ضعیف
 غضبان پس بریندوار ازین دار فانی بحضرت الهی مستقر ریاض حجت بنید انجام نفس فقیر و
 حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و مہر زمان بر ساعت شہادہ کنندارید رحیم ازلطف انعام
 و تقرب و اکرام انجیہ یکس و صف آن تواند کرد و هر روز و زیادت تا ابد الاباد پس ہی سعادت
 عظیم و تر ہی بندہ نیکبخت و تر ہی دولت بزرگ و تر ہی کار ستودہ و ستوایم از خدای متعال کہ
 منت نہد بر ما و بر ہمہ مسلمانان بدان این نعمت بزرگ و مکرر داند ما را از کسانی کہ نصیب نیست
 مرایش از این کار کرم و صف کردنی و آرزو برونی و شغیونی و دیدنی بی نفع و مکرر داند علم
 ما را بر حاجت و توقیق دہد ما را بعل صلاح و قیام کردن بر آنچه دوست دارد و در ارضی باشد کہ اوست
 بخشنده و تر از ہمہ بخشنندگان و کرم کنند تر از ہمہ کرم کنندگان پس این بود تیریمی کہ الہام
 کرد مرا خداوند عزوجل من در راه عبادت بدان اکنون کہ حاصل ازین چہ ہفت عقبہ است
 اول عقبہ علم دوم عقبہ توبہ سوم عقبہ عوائت چہارم عقبہ عوارض پنجم عقبہ بولعش ششم
 عقبہ قواعد ہفتم عقبہ حمد و شکر و تمام شدن ابن عقبات تمام شود کتاب
 مہمناج العابدین **الی النجۃ** و اما اکنون شرح دہم این عقبات را بموجب ترین
 الفاظ شمل بزکبہای غریب نافع انشاء اللہ تعالیٰ التوفیق والتشلیل ولا
 حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم **عقبہ اول** و این عقبہ علم است
 ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولاہ علم کہ اوست قطب و ہر اوست مدار کار ہر روز
 جهان و بد آنکہ علم و عبادت ہر دو و جو ہر اند کہ بسبب ایشان است ہر چہ می بینی و ہر چہ
 می شنوی از تصنیف مصنفان و تعلیم علمان و نصیحت ناصحان بلکہ بسبب
 ایشانست فرستادن کتب و رسولان وافریدن آسمانہا و زمین با و انچہ دین ہر دست از
 مخلوقات و امل کن بیان وایت را از کتاب خدی تعالیٰ کہ قصہ جل کر آیت اللہ الذی خلق سبع
 سموات و من الارض مثلہن یتنزل الامر فیہن لیتعلموا ان علی کل شئ علیہ قیام

وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا ظَهَرَ مِنْ كَيْفِيَّةِ عِلْمِهِ جَنَانٌ بَاشِدٌ كَخَلَى عَزَّ وَجَلَّ الْكَمْسِي هَسْتُ كَمَا فَرِيدُ
 هَسْتُ آسَمَانِهَا وَشَلَّ بِنِ زَمِينِ رَا سَمِيرُ وَادِ مَرِ خَدَايَ سِيَالِ اِيشَانِ وَحَكْمُ مَلَكَا اَوْنَا فِدِ هَسْتُ
 دَرِ اِيشَانِ تَا بَدَانِيْدَ كِهْ خَدَا تَعَالَى بِرِ هَمِيْ خَيْرِ قَاوِرِ هَسْتُ وَعِلْمُ خَدَايَ تَعَالَى بِخَيْرِ مَحِيْطِ هَسْتُ وَبَسْمَلِ
 اِيْنِ آيْتِ كِهْ دَلِيْلُ بَاشِدُ بِشَرَفِ عِلْمِ خُصُوصًا عِلْمِ تَوْحِيْدِ آيْتِ اَوْمِ تَوَلَّ تَعَالَى وَكَمَا خَلَقْتَ
 اَلْجَنَّةَ وَ اَلْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ وَبَعْنِيْ نِيَا فَرِيْدِمُ پَرِيَانِ وَادِ مِيَانِ رَا مَكْرِبَرَايِ اَلْكَلِمِ عِبَادَتِ
 كُنْدِ وَبَسْمَلِ هَسْتُ اِيْنِ آيْتِ كِهْ دَلِيْلُ بَاشِدُ بِشَرَفِ عِبَادَتِ وَرَوِيْ اَوْرُونِ بِيْدَانِ پَسِ
 بَزْرِكِ دَارِ اِيْنِ وَدُوْكَارِ كِهْ مَقْصُودِ اَزْ اَفْرِيْدِنِ هَرِ دُوسَرِيْ اِيشَانِ نَدِ پَسِ وَاجِبِ هَسْتُ مَرْبُودِ رَا
 كِهْ شُغْلُ نَشُوْ مَكْرِبَرِ اِيشَانِ وَنَظَرِ كُنْدِ مَكْرِبَرِ اِيشَانِ وَبَدَانِكِهْ بِرِ هَمِيْ خَيْرِ اِيْنِ هَرِ دُوسْتِ اَزْ كَارِ اَنَانِ بَاطِلِ
 هَسْتُ كِهْ دُرُوْ خَيْرِيْ نِيْسْتُ وَنُغُوْلِيْتِ كِهْ دُرُوْ حَاصِلِ نِيْسْتُ وَچُونِ اِيْنِ دَلِيْسِيْ بَدَانِكِهْ عِلْمِ شَرِيْفِ
 تَرْبَتِ اَزْ عَمَلِ وَاِيْنِ هَسْتُ كِهْ رُسُوْلُ فَرُودِ صَلَّيْ اَللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ كِهْ فَضِيْلَتِ عَالِمِ بِرِ عَابِدِ هَمِيْ
 فَضِيْلَتِ مَنِ هَسْتُ بِرَا پَسْتِ مَنِ وَفَرُودِ كِهْ يَكِ نَظَرِ كَرْدَنِ سُوْغِيْ عَالِمِ دُوسْتِ تَرْبَتِ نَزْدِيْكِ
 خَدَايِ تَعَالَى اَزْ عِبَادَتِ يَكَا اَلْبَصِيَامِ وَقِيَامِ وَفَرُودِ كِهْ رَهْ مَنُوْ كِهْ نَمِ شَمَارِ اَبَرِ شَرِيْفِ تَقَرِيْنِ اَهْلِ
 بَهَسْتِ يَارَانِ كَفْتِ بَلِيْ يَارِ سُوْلِ اَللهِ صَلَّيْ اَللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ فَرُودِ كِهْ اِيشَانِ عِلْمَا هَسْتُ مَنِ اَنْدِ
 پَسِ اَزْ خِيَا طَا هَرِ شَمِ مَزَا كِهْ عِلْمِ شَرِيْفِ تَرْبَتِ اَزْ عِبَادَتِ وَلِيْكِيْنِ چَا رَهْ نِيْسْتُ مَرْبُودِ رَا اَزْ
 عِبَادَتِ وَالا عِلْمِ بِلِيْ عَمَلِ بِلِيْ فَاَنْدِهْ بَاشِدُ اَزْ اَنَكِهْ عِلْمِ مَقْرُوْرِ وَرَحْتِ سَتِ وَعِبَادَتِ بِنِزَةِ اَقْرُوْرِ
 سَتِ وَشَرَفِ مَرُوْرِ رَحْتِ رَا بَاشِدُ اَزْ اَنَكِهْ اَصْلِ هَسْتُ وَلِيْكِيْنِ نَفْعِ وَنَفْعَتِ اَزْ شَرُوْرِ بَاشِدِ
 چُونِ چَمِيْنِ هَسْتُ چَا رَهْ نِيْسْتُ مَرْبُودِ رَا اَزْ هَرِ دُوْ اَوْرِ اَلْفَضِيْلِ بَاشِدُ وَاَزْ نِيْسْتُ كِهْ كَفْتِ حَسَنِ لَهْبَرِيْ اَحْمَدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عِلْمِ رَا طَلَبِ كَرْدَنِ كِهْ اَزْ عِبَادَتِ بَازِ نَمَايِنْدِ وَطَلَبِ كُنِيْدِ عِبَادَتِ رَا طَلَبِ كُنِيْ كِهْ اَزْ عِلْمِ بَازِ نَمَايِنْدِ پَسِ طَلَبِ كُنِيْدِ عِلْمِ رَا
 اَزْ عَمَلِ بَازِ نَمَايِنْدِ وَطَلَبِ كُنِيْدِ عِبَادَتِ رَا بِلِيْ اَزْ عِلْمِ بَازِ نَمَايِنْدِ چُونِ مَعْلُوْمِ شَدِ كِهْ چَا رَهْ نِيْسْتُ مَرْبُودِ رَا اَزْ هَرِ دُوْ اَنَكِهْ
 عِلْمِ اَوَّلِ شَرِ تِ بَقَدَمِ وَرَشْتَنِ بِرِ عَمَلِ اَزْ اَنَكِهْ اَصْلِ رَا سَمَا اُوْسْتُ وَاَزْ نِيْسْتُ كِهْ فَرُودِ پَرُوْ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ عِلْمِ اَمَامِ
 عِلْمَتِ عَمَلِ تَالِيْعِ اُوْسْتُ اِيْنِ عِلْمِ صِلَتِ اَمَامَتِ مَرْبُودِ عِبَادَتِ اَزْ دُوسْتِ اَزْ بَرِيْ اَنَكِهْ عِبَادَتِ تَوَانِيْ كَرْدَنِ

از آنکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه عبادت کنی کسی را که پند
 شناسی نام و صفت او ندانی و از آنچه واجبست در حق او عقیدت کردن و آنچه روانیت تو
 اعتقاد ندانی و بسا باشد که چیز را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است و بدان
 سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجبست مگر آنکه بیا سوزی هر چه واجبست کردن آن
 در شرع تا چنانکه فرموده شد و در برخی که ماسوری بجاری و بیا سوزی آنچه واجبست ترک آن از
 سنایی تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که آنرا ندانی که چیست چگونه است و چگونه بجاری
 و چگونه اجتناب کنی از محصیتی که ندانی که آن محصیت است و ندانی که چگونه اجتناب کند و عبادت
 شرعی چنانکه طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج و غیره که بیا سوزی با جمیع حکام و شرایط بدان
 قیام نمایی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفید عبادت است یا آن مخالفست است
 و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد که ترا شکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیایی که از او پرسی و تو نیز ندانی
و پس از این بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است که آن تعلق بدل دارد و موقوف
 آن نیز بر تو واجبست چنانچه توکل و تفویض و رضا و صبر و تقوی و اخلاص و غیر این چنانچه ذکر این کتاب
 بیامد ان شاء تعالی بدانکه پاک و شستن تن و عبادت تن یک جزو عبادت است و پاک و شستن تن عبادت
 دل نوزده جزو عبادت است و اجابت بر تو که بیا سوزی از این هر یک همچو سخط و طول اهل حسد
 و ریا و کبر و عجب تا بر سبزی اراد که دانستن و کردن این همه فایده است نهض قرآن چنانکه خدی تعالی
 میفرماید و علی الله فموقوف کن این گناشته مؤمنین یعنی بر خدا توکل کنی اگر شما مؤمنان به جای
 دیگر میفرمایید و اشکرتن الله ان کنتن انما نعتمدون و جای دیگر میفرماید و اضربن و ما صبرن
 الا بالله یعنی صبر کن و متواتر صبر کردن مگر توفیق خدی تعالی و جای دیگر میفرماید و تمشکلتن
 یعنی قطع کن از همه روی بد و از غیر این از آیات دین بابت چنانچه در باب فرضیت
 صوم و صلوة است پس چیست مگر آنکه نماز روز و زکوة را فرض میدانی و ترک این فرض
 کرده و هر دو را فرامیده سیکه و کتاب سیکه بلکه ازین فرضین سبک غافل

تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بقوتای که این عقیدت کرده مگر بقوتای کسی که بهرست و نیاست
 تا معروف را منکر کرده است و منکر را معروف و علومی را که خدای تعالی کتاب خویش بخور
 وحکت و هدی نام کرده است بجل ایهال کرده و بهر روی بکسب کردن مال حرام آورده
 تبسیر از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة فضل مشغول شوی این تیرا هیچ نکند
 و بسا باشد که برگناهی و تضرع باشی که آن سبب دخول و فرج است و مباحی را از طعام و شراب و خواب
 ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت تر
 ازین همه آنکه بطول مل مبتلا باشی و طول مل صیبت و معصیت محض است و از آنوقت نیز تصور
 کنی بسبب جهل خود از فرق با کردن میان طول مل و نیت خیر و همچنین در چراغ و خطا باشی گمان
 بری که تضرع و ابتهال میکنم و همچنین در ریاء محض باشی گمان بری تو از آنکه من چه خدا میکنم گمان
 بری که من سیخو انهم مردمان را بسوی نیکی پس می شمارم برای خدای تعالی تا آن طاعت و بجا می آید
 الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی قوی باشی و این بخدای غر و جل که
 صیقتی است بزرگ مر عابدان جاہل را پس ازین بدان که باین همه مرا اعمال ظاہر را تعلق است
 با اعمال باطن که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد و چنانچه اخلاص و ریاء و عجب و ذر است
 و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند و بطریق تاثیر آن در عبارات ظاهر نشناسد کیفیت
 احتراز کردن و نگاه داشتن اعمال از آن نماند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاہر سلامت ماند پس
 طاعت ظاہر و باطن او را فوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدبختی و در پنج و آن بانی است
 پیدا و ازین است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خواب کردن عالم بهتر است از نماز
 کردن جاہل و عامل نبی عالم فاسد پیش از آن کند که صلاح و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که اباہم کنند از
 علم نیکوختان را و محروم کنند از علم بدبختان را و بدبختی ازین سبب است که علم نیاخت و دلی علم
 عمل کرد و فردا سفیدش نباشد و ازین است که زنا و سلف ضعیف طلب علم بآنکه زانند و از ایشان کار کار علم
 کردند آنکه بکار خود پیوسته علم بچنانی دانستی که طاعت آن را که بکار خود پیوسته علم بچنانی دانستی که طاعت آن را

و انصاف دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل است که علم مانع سبب خوف و محبت است و
 چنانکه گفت **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان و دیگر
 عالمان و این از آنست که هر که خدای تعالی را شناسد چنانچه حق ماضی است ترسند از وی چنانکه حق
 و تعظیم کند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت داشتن او پس جمیع طاعات شرعیه علم باشد و از
 جمیع معاصی علم مانع گشت و در این دو مقصود نیست مرئیه را در عبارات خدای تعالی پس تو باطن
 به علم پیش از هر چیز نای ساک راه آخرت و الله لوفق سوال شایسته که بگوید که رسول فرمود صلی الله
 علیه وسلم **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مَسْلُومٍ** که علم طلب است که طلب از هر مظلومی
 است و حد آن چیست و چه مقدار مرئیه را در کار عبادت ازان حاصل می باید کرد جواب بدانکه
 علومی که طلب و فرض و لازم است علم توحید و علم شریعتی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت
 اما حد هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است که بدان معرفت
 حصول این حاصل گردد و آن آنست که بدانی که معبود الهی است علم قادر می تسمی تکلم سمیع بصیر
 و احد بزرگ موصوف بصفات کمال شمره از دلالت حدوث و منفرد بقدم بر کل محدثات
 و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بنده اوست و رسول اوست و صادق است آنچه اخبار کرده از حق تعالی
 در امور آخرت و بر تو باد که پیغمبری عقیده کنی با او ام که در قرآن باید در حدیث نیابی و فی الجمله هر چیزی که چهل آن
 بلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است و اما از علم سران مقدار آموختن فرضیه است که حاجات
 و مناسبات آن بدنی تا اثر تعظیم حق تعالی و اخلاص سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن تمامی این
 کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است بر تو کردن آن آموختن آن
 هم فرض است تا چنانکه حق آنست ادا کنی چنانچه طهارت و صلوٰه و صوم و زکوة و جهاد و زکوة
 اگر بر تو فرضیه گردد آموختن آن نیز فرضیه شود و الا ندانیم است حد هر یکی از سه علم که طلب کردن
 آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که بامتنه جان جدل کنی و ایشانرا مظلومی کنی
 فرض عین نیست بلکه فرض کفای است فرض عین همانست که اعتقاد تو باینست که در و همچنین علم سر

و شرح عجایب قلب نیز بسیار است معرفت جلال آن بر تو واجب نیست بلکه همان قدر توفیق عبادت
 تو باشد دانستن آن فرض صین است تا آنچه حضرت از آن اجتناب کنی و آنچه از آن چاره نیست بچون
 اخلاص من حمد بشکر و توکل آفر اکتساب کنی و همچنین در علم فقه واجب نیست که جمیع ابواب فقه از بهر
 و شمر او اجابت و کساح و طلاق بدقی که دانستن آن به فرض کفایت **سوال** اگر گوئی آن
 مقدار از علم توحید که فرض است که بجز و مطالعه بی عملی کس را حاصل شود **جواب** بنا
 استقامت و کثرت و مداومت است و تحصیل کردن علم با وسایل ترست اما خدا تعالی بفضل
 خویش کسی را که خواهد خود معلم او شود و چون این دانستی بدانکه این عقیده که عقیده علم است دشوار
 است ولیکن بطلب و مقصود بدین حاصل شود و دفعه اول بسیار است و قطع او دشوار است و نظر
 او بزرگ است که با کسی که عدول و اعراض کرد از او گمراه شد و با کسی که در قطع او مشغول شد
 که بغیر و لب آنس که مستحیر نماید و در لب آنس که سلوک کرد و در مدت آنکه قطع کرد با کسی که
 که در وقتها سال در قطع کردن بماند و آنکه کلمه پیکر الله عز و جل اما قطع او آنست که ذکر کردیم
 از شدت احتیاج بنده بدان و بنای کارهای عبادت بر آنست خاصه علم توحید و علم سر و خیرست
 که خدای تعالی وحی کرد به او و عبادات الله علیه و علی همین که ای داه و علم نافع یا سوز گفت الهی
 علم نافع کدام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا و کمال قدرت من بر همه خیردانی
 اینست علمی که مرا نزد یک گردانند من در روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه و گفت اگر در
 در حالت طفولیت ببرد و در بخت فتنی خوش زیاده مرا از آنکه پروردگار خود را بشناسی و اما شدت
 او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد هر که علم را طلب کند تا مردمان به توجیه کنند و محالست از او را
 حاصل شود و در محاسن بدان سبب آنست که مال حرام دنیا صید کند از جمله زیانکاران است بویزید
 بسطامی رحمت الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود
 و بر سیر از آنکه شیطان بر تو مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطرست تحصیل او دشوار است زیرا که اول مرتبه این باید که بدین
 گمان از علم بازمانی که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم شب صحیح و روز خ را دیدم که اکثر روز زنیان

فقیهان بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمودنی از علم پس هر که علم را بیاموزد متواتر اند که
 عبادت را چنانچه حق است بجا آورد و اگر مردی تعداد عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت
 آسمان و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد پس چیست شود و طلب علم بجهت تعلیق و تعلیس
 و بهر بهیز از کمال و طلال و الا در خطر گمراهی باشی لغو و بانه سنها پس حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی
 در دلائل صنع باری تعالی استی که ترا الهی است قادر عالم می مرید شکم سبع بصیر شمر از حد و ثپاک
 از همه نقصانها و اقصایها و انیسست بر و انچه رواست بر محمد ثنان و مخلوقات او و چیزی نماند چیزی بدو
 نماند شمر از مکان و جهات و نظر کردی در حجرات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استی که او رسول
 خلیفست و این است بروحی و انچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را دیدنی است و آخرت
 و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس حرف و صوتیت و ذر ملک و ملکوت هیچ چیز و خلط
 نگذرد و هیچ چیز بجنبه مکر تقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و ثبوت او و خیر و شر و نفع و ضرر
 ایمان و کفر به از دست و یکپس از مخلوقات چیزی برود واجب نیست کسی را که ثواب دهد
 بفضل خویش و هد کسی را که عقوبت کند بعد از خویش کند و انچه آمده بر زبان صاحب شرح
 علیه الصلوة و السلام از امور آخرت چنانچه شمر و شمر نامها و جناب قبر و سوال ننگ و کبر و
 میزان و صراط همه حق است این است اصحابی که سلف رضی الله عنهم بان عقیده کرده اند و امر
 کرده اند به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدستها طاهر گرد و برین همه اجماع کرده اند پس نظر
 کردی در علمهای دل و واجبات آن و سنای باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل
 شود و مرزا علم بان پس دانشی جلایانچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم و صلوة پس
 ادا کردی و فیضه خدای عز و جل را در باب علم و از جمله علای است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 شدی اگر کل کنی برین علمی که اسوخته مرزا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این
 عقیده را قطع کردی و پس خویش انداختی و مرزا ثواب بی اندازه حاصل شد

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقوبه و وسم و این عقوبه توبه است پس ازین بر تو واجب است ای طالب عبادت
 که توبه کنی و وجوب توبه یسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که شوی گناهان
 آدمی را اطاعت محروم کند و خذلان و خواری بار آرد از آنکه قید گناهان از تن بسوی طاعت آدمی
 را مانعست و مضرب بودن بر گناهان بسبب یابی دل است **الْقَلْبُ إِذَا قَضَىٰ لَكُمَا إِلَىٰ ذَا عَصَا**
 و اگر رحمت کند خدای تعالی گناهان آدمی را سوی کفر کشند چگونه توفیق طاعت باشد مگر کسی که او در
 شومی گناهان قسارت است و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر حصیت مضرت چگونه نزدیک
 کند به نجات کسی را که او نجاست محاصی لوده است در خبرت از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت
 چون بنده در رفع گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تنی و گندگی که از دهن او بیرون آید پس
 این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی باشد لاجرم آنکه سهرت بر گناه کم باشد
 که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر بر سبیل عزت توفیق یابد که عبادتی کند بر حمت بسیار و دران
 خلالت اندک و صفائی نباید و آن همه بشویند گناهان ترک توبه است راست گفت آنکه گفت چون
 بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدینکه تو محبوس گناهان تو تر احبس که هست سبب و وسم
 بدینی خوب توبه است تا عبادت تو قبول افتد از آنکه حذر و تدبیر بدیده بدیون قبول کند و این از نیت
 که توبه از محاصی خوشنود کردن خصمان فرض نیست و جمله عبادت که خواهی کرد نقلت پس چگونه قبول کند
 از تو نفل فرض عین بر کردن توبه و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و سباحی را و تو محرابی
 بر جرمی و چگونه سناجات کنی با خداوند خویش و از و خواهش مکنی و او بر تو تشکیک است آیت حال
 گنا بکارانی که صبر باشند بر گناهان سوال اگر گویی که چیست توبه نصوح و حد او چه می یابد که مرئذ را
 تا از جمله گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی است از عملهای دل و حاصل و پاک کردن است
 از گناهان و شیخ من ابوالعالی رضی الله عنه در حد تو چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است
 که مثل آن گناه از روی تزلزل نه از روی صورت از روی رجوع آمده باشد بلکه ترک گیر از خوف حد خدای تعالی
 ترک گیر و توبه یسبب چهار شرط است اول ترک اختیار کن که بفرم کردن و جزم بدینچه اصلاً بار دیگر

کتابی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این گناه بارگردد شود تا نباشد
 بلکه پرهیز کند باشد از گناه و و هم آنکه توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است
 از آنکه اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه بنی که رسول صلی الله علیه و سلم
 را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابق متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را نتوان گفت
 که تائب بود از کفر از آنکه او کفر سابق داشت سوّم آنکه گناهی که از او در وجود آمده است مثل گناه
 باشد که ترک اختیار او میکند و آن مانند از روی نترست و در جواب باشد از روی صورت بنی اگر پیری
 از کار مانده که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و درست است توبه بر زنا
 زیرا که در توبه بسته نشد است سوال اگر کوی او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون اینان
 قادر نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تائب است مرزنا قطع طریق بلکه
 عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا قطع طریق است در نترست و در چنانچه قیافه است
 و غمازی از آنکه آن همه گناهان اند اگر چه بزرگباری در بر یکی متفاوت است لیکن جمیع آن خاص
 در حق اتم یک نترست دارند و آن فرد تر نترست بدعت است و نترست بدعت فرد تر از و بدعت است
 پس کسی که از زنا و قطع طریق جمیع گناهان که از کردن آن امر در عاجز است برین صورت اگر توبه
 او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب
 توبه دناک او بسبب رحمت دنیای دنی و ترس از مردمان و طلبش حویا ضعف نفس یا
 ترس فقر و جز این است شرطهای توبه و رکنهای او چون اینها حاصل شود توبه درست باشد
 اما مقدّمات قبله بر سه وجه است اول آنکه تائبی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه توبه
 خدای تعالی کفایت آن ندارد و یاد کند سوّم آنکه ضعیفی و عدم جلد بخند و یاد کند که اگر گناهی
 افتاب و طبایع سرنگ قاضی و گردیدن مورچه طلاق ندارد و عذاب آتش و زخم و زدن
 از زمرهای زبانی و گردیدن ماراخی که هر یکی همچون گردن اشترند و کثرت مانع که
 همچون اشتراند چگونگی طلاق آرند چون برین چیزها مواظبت نمائی و شب و روز

بار بار در دل بگذرانی ترا برین آرد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان و الله الموفق **سوال** اگر گوی
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که پیشیانی توبه است و مثل این شرطها که تو در توبه گفتی نگفته است
جواب بدانکه اول پیشیانی مقدر و رنبد نیست نه چیزی که رنبد از بسیاری خیر یا شیوا بد پیشیانی
 شود یعنی تو ایستاده و توبه مقدر و رنبد است و یاقین میدانیم که اگر کسی بر گناهی پیشیانی شود از آن سبب
 که جایش بیان مردمان برفت و یا مالش بسبب حرفت در محاصی گم شد این چنین نداشت توبه نباشد
 بلکه این گناه محض است و از اینجا دانستی که درین حدیث معنی است که توبه بجز ظاهراً فرهم نکرده و آن آنست
 که نداشت برای تعظیم خدای تعالی و خوف عقاب و باشد که بر انگیزد آدمی را بر توبه نصوح پس چون باید آرد
 سه مقدره توبه را و نداشت کنایه نداشت باعث شود بزرگ اختیار گناه و باقی ماندن نداشت در دل
 در زمان مستقبل و باعث شود بر عجز و زاری در حال پس این روکاو باعث است بر توبه او را بنام توبه و ذکر کرده
سوال اگر گوی که چگونه ممکن است مرادیرا که اصلاً از و گناهی از صغیر و کبیره در وجود نیاید و انبیا که از شرف
 خلق بودند ایشان اختلاف است که این وجه یافتند باین **جواب** بدانکه این کاریست ممکن غیر تحصیل کسی که خدای
 تعالی او را روزی کند و نیز از شرط توبه است که تو گناهی بقصد و عمد انگی و اما اگر سهو و خطا گناهی کنی آن از توبه
 عفو است و این نیک است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد **سوال** اگر گوی که ملاز توبه کردن این بنسبند
 که سید غم باز گناه خواهم کرد در توبه ثابت نخواهم ماند پس بر توبه کردن چه فایده **جواب** بدانکه این از جمله غیر
 و شیطانت است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بگری
 اما اینک خایفی از باز افتادن در گناه بر تو نیست که بصدق توبه کنی و تمام گروانیدن بر خدای است
 اگر تمام گروانید خواهی اطلب اگر تمام گردانید باری کنان گذشته همه آمرزیده شد و آن بجای پاک شدی گمانند
 بر تو گناهی گریه کن که به تجدید کرده و این سبب است بزرگ و فایده بسیار بر توبه که از خوف
 باز افتادن در گناه از توبه باز نمانی که ترا قطعاً به توبه کردن اندوخته فایده کمی حاصل است و الله
 الموفق اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن از
 خصمان **س** بدانکه گناهان همه بر سه نوع است اول ترک

گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و خیران پس قضا کنی یعنی ادا کنی ملازمین بحد بقدر
 امکان آنچه توانی و و هم گناهی هست که میان تو و میان خدای تعالی هست همچون خوردن خمر و شربیدن
 مزه و خوردن ربا و مانند آن بیرون آمدن از سل این گنا مان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی که
 پیش نخواهی کرد و سوگنای هست که میان تو و میان بندگانت و این دشوار و صعب است و
 و آن بر انواع است و در مال باشد و در نفس باشد و در عرض باشد و در دین باشد و در کینک باشد
 و در زن باشد آنچه در مال است واجب است که باز بر خصم رد کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی از این اخصم
 بجای خواهی داد اگر غایب باشد بروح او صدقه کنی و اگر بر توانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد
 به تضرع تا او بکرم خود خوشنود گرداند و در روز قیامت و آنچه در نفس است برو و بداد و لیایش بگوید
 تا قصاص کنند یا از سران بگذرند و اگر عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم را بخشند و گرداند
 و آنچه در عرض است یعنی بکشتن غنیمت و بهتان و ستم و اجست که خود در پیش آنکس که او را غنیمت
 کرده در رخ زن کنی و از خواهی اگر ممکن باشد و آن جای هست که از زیاده شدن غضب و دین
 باشی و اگر اذانه است که چون بگوئی شمش زباده شود پس بخدای تعالی باز گرد و از برای
 او آمرزش بخواه و آنچه در زن و کینک است آن را نشاید که بجای خواهی و ظواهر کنی بلکه طریق
 آنست که بخدای تعالی باز گردی تا مبرور قیامت او را از خوشنود کند و اگر این باشی از زیاده
 شدن خشم این نادر است بجای خواه و آنچه در دین است یعنی کسی را تکفیر کرده یا کفر گفته
 این دشوار تر است باید که پیش آنکس خود را در رخ زن کنی و اگر ممکن شود از و بجای خواهی
 و الا بخدای تعالی باز گردی و پشیمانی بسیار کنی تا او را خدای تعالی بخشود گرداند حاصل کار آنست که بدین
 ممکن گردد خصمان را بخشود کنی و آنچه توانی بخدای تعالی تضرع و بصدق باز گردی تا او روز قیامت
 ایشان را از خوشنود گرداند و امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان را از آخرین
 رحمت خویش بخشود گرداند پس چون بدینچه گفته شد عمل کردی و بر ترک گنا مان بجای دل بها
 از نه گنا مان بیرون آمدی و اگر ترک گنا مان و عزم تو بیکردی ولیکن گذشتت بهار اقصا نکردی

و خصمان را خوشنود کردی پس بجای پرسیده شد و باقی کنان آن آمرزیده کرد و واسطه المواقف
 فصل بیست و نهمین بدانکه حقیقه توبه دشوار است و مهم است و خطر او بزرگ است تا روایت کرده اند
 که ابو اسحاق اسفرائینی رحمه الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی توبه نصوح بخوانم
 مستجاب نمی شد وقتی بر بیل تعجب ختم بجان آمد سی سال است که یک حاجت میخواهم روا
 نمی شود در خواب دیدم که گویند میگوید تعجب میکنی بنیادی که چه میخواهی این میخواهی که خدایتعا
 ترا دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی بدستیکه
 خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکیزه گناهان را و این حاجت جاتی
 خرد است پس انگیزه بین که این بزرگان چه سان اتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل و توبه گرفتن
 برای آخرت اما ضرری که در ناکرون توبه است آنست که اول گناه سختی و سیاهی است و آخر او
 کفایت و بدینجهت آید توفیق بالله منهایه پیر و فراموش کن حکایت ابلیس و طعم با عور که اول کار این بود
 گناه بود و آخر کار برود و کفر پس هلاک شد دنیا هلاک شد گناه ابدالا با و پس توبه بود به بیدار شدن و جهاد
 کردن شاید که ازل خویش قطع توانی کرد و اصرار بر گناهان یکی از مصایحان گفته است که سیاهی دل
 از گناهان است و علامت سیاهی دل آنست که از گناه کردن تیری و اطاعت کردن لذت نیابی اگر نصیحت
 بشنوی و دل از گناه بر رویا که هیچ گناه را نخواهد داشت بماند که خود را تاب نباری بگریه و صبر ناشی بکشی بن جان یکی از
 ابدالان بود روایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بر آن میگیرم گفتند آن چیست
 گفت برادری بزمیارت من آمد برای آن برادرهای خریدم و وقت دست شستن باره گل از دیو که
 خانه به سایه بندهم و دست شستم از آن روز پیشانم که بی اجازت خصم بدم و تصرف کردم
 این گناه باشد و گیند که مردی بود رفته می نوشت در خانه که کبر گرفته پس خواست که تیرب
 کند رفته را بنجاک دیوار آن خانه و در خاطر او گذشت که خانه که است تیرب بدین خوب
 است از گفت سبیل است و این را مقتدری نیست پس تیرب کرد و نفعی نداشت و داد
 سَيِّئُكُمْ الْمُسْتَفِيزُ بِالْأَثْرَابِ مَا يَلْقَى عِندَ مَنْ طَوْلَ الْحَبِيبِ أَيْضِي سِرَّ خِجَامِ

که بماند حال پنداره تراب آنچه بیاید در روز قیامت از دشواری حساب پس انفریز غافل باش
و بانقص خویش حساب کن و در توبه تعجیل کن که اجل پنهان است و دنیا فریبنده است و حال پدر
خویش آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه یاوکن که خدا می تپا او را بید قدرت خود بیافرید و در
در آور و نکرد مگر یک گناه و کردند با او آنچه کردند تا را و بیان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت یا آدم
چگونه همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یارب گفت یا آدم بیرون روزهوار من ترا گفتم
را از سر و در کسی که بی فرمائی من کند و همسایگی من نباشد چنین گفته اند که برکنانه خود دولت
سال بگرفت ما خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیا مرید آن حال کسی است که
او پیشتر است و برگزیده است و یک گناه بیش نکرده است پس چگونه باشد حال دیگر بی گناهان
بی شمار و این حال کسی که دولت سال بگرفت و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بگناهان
مصر است و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی باز در حال توبه کن و بانقص خود بگویشاید
که تا باز گناه کنم بمیرم همچنین دوم بار و سوم بار و چهارم بار و هر بار که گناه میکنی توبه میکن و در توبه کردن
عاجز تر از گناه کردن مباش و بنوع شیاطین از توبه باز یاست شنیده که رسول صلی الله علیه و سلم
فرموده است بهترین شما کسی است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یا در قتل خدا می تپا
وَمَنْ يَقْتُلْ نَفْسًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسًا لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَحْبِلْ اللَّهُ عَقْوَرًا رَجِيمًا یعنی هر که
گناه کند پس امرزش خواهد خدای تعالی او را بیا مرزد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب
توبه آنست که چون غم درست کردی بر ترک گناهان چنانکه خدای تعالی از مل تو دوست گزیند گناه
خواهی کرد و خصمانه بقدر امکان خشنود کردی و فرایض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر بتضرع بخدا تعالی بازگشتی پس غسل پاک بکن و جاسه پاک بپوش
و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل بگذار پس روزهی بر زمین بنه در جایگاه
که خالی بود و سه خدای تعالی کسی ترا نه بیند پس خاک بر سر کن و سر رو دهن
خویش در خاک مال و چشمه کریان و دل بریان و پرا ندوده به آواز بلند

شیطان

یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آورد نفس خود را ملاحت کن که ای نفس
 وقت آن نیامده که توبه کنی و بخدای تعالی بازگردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب خدا
 تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع خواهد شد و مثل این کلمات بسیار
 بگوئی و هر دو دست بردار و مناجات کن که الهی بنده کز پایی تو بر آورده هست الهی بنده
 کهنه کار توبه عند پیش آمده هست از من عفو کن و بفضل خویش مرا قبول و بظرسوئی کن
 بگریب مرا بیا مرز و جلگه مان گذشته مرا در گذار و آنچه از عمر من باقی هست تمام کن از
 گناهان نگدار که خیر همه بدست قدرت تست و تو بخشنده و بخشانیده پس این عذر
 اللَّهُمَّ يَا مُجَلِّي عَظَائِمِ الْمُؤْمِرِ يَا مُتَعَفِّهِ هَيْهَاتُ الْمَسْمُومِينَ يَا مَنْ إِذَا ارْتَدَّ شَيْئًا
 أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْهَاطِلُ بِنَاذِرِنَا أَنْتَ الْمَذْخُورُ لَهَا يَا مَذْخُورًا
 لِكُلِّ شَيْءٍ كُنْتَ أَدْحَرَكُ لِهَذَا وَالسَّاعَةِ قَتَبَ عَلَى إِيَّاكَ أَنْتَ التَّوَكُّبُ
 الرَّحِيمُ سَمِعِي دَعَا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ دای بنایت مقصود
 هست همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی که چیزی کنی بگوئی که بشود در حال وجود
 شود گناه ما بسیار شد ای ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت
 ترا ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده پس بیا بگیر و
 زاری کن و این دعا بگو یا مَنْ لَا يَشْغُلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَغْلِبُهُ كَثْرَةُ
 الْمَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَبْرِمُهُ انْحَاخُ الْكَافِرِينَ وَلَا تُضَيِّرُهُ مَسْأَلَةُ السَّائِلِينَ إِذَا
 قَتَا بَرٌّ وَعَفْوُكَ وَجَلَاوَةٌ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سَمِعِي دَعَا
 کسیکه او را شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای کسیکه از بسیاری خوبت
 خواهند گان در دادن مراد هر یکی غلط کند ای کسیکه از احساح کردن خواهند گان تنگ
 نیاید یا را شربت عفو خود بچشان و بر ما رحمت کن که تو بر همه قادری پس بول صلی علیه و سلم درود
 بفرست بر این جمیع مسلمان مرز و جلگه مان گذشته مرا در گذار و آنچه از عمر من باقی هست تمام کن از
 گناهان نگدار که خیر همه بدست قدرت تست و تو بخشنده و بخشانیده پس این عذر

شدی چنانکه امروز از ما و زادی و خدای تعالی ترا دوست گرفت و ترا اجر و ثواب بسیار بدت
 آمد و بر تو برکت و رحمت چندان نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد و از عذاب و بلامی
 دنیا و آخرت خلاص یافتی و این را بریدی توفیق الهی تعالی و لاجل و لاقوة الا بالله العلی العظیم

عقوبه سوم و این عقوبه عواقب است

بعد از این بر تو باوای مطالب عبادت به دفع کردن موانع نماز عبادت تو مستقیم شود و گفتند که موانع
 چهار تا **اول** از آن دنیا است و دفع آن بدو ر شدن باشد از وی و زهد کردن در دین که ترک
 دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است **سبب اول** آنکه تا عبادت تو مستقیم شود که رغبت دنیا نام
 است از عبادت از آنکه چون ظاهر تو بطلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت دینی عبادت
 چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول شد بچیزی دیگر مشغول نتواند شد و نیز مثل دنیا و
 آخرت همچون دو تابع است چون یکی را شغلو کنی دیگری ناخوش گردد و نیز مثل دنیا و آخرت چون
 شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری ده رافتی اما آنکه مشغولش دنیا در
 ظاهر مانع عبادت است خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی دوداره که گفت خواستم که جمیع
 کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد پس ردی عبادت آوردم و ترک تجارت کردم و روایت
 کرده اند از عمر رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شادی بسبب تو
 که خدا اینها مراد است پس هرگاه که حال چنین باشد نمایان بگفتنی اولی است اما آنکه مشغول
 دنیا به دل مانع عبادت است از آن است که چون دل بخواهد دینی مشغول باشد چگونه عبادت
 پردازد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت را زیان
 کرد در دنیا و هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد و آخرت پس بر کنیند آنچه
 باقی است بر آنچه فانی است پس از اینجا استی که چون ظاهر تو به دنیا مشغول باشد و
 باطن بخواست دینی سیر شود که عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بظاهر
 باطن از وی دست برداری البته عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد

و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک دنیا گیرد دل او بکثرت روشن
 گردد و اعضایش بکار عبادات او ایاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیامت
 عمل تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است و در کثرت نماز از مرد عالم تارک دنیا
 و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک خداست و تقاضای عبادت همه عالم آن تا قیامت پس
 چون عبادت بر ترک دنیا انجمن مرتبه می باید و احب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا گیرد **مسئله**
 اگر گویی که چیست سنی زهد در دنیا جواب بدانکه زهد نزدیک علمای مادی و نوع است زهد نیست
 که مقدر بنده است و زهد نیست که مقدر بنده نیست اما زهد یک مقدر بنده است سینه خیز است
 یکی ترک طلب چیزی که ندارد دنیا و دوم دور کردن چیزی که دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا را بطن
 اما زهد یک غیر مقدر است آنست که دنیا بر دل زاهد بجای سر شود و زهد یک آن مقدر و زهد نیست
 که آن غیر مقدر است چون بنده مقدر و بجای آورد یعنی آنچه نیست طلب نکند و آنچه دارد و در کند
 و از دل خواست بیرون کند زهد غیر مقدرش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بجای سر شود نیست زهد
 من زهد حقیقی و بدانکه صعب تر ازین سه چیز بیرون بردن خواست است از دل از آنکه بسیار تارک
 باشند بطاهر محب باشند دنیا را باطن و مقصود آنست که خواست باطن نباشد مردنیار
 نشنیده که خدای تعالی فرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
 عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ه سنی آنست که دار آخرت برای
 کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند مععلق گردیافتن سعادت آخرت را به نفی
 خواست دنیا نه به یافت دنیا پس مقصود آنست که خواست دنیا از دل برود و چون بنده
 بران دو چیز سوا طاعت کند خدای تعالی او را توفیق دهد که خواست
 نیز از دل خود بیرون برد و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا ذکر آفات
 و عیوب دنیا است و در آفات و عیوب دنیا مشایخ بسیار
 سخن گفته اند یکی از آن جمله آنست که بزرگ گفتم است

ترک دنیا کردم بسبب قلت خوار او و کثرت غنا او و سرعت فنا او و سخت شرک او و شیخ سخن
 گفته است که ازین سخن بوی رغبت می آید از آنکه هر که شکایت کند فراق کسی را با هر آنکه وصال او را
 دوست دارد و هر که چیز را بسبب مزاحمت شریکان ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بکیر پس سخن
 کامل در مذمت دنیا است که شیخ سخن گفته است دنیا دشمن خداست عزوجل و قود و دوستی
 و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن دارد و نیز گفته است که دنیا مردار است همچو
 و نیز استار است غافلان بظواهر او فریب خورند و عاقلان ترک گیرند **سوال** اگر گوی که حیث
 حکم نه بد و دنیا فرض است یا مستحب **جواب** بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام و در حرام فرض
 است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت استقامت نیافته اند بمنزله
 مردار است اقدام کنند بر خوردن آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر آمانند و در حلال را
 بدانان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار است بخورند مگر مقداری که از آن چایرد
 نیست و حرام نزدیک ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن به هیچ حال در خاطر ایشان
 نگذرد اینست معنی سر و شدن دل بر دنیا یعنی باید که بکلی بهمت خود از طلب دنیا قطع
 کند و پلیدش پذیرد و مکر و شهنش اند بشارتی که در دل او خواستی و سیلی سوی دنیا نماند
سوال اگر گوی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی با چنین
 خواهش ها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود **جواب**
 بدانکه کسی که او را خدای تعالی توفیق خاص کرامت کند و از آفات دنیا و تباها
 او بداند نزدیک همچنین شود که گفتم و این سخن تعجب کنند کسانی که از غیب آفات
 دنیا و آفات او گورند و بظواهر او فریب خورند و درین باب ضرب مثل کنیم تا نیکو
 تر فهم کنی بدانکه این کسی باشد که خلایق بلیض بلکه شرایط از بادام و دیگر
 و پسته و مویر و زعفران و خوشبوی و جز آن بسیارند پس پاره بهر قائل آن تعجبیه مردی را
 ببیند و یکی دیگر نه بیند پس صاحب خلایق این را پیش آن هر دو کس نهد

مردیکه بران بخیس کردن زهرگاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند تا اصل او را خاطرش نگردد که بهر بخیس
 حالی از ان چیزی بخورد و این حلوا نیز یک اویسان آتش است بلکه صعب تر از ان بسبب آفتی که
 بران طبع است و بهر وجه بطاهر او درینست او فریفته نشود اما این سبب جابل که به بخیس زهر
 مطلق نیست بطاهر او فریفته شود و به رغبت تمام خورد و بسا باشد که آن پرنیزنده را سرزنش نماید
 و نکویش کند و گوید که ازین چنین حلوای لطیف چرا احترازی کنی مگر دیوانه این است مثل حرام دنیا
 با اهل بصیرت و جاهلان را رغبت اما اگر درین حلوا نه پرنیزنده میخورد بهشت مگر خوی باطل میماند خسته
 همچنین مردی که مشاهده کرده است نزدیک او این حلوای مکروه باشد و طبع او را از ان
 نفرتی بود تا بتأسی که دست بران فرار نکند مگر آنکه ضرورتی تحت پیش آید و آن اوم که خبر
 ندارد به رغبت تمام بخورد و این است مثل حلال دنیا با مرد و فریق اهل بصیرت و استقامت
 و اهل رغبت و غفلت پس اینست حال مرد و مردی آنکه در طبع هر دو برابرند و مختلف اند
 بسبب علم و جهل که دران حلواست اگر جابل بدانستی چنانکه عالم دانست همچنان زهد
 کردی که او کرد اگر عالم ندانستی چنانکه جابل ندانست به رغبت تمام بخوردی چنانکه او خورد
 پس از اینجا دانستی که تیز و در دل است نه در طبع و این اصلی است مفید و سختی است ظاهر
 و راست و معترف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف داشته باشد **سوال**
 اگر گوی که چاره نیست از گرفتن تقداری از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنیم
جواب بدانکه زهد در فضول است آنچه بدان احتیاج نیست در قوام و معصوم و مبداه
 قوام قوت است تا خدای تعالی را عبادت توان کرد و اکل و شرب و گرفتن لذات خدا
 سبحانه تعالی اگر خواهد قوام بخیزی دهد و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه شکر داده است
 و چون بخیزی دهد بخیزی دهد که موجود است و نزدیک است و طلب است و کسب است
 و اگر خواهد بخیزی دهد که نزدیک است و برساند و تر از انجا که ندانی آنکه سعی و طلب کنی چنانکه فرمود
 جَلَّ جَلَالُهُ وَ مَنْ يَشَقَّ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ لَيْسَ لَهُ تَقْوَى كَذَلِكَ أُولَئِكَ

از دشواریها بیرون شدن بخشد و زرقش رساند از اینجا که نداند چون بچنین است پس حال به
 طلب کردن رزق و خواستن آن محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی باید
 که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت در عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت لذت
 طلب کنی هرگاه بدین نیت دنیا بگیری آن از تو خیر باشد و در زهد تو قاج نبود **عالم دوم**
خلق است بعد ازین بر تو بادای طالب عبادت سجدا شدن از خلق و غرت
 گرفتن از وی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند
 حکایت کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم به جماعتی که تیری انداختند و یکی از
 ایشان دور نشسته بود و خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر خدای خوشتر است
 نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفتم با من پروردگار من است و دور نشسته
 گفتم از میان جماعت سابق کیت گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده است گفتم
 راه کدام است بدین اشارت کرد سوی آسمان و برخاست و رفت پس
 بچنین خلق رفعت مراد می نما از عبادت بلکه برین بسنده نیت که خلق آدمی را
 در محضیت و ملاکت انگند چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصرم رحمه الله که او گفته طلب
 کردم از خلق هیچ چیز نیافتم طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند گفتم به مرا یاری
 کنید بر آن نکردند گفتم به مرا ضیای باشدید از من چون کنم نکردند گفتم به مرا منع کنید ازین
 منع کردند گفتم به مرا بیا بیا بخواهی خدای تعالی نیست بخوانید و اگر نکنم با من عداوت کنید
 کردند ترک ایشان کردم و بخواستن مشغول شدم و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم صفت کرده است از این غلظت را و شرح داده است اهل او را فرموده است
 سجدا بودن از خلق و درین شکی نیست که او داناتر است بمصالح ما و ناصح تر ما را از این
 زمانه خود را بدان و صفت یابی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن و هیچ شک کن
 که رسول صلی الله علیه و سلم داناترین و عالمترین است از آنچه صلاح است درین زمانه تو و بعد از ای تقیم خود را

بزیان مدار که آنرا جلد ملاک شد کان باشی و آنچه فرموده است آنست که عبد الله بن عمرو بن عمار
 رضی الله عنه گفت است که نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که ذکر گفته کرد و فرمود که چون
 برینید شما مردمان را که عهد های خود در گذشته و امانت ها را خیانت کردند گفتیم
 چکنم دران زمان ای رسول خدا اجعل لی الله فداک گفت لازم گیر خانه خود را
 و بکارهای آن خود را بگیر آنچه دانه و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد بکار خویش و
 ترک کردن کار دیگر نمی و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 که آن روزهای هرج باشند پرسیدند که روزهای هرج چه باشند فرمود که روز
 گاریست که مردم از هم نشین خود این نباشند و این مسعود رضی الله عنه در خبر دیگر
 روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت مرحارث بن عمر را که اگر عمر دراز
 واده شوی زمانه بر تو خواهد رسید که بسیار باشند دران زمان خطیبان و اندک
 باشند عالمان و بسیار باشند سایلان و اندک باشند دهنندگان دران زمان
 هواکشنده عالم باشند که بگویم کی باشد آن روز گفت آن روز که نماز نافه کتند
 و رشتو تهافت قبول کنند و دین را بتامعی اندک از دنیا بفروشند و در باشد
 ای نیکبخت ازان زمانه دور باشی من سیگویم که جمیع آنچه درین اخبار روایت
 کرده اند بچشم خود دیدم در زمانه خویش پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف
 صالح رضوان الله علیه هم اجماع کرده اند بر دور بودن از زمانه خویش و ازان اختیار
 کرده اند غرت را و بعزالت امر کرده اند و درین پیشه شکی نیست که ایشان دانایان و دنیا
 تر از ما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباها تر از ازان شده است که در
 وقت ایشان بود یوسف بن سجاد رحمه الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمه الله
 که میگفت بخدای که بجزوی خدای دیگر نیست غلت حلال شد درین زمانه و من بگویم اگر غرت
 در زمانه سفیان ثوری رحمه الله حلال شد در زمانه ما واجب و فرضیه گشت و روایت

زار خورشید
 در این زمانه
 در این زمانه
 در این زمانه

عالمان
 علم

کرده از سفیان توری رحمه الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص بدانکه تو در زمانه که اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نپاه می بستند از آن زمانه که آنرا دریا بند و ایشان را
 طعی بود که مارانیت پس چگونه باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم
 و اندکی صبر و اندکی یاری و مان برخیز و بسیاری فساد مردمان و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده
 که در غلت راحت است از بهشتیان بد سفیان بن عیینه رحمه الله گوید که بسفیان توری گفتم
 که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن گفتم نه آن که در خبرت که معرفت با مردمان
 بسیار کن از آنکه هر سوسن را شفاعتی است گفت نه پندارم که وقتی بگروی بتو رسیده است
 مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم آری پس چون بعد و فاش بخواب دیدم بساهاها
 گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص یافتن از ایشان دشوار است
 و فضیله رحمه الله گفته است این زمانه ایست که زیان را نگاه باید داشت و در جای پنهان
 باید بود و دل را علاج باید کرد و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه ندانی ترک باید کرد و او
 طای رحمه الله گفت روزه بگیر و دنیا و افطار کن در آخرت و بگریز از مردمان همچون گنجینه
 تو از شیر و آب و عید الله رحمه الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم مگر آنکه مرا وصیت کرد اگر دوست
 داری که کسی ترا نشناسد بدانکه تیر از دیک خدا کی کار است اما خلعت دوم که موجب
 احتیاج غزلت است آنست که مردمان باطل کنند آنچه از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید
 از قبل ایشان از زیاده ترین و بهترین راست گفت گنجی بن معاذ از ازی رحمه الله که
 دیدن مردمان بطراط ریات و زاهدان گذشته همه نرسیده اند ازین سنه
 و بسکه ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفته و روایت کرده اند که هر مرن بیا
 مرا دیس قرفی را گفت که او دیس بیا تا میجا باشیم ملاقات یکدیگر کنیم ادیس
 گفت دعای رغبت بهتر از ملاقات یکدیگر از آنکه از زیارت و ملاقات هر دو برترین
 است و مرسلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادیس رحمه الله آمده است چنان زیارت

و نروسی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از ملاقات کردن بادی این سخن
 را ازو عجب پنداشتند گفت چون اینم را بهم را بهیمم ریاکتم و چون شیطان را بهیمم از ریای
 به پریمیم و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی دراز نشستند و در آخر مجلس
 چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت نه پندارم که مجلسی امیدوار تر ازین مجلس نیست
 باشم عارف گفت با من نه پندارم که مجلسی خالی تر ازین مجلس نیست ام از آنکه تو احیاء
 و علوم غیر بدیاد میکردی و من نیز همین میکردم پس میان ما را اتفاقاً ازین سخن شیخ من
 بسیار بکریست تا آنکه بیخوش شده برفتادین است حال اهل زهد و ریاضت از ملاقات
 یکدیگر باریشان پس چگونه باشد حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت
 و بدانکه زمانه کلی باطل شده است و مردمان کلی تباه شده اند بحدیکه ترا از عبادت باز دارند
 که اصلاً نتوانی که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل کنند پس واجب است بر تو
 عزت گردیدن و جدا شدن از مردمان و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تباهی این زمانه
 و اهل او و الله المحافظ بفضل و رحمته **سوال** اگر گوی که چیست حکم عزت و جدا
 شدن از مردمان و بیان کن ما را طریق عزت گرفتن بر یکی از مردمان و حدیکه دین کار
 واجب است **جواب** بدانکه مردمان دین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو اصلاً
 حاجت نیست به بیان علمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلاً حاجت
 نکند مگر در جمیع و یا در جمیع و یا در عیدین و یا در حج و یا در مجلس علم نافع و یا حاجت آباد
 و خود را پنهان دارد و چنانکه کسی را نشناسد و نه کسی او را شناسد و اگر این مرد خواهد که
 بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً در امور دین و دنیا به اینها اختلاط نکند بسبب محصله
 که در آن می بیند روانیت او را اگر آنکه یکی اند و کار کند یا آنکه جائز دور
 ساکن شود که بر وجه جمیع و جماعت واجب نشود و اندک جبال و جزایر شاید که یک
 سبب این باشد مابدان را که از مردمان دور رفته اند و در مثل

از جدا شدن
 از مردمان
 و این
 و غیره

این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه به حقیقت بدانند که مضرتی را که مخالفت مردمان بوسیله
 حاصل خواهد شد بسبب حضور جمعه و جماعت پیشترست از ثوابی که بجمعه و جماعت
 حاصل خواهد شد پس هرگاه که اثم پیشتر باشد یا از ثواب برآیند و او را و باشد که
 ترک جمعه و جماعت گیرد و در مکّه و مدینه می آید یا از شایع کتب را که از اهل علم بود
 و در سجده حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد و هیچ مانع نداشت و من در آن
 وقت به استقاده بروی میرفتم این معنی از وی پرسیدم گفت اثمی که سبب مخالفت
 مردمان حاصل میشود پیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه و جماعت حاصل میشود میگویم
 حاصل کار آنست که آنکه عذری دارد و بر عقاب نیست و خدای تعالی عالم است بینا است
 و عذر هر یکی نیکو میداند و طریق عدل آنست دین کار که در جمعه و جماعت و خیرات
 دیگر با مردمان مخالفت کند و در غیر اینها جدا باشد اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند بداند که
 از مردمان بکلی قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند پس طریق او
 آنست که جای ساکن شود که بروی مثل این فرایض متوجه نشود و در طریق سوم می بیند که ساکن
 شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند یعنی بزرگاری که بسبب
 ملاقات حاصل می آید این کس محتاج به است نظر دقیق و در آن خطر غلط است و در طریق
 اول سالم اند و الله موفق بفضله و اما مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان
 در کار دین بوسیله محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حقیق یا در کار دین
 مبتدعی و یا خواندن بسوئے خیر بفعل یا بقول مثل این مرد را و اما باشد
 که بکلی از مردمان دور شود بلکه سیباید که میان ایشان باشد
 و خلق خدا را تعالی راضیست کند و احکام آخرت بر آن
 ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول الله علیه و سلم
 که فرمود چون بدعت بها ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنت خدای تعالی

بران عالم باد و این جایست که میان خلق باشد و اگر میان ایشان نباشد هم روانست
 که غفلت گیرند و آیت کرده اند که او ستاد ابو بکر بن خورک رحمه الله قصد آن کرد که نه باشد
 و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه ها بگشت آوازی بشنید که ای ابا بکر چون از جمله تخته های
 خدای تعالی بر خلق چنانندگان خدای تعالی ترک گرفتگی پس بازگشت و میان خلق آمد
 بود و بسبب صحبت او با خلق و آموختن بنی حمد و احکامات کرد و از استاد ابو اسحاق رحمه الله که
 گفت عابدان جبل البیان را که ای خورندگان گیاه است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 در دست بقدر حال گذشتند و اینجا بخورندگان مشغول شدند گفتند که ملاقات صحبت
 مردمان نداریم خدای تعالی قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت کنی
 بعد از آن کتاب جامع الجبل و انجمنی تصنیف کرده و بد آنکه مثل این مرد محتاج است صحبت
 خلق بکارهای اشوار اول صبر در از و حلم عظیم و نظر دقیق و داری خواستن از خدای
 تعالی و ایامانیا و رستی منفرد باشد اگر چه در ظاهر به شخص با ایشان است اگر با دشمن
 گویند سخن گوید و اگر زیارتش کنند بر اندازد هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر گوید و اگر از روی
 گردانند آنرا عینیت شمرد و اگر در خیر باشند با ایشان یار شود و اگر در تباهی باشند
 مخالفت نشان کند و منع نماید اگر اندیشه قبول نهند که هیچ حقوق ایشان قیام نماید
 زیارت و پرسیدن بیمار و واکردن حاجتی که او را گویند بقدر امکان و انداختن
 پاداشش بخود و اگر قادر باشد ایشان را چیزی بدهد و از ایشان بیچستاند و اگر چه
 به همت و توانا ندانستاده و اگر او را بر بخاند تحمل کند و به پیچ و پیچ تمام
 نکشد و اصلا رنجش ظاهر نکند و حاجت های خود را از ایشان پنهان دارد
 و با سخره تواند به آسانی او دشوار و حاجات خویش در سر تمام کند و با
 این همه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است
 اگر شب خشم خود را ضائع کرده باشم و اگر بر و خشم رعیت را ضائع کرده باشم

پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زنه گانی که بر تن با ایشان باشد و بدل از ایشان دور بقایات دشواریست و این سحود رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه دین ترا زیانی نرسد اما من میگویم چون فتنها موج زنند و کار دین چنان شود که عالم را نه طلبند و در بنده فائده گرفتند دین نباشد و کار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز سحر و رست که غفلت کزینند و از مردمان دور باشند و علم را در غن کنند و می ترسم از آن که این زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ** این است حکم غفلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است و ضرر او بسیار **وَاللَّهُ وَلِي التَّوْفِيقِ** سوال اگر گویی که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است که تنها را بگیرد و گفت صلی الله علیه و سلم که شما با آنهاست و از دوتن دور است **جواب** اگر چه رسول صلی الله علیه و سلم این گفته است این هم گفته است **الْزُّمُّ بَيْنَكُمْ** یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است بغیرت و دور بودن از مردمان در زمانه تباه و در قول رسول صلی الله علیه و سلم تناقض نیست و وجه جمع میان هر دو چیز میگویم اما اینکه گفت بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد بجماعت در دین و حکم شرع آنکه این است بر ضلالت اجماع نکن پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن برخلاف آنچه جمله اسم بر آن جماع کرده اند باطل است و گمراهی است اما آنکه از مردمان جدا شود برای صلاح بین آن مردانیت وجه دوم بر شما باد بجماعت یعنی جدا شوید از ایشان در جمیع جهات و مثل آن که در آن قوت دین و جاهل سلامت در شتم آوردن کافران و ملحدان است و از برکات خالی نیست من نیز میگویم که حق گونشین آنست که با مردمان در جمیع خیرات تمیز یک شود و در صحبت و راحت کردن با مردمان در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاقی که در آن است و وجه سوم بر شما باد بجماعت در غیر زمانه فتنه گفته است هر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین اما روحی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را شناسد بکند باید که غفلت کزیند و جزو جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه

در نتیجه حجت
و کار دین مهم
نباشد

رسول الله صلی الله علیه وسلم است را خد کردن فرموده است از جلوت و بخلوت
 امر کرده و اگر خواهد که بجای قطع کند باید که در کوچه و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار
 دین دیده است میگویم مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را پیسر گرداند که در جمعه
 و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب
 بسیار است اگر چه مردمان باطل شده اند از ابدال چنین روایت کرده اند که ایشان
 در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر روی زمین هر جا که خواهند در ساعت بروند
 و زمین برای ایشان طری می کنند گوارا باد مرایشان را هر چه ظفر یافته اند بآن **سوال**
 اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان است من کسانی اند
 که در ساجد نشینند و این معنی شخصی نیست از خدا چون از مردمان **جواب**
 بدانند که این در غیر زمانه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم و نیز باک نیست که در ساجد باشد
 باید که با مردمان مخالفت نکند به تنهایی باشد و در سحنی از ایشان جدا و این است
 مقصود ما از شرح غرضی که گفتم نه آنکه دور بودن به تن و نزدیک بودن بدل و درین معنی
 ابراهیم اہم گفته است کن فاجدا جاعلا و من خالک ذالقیس و من الناس من خالک
 یعنی میان مردمان باش و تنها باش و با خدای تعالی انس گیر و از مردمان گریزان
 باش **سوال** اگر گوی که بسکونت در مدارس علماء آخرت و در بابا صوفیان که سالک راه آخرت
 باشند چگونگی **جواب** بدانند نیست طریق بزرگ و ستوده درین کار از آنکه سکونت در مثل
 این مواضع گنقی جامع است همه در فائده رای کلی غزلت از مردمان و دو مشارکت با ایشان و جمعه
 و جماعت و جمیع خیرات پس کسی که حاصل این است را باطل و باطلی که جمیع مسلمانان حاصل می نمایند
 بودن در بابا بهترین طریقت و بنابراین اکثر عارفان بیان مردمان بوده اند مردمان و از ایشان
 نفع بود و حال ایشان مشابهه نایند و پس روی ایشان کنند چنانچه شوتر از زبان است **سوال**
 اگر گوی که چیست حال میدا کسانیکه در مجاہد و ریاضت مشغول اند با ایشان مخالفت کند یا **جواب** بدانند اگر

ایشان بطریق شایع گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین برادران توانمند دین بیاری
 و حسن مکان تواند بعبادت خدی تعالی اما بطریق ایشان نباشند و ترک مدسم
 ایشان گرفته اند شاید مرید را که با ایشان مخالفت کند بلب در کنج غلت خود باشد
سوال اگر گوی که سفر اگر خواهد که از مدارس در باطیرون آید و در جای دیگر چنان شود
 آنکه صلاح خود در آن بیند شاید یا **جواب** بدانکه این مدارس و باطنیه حسی است
 که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاهدارد و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که
 سواران شیاطین جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بر بایند و اسیر نمایند پس
 سیکه ضعیف است بروی واجب است که حصن را لازم گیرد اما اگر مردی
 قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر و غالب نتواند شد بمنزله یک او حصن صحرا
 برابر بود و همچنین کس را پاک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن
سوال اگر گوی که چه گوی در زیارت برادران دینی و پیوستن ایشان
 در ملاقات و تذکیر **جواب** بدانکه زیارت برادران دینی از جوامع عبادت
 است و سبب قربت خدی تعالی است عزوجل و متضمن فواید بسیار است و اینکه
 باید که در اختیار نگه داری یکی آنکه بسیار زیادت نروی و از حد نگذری منزه بمانی تا نزد
 حبس ایمنی زیارت کن گاه گاه دوستی با تو زیاده شود و دوم آنکه حق زیارت
 نگه داری و آن آنست که از ریاضت و لغو و ضیعت و امثال این احتراز کنی
 تا خود را داین مردم را در اثم نیفتنی **سوال** اگر گوی که چه چیز باعث شود بر غلت
 گردیدن از مردمان و دور بودن از ایشان چه چیز آسان کند برین تنها بودن **جواب**
 بدانکه آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه
 مشغولی عبادت و انس با خدی تعالی آدمی را از مخالفت باز دارد که انس با نفس نهاده
 علامت افلاس است چون نفس خویش را به بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه

سبح
 انقدر عبادت بخوان
 معذرت است پس
 خارج باشد شود

آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه بعبادت مشغول شود چنانچه حق است حلاوت
 سناجات بیابد و در ابا خدای تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران بکلی بگریزد
 چنانچه در خبر است که موسی صلوٰۃ اللہ علیہ و علیٰ آله و علیہ چون از سناجات و شنیدن کلام خدای
 تعالی بازگشتی از مردمان بگریختی و انگشت در هر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
 و در آن وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز در گوش بودی و بر تو باد و بدایت شیخ شدن
 گفته است انّ الحنّ الله صاحباً و ذریۃ النّاس جابّین یعنی خدای تعالی را بیاری گیرد
 مردمان را بیک جانب بگذارد و و هم آنکه بجای از مردمان طبع نداری چه هرگاه فسخ آن کسی
 توقع نداری و از مضرت او نه ترسی و وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد مسموم آنکه
 آفتبائی که در مخالفت است نیکو در خاطر بگذاردنی پس این چیز را هرگاه که لازم گیری ترا از صحبت
 خلق باز دارد و تنها بودن بر تو آسان شود و السلام فوق علی قوم شیطان است
 بعد از این بر تو باد ای طالب عبادت بچنگ کردن با شیطان و تهر کردن با او و این سبب
 در خلعت است **خصلت اول** آنکه شیطان دشمنی است که در آشتی و اصلاح معیت
 بلکه قانع و خورسند نشود تا ملاک نکند پس از چنین دشمنی این بودن از غایت غفلت باشد
خصلت دوم آنکه شیطان بر عداوت تو مخلوق شده است شب روز قصد تو
 میکند و تو از آن غفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاد است و این است که تو
 در ایام بعبادت حق شغولی و خلق را قولا و فعلا سوسی عبادت سیخانی و این همد کار
 شیطان است پس گویا که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری و
 نیز در ایام که بر عداوت و ملامت تو بسته دارد و چگونه با چون توئی عداوت نکند که او باستان
 خود همچون کفار و اهل ضلالت و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکنند
 سپس با تو که قصدان دارد که او را در خشم آری و بخالفت او کار
 کنی چگونه عداوت کند پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی حامی است و با تو ای

کوشنده عبادت و علم عداوت خاص است و کار تو او را مهم تر است و او را بر تو باری
 و بندگان اند که سخت ترین ایشان و هوای قست و او را اسباب و درآمدن است
 و تو از آن غافل هستی و راست گفت یحیی معاذ رحمہ اللہ کہ شیطان فارغ و تو مشغول و تو
 می بیند و تو او را نمی بینی و او ترا فراموشش نمیکند و تو او را فراموشش میکنی پس چون
 حال چنین باشد از محاربه و قهر و چاره نیست **سوال** اگر گوی که بگذارم چیز را با شیطان
 محاربه کنم و بچیز او را مقهور گردانم **جواب** بدانکه اهل این کار را درین سلسله دو طریق
 است یکی آنکه بعضی علماء میگویند کہ تدبیر در دفع شیطان باین استعاذت یعنی بازداشتن
 خود متن از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا کہ شیطان سبکی است کہ خدای تعالی تسلط کرده است
 پس اگر بمحاربه او مشغول شوی وقت خود را ضایع کنی و هر چندی دیدہ باشی پس برگشت
 بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد و دوم آنست کہ علمای دیگر میگویند کہ طریق در
 دفع شیطان مجاہدہ و ریاضت است اما نزدیک سن بهتر و طریق عدل آنست کہ جمع کرده
 شود میان هر دو طریق اول استعاذہ کنیم از شر او چنانچه فرمودہ شدہ ایم و اگر بسبب از
 استعاذہ شدہ او بہ کفایت نرسد و او را بر خود غالب بنیم ضرورتہ بنیم که این با تکلیف
 از خداوند تعالی کہ او را بر ماسلط کرده است تا صبر بر عداوت دمی و قوت مجاہدہ مظاهر
 شود چنانچه گاهی کافر از او بر ماسلط میکند با آنکه بر کفایت شر ایشان قادر است تا صبر
 کردن با بر جہاد ایشان می بیند پس بدانکہ محاربه با شیطان قهر کردن و در سبب خیر است **اول** آنکہ یکجا
 او بدانی کہ چون بر یکجا بدجل او مسلط شدی بتو اگیری تا ندانند چنانکہ در چون بدانکہ صاحبان زیادت بر آنند
 بگیرند و دوم آنکہ در سبب او را التماس کنی و دل خود را بدین متعلق و مشغول نداری کہ شیطان بنزد سبکی است و غافل
 کندہ اگر بدوری ای جوید و از او اگر عرض کنی ساکت شود **سوم** آنکہ دایم از ذکر حق مشغول باشی باین دل کہ
 خیرت کہ ذکر خدایت حاجب شیطان بنزد آنکہ است و در جنب نبی آدم **سوال** اگر گوی چگونه خشم سبکی
 او را کدام طریق است معرفت از **جواب** بدانکہ او را وسوسہ است کہ بتو تیر است کہ از او ایامی نماند و تحقیق

اگر علمای در سبب نبی آدم و سبب شیطان و در سبب استعاذہ و در سبب مجاہدہ و در سبب کفایت

وقتی روشن شود که انواع و اقسام او بدانی دیگر آنکه او را جلههاست که آن بمنزله دانی است
 که گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع را بکاید و اوضاع او بدانی اما اصل
 خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نبی آدم فرشته موحل کرده است که دانا سوسی خیر بخواند و او را
 ملهم خوانند و دعوت او را الهام و در مقابل آن فرشته شیطان نیز تسلط کرده است که او دانا
 سوسی شر بخواند و او را وسوسا گویند و دعوت او را وسوسه گویند و شیخ من گفته است
 بسا باشد که شیطان بجهت خواندن مقصود او را در آن شر باشد و بفضول خواندن مقصود او را در آن
 منح از فاضل باشد و بخیری خواندن آن خیر کنایه بار آورده که آن بیشتر از ثواب آن خیر باشد مثل عجب
 و غیر آن و جز این و داعی خدای تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که سیل آن
 طبیعت را نا بشهوات و لذات است از نیک و یاد بر نیک که باشد پس بر تحقیق و داعی شر
 چیست چون این مقصد دانستی بدانکه جله خواطر که در دل بنده حادث میشود او را بر فضل
 و یا بر ترک آن باعث می باشد آن همه با آنکه بحقیقت از خدای تعالی است لیکن چهار
 قسم است قسمی است که باری تعالی در دل بنده حادث میکند و انداخته او را بر همین خاطر
 گویند غلبه قسمی است که حادث میگردد و موافق طبع آدمی و آنرا هوا می گویند
 و قسمی است که حادث میگردد و عقوبت ملهم و آنرا الهام گویند و قسمی است
 که حادث میگردد و عقوبت دعوت شیطان آنرا وسوسه گویند این است چهار قسم خواطر
 چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر که از قبل خدای تعالی است ابتدا از گاهی بخیر باشد
 اگر اثم لازم حجت را در گاهی بشر باشد امتحان و سخت را و خاطر که از قبل ملهم است
 نباشد مگر بخیر زیرا که او سلطنت مگر بجهت نصیحت دارشاد و خاطری که
 از قبل شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال و اغوا را و با باشد
 که بخیر باشد برای مکر و استدراج را و خاطر که از قبل هوا می نفس
 بشر باشد به باطنی در آن خیری نیست و بعضی از سلف گفته اند که

هوای نفس نیز بخیر میخواند و تحت او شر باشد مثل شیطان اینست انواع خواطر چون این
 معلوم شد چاره نیست مگر از دانستن سه فصل دیگر که مقصود در آنست اول فرق کردن
 میان خاطر خیر و خاطر شر در جمله دوم کردن میان خاطر شر ابتدا از شیطان و هوا
 و دانستن دفع بر نوعی سوم فرق کردن میان خاطر خیر ابتدای و الهامی و شیطانی آخر
 از خدای تعالی رسد و باز ملهم باشد انتاع کنی و هر چه از شیطان است اجتناب کنی و
 همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است او نیز بخیر میخواند **فصل اول** چون خواهی
 که خاطر خیر از خاطر شر بدانی و فرق میان این هر دو کنی بیکی ازین سه میزان وزن کن
 تا حقیقت کار معلوم شود اول آنکه کاری که در خاطر تو گذشته است بر شرح عرض کن اگر
 موافق آید بدانکه خیر است و اگر بر ضدان باشد بر خستی یا پشیمانی بدانکه شر است پس اگر بدین
 میزان حال او روشن نشد پیش عرض کن بر اقدای یا صلی اگر در کردن آن کار اقد به
 صلاح است خیر است و الا شر است و اگر بدین موازن هم روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا
 پس نیکو از آنهاست که نفس را اذن تقریبی است به نفرت طبعه نفرت ترین از خدای تعالی بدانکه
 خیر است و اگر از آنهاست که نفس را سوی او میل است طبع نه میل اسید ثبوت خدای تعالی
 بدانکه شر است زیرا که نفس فرماینده است به بدی میل او اصلاً بخیر نباشد و هر گاه که یکی ازین سه
 میزان وزن کردی هر اینه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود **فصل دوم** چون خواهی
 که فرق کنی میان خاطر شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی است
 ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی آنکه اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه
 از خدای تعالی است یا از هوای نفس و اگر شر و یابی بدانکه از شیطان است و عارفی
 گفته است که مثل هوای نفس همچون غریب است که بسهل محاربه و فاعل شود و مثل
 شیطان همچون گرگ است هر گاه که از جانبی برانی از جانب دیگر بآید دوم
 آنکه اگر او را بعد از گشت ای که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است

از برای عقوبت و امانت مرتزای شومی آن گناه و اگر این خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست
 بدانکه از جهت شیطان است زیرا که شیطان در همه حال طالب غلبه است سوّم آنکه اگر آن
 خاطر را هیچ وقت نپذیرد گفتن خدای تعالی ضعیف و کم نمی یابی بدانکه از موهای نفس است
 و اگر نپذیرد گفتن کم میشود بدانکه از شیطان است زیرا که شیطان نپذیرد گفتن پس می خورد
 در حالت غفلت و سوسه سیکند **فصل سوّم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که
 خدای تعالی است و یا از ملک است نظر کن درین نیز از سه وجوه اول آنکه اگر او را
 این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه از خدای تعالی است و اگر تر و دمی یابی بدانکه
 از ملک است زیرا که ملک بمنزله نصیحت کننده است که ترا نصیحت میکند بهر وجه که
 می تواند و سوّم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر و طاعت است که از خود وجود آمده است
 بدانکه از خدای تعالی است از جهت اکرام و اغزاز مرتزای او اگر بعد از طاعت نیست
 ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب احوال سوّم آنکه اگر این خاطر
 در اصول و علمهای باطن است بدانکه از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهر است
 بدانکه از ملک است در اغلب احوال زیرا که ملک را بر باطن بنده و قوف نیست اما
 خاطر خیر که از قبل شیطان است برای مکر و استیلا راجع نظر کن اگر نفس را در آن
 فعلی که در خاطر گذشته است با نشاط می یابی نه با ترس و با عجلت می یابی نه با استیلا
 و با اسن می یابی نه بخوف و با کوری دل می یابی نه با بصارت عاقبت بدانکه از شیطان
 است از آن به پیروی و اگر نفس را بر ضد آن می یابی یعنی با خوف نه با نشاط و به
 استیلا نه با عجلت و با خوف نه با اسن و با بصارت در عافیت کار نه با کوری
 دل در آن بدانکه از خدای تعالی است یا از ملک سیگویم که نشانه طبعی است
 در آنست که در کردن کار با بی آنکه در آن طبع ثواب دارد و استیلا
 همه جا ستوده است مگر در مواضع معصوده مانند نکاح کردن

دختر چون بالغه گردد و کز اردن دام و دفن کردن مرده و طعام دادن بهمان و توبه
 کردن از گناهان و با خوف احتمال دارد که از تمام گروانیدن و ادا کردن باشد چنانکه
 حق آنست و از تسبیل و زود خدای تعالی باشد و اما بصارت عاقبت آن باشد
 که ببیند و نیکو یقین کند که آن رشت و خبرست و امید آن باشد که در و ثواب آخره
 باشد پس انستن این بر سه فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین فصل
 بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علیهای لطیف و اسرار شریف است و الله الموفق
 بفضله و اما تفصیل کمرهای شیطان بدانکه شیطان زابانی آدم در کار عبادات
 هفت نوع خدع و کد است **اول** آنکه از نفس طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی بگوید
 و بگوید که من بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشه آخرت چهار نیت ضرورتی در عبادات
 می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت و عبادات می باید ساخت و
 بوجه دوم پیش آید و بتأخیر توشه برای آخرت و عبادات امر کند اگر بتوفیق الله
 تعالی آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فاکند یا کند و نیز اگر در
 عمل امروز توقف کنم تا فسر و اعمل فسر و الی کنم زیرا که هر روزی را عمل است و
 بوجه سوم پیش آید و بتجلیل کردن در عبادات امر کند و از ادای آن چنانکه حق
 آنست باز دارد و بگوید که تجلیل کن تا آن کار کنی و این کار کنی اگر بتوفیق الله تعالی آن نیز
 رد کند و بگوید که عمل من اندک است و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و عجلت
بوجه چهارم پیش آید و تمام کرد و اندیژن عمل چنانکه حق آنست برای دیدن
 مردمان امر کند تا در ریافت پس اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا
 چه کار آید دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است بوجه پنجم پیش آید و عجب
 اندازد و بگوید که امروز بجهت توبه مخلص کیت زهی علم بیداری تو اگر بتوفیق الله تعالی
 آن نیز رد کند و بگوید دست خدای تعالی راست که مرا بچشمین گردانید

اگر توفیق او نبودی مرا و عجل مرا چه قدر بودی بوجه ششم پیش باید و این را از انبات
 که برین بحکس مطلع نشود و دیگر عالمان و انما که بیدار باشند دان آنست که در سیر عبادت
 را نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی
 باشد از ریای خفی اگر توفیق الهی تعالی آن نیز رود کند و بگوید ای ملعون تا این زمان از وجه
 افساد عبادت پیش آمدی اکنون بوجه اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباها کسی
 مرا باظهار عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد اگر خدای تعالی خواهد اظهار
 کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست تا مرا از عبادت حاصل باشد بوجه
 هفتم بیکای بره پیش آید و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید
 و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و بدبخت آفریده اند هر عملی که
 خواهی کرد سود نخواهد داشت اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
 بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است او داند هر حکمی که بسعادت یا به
 شقاوت کرده است مرا بدان چه کار و نیز من بهر شرط بعمل محتاجم اگر نیک بختم محتاجم
 بزیادت ثواب و اگر نعوذ بالله من هابید بختم هم محتاجم بنا بر آنکه باری خود را ملاست
 نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش در روم و فرمان بردار بوده باشم
 بهتر از آنکه در آتش روم و عاصی باشم با آنکه سیدم که خدایتعالی بحکس را بطاعت عفویت
 نکند بلکه به ثواب و عهده کرده است و وعده او جل جلاله خلاف شدنی نیست و الهام فوق

عائق پنجم روم و آن نفس است

بعد ازین بر توبه ادا ی طالب عبادت بجز کردن ازین نفس فرمایند
 به تباها که اوست بدترین و تبه ترین دشمنان و بلاست اوست
 صعب ترین بلاها و علاج او دشوار ترست و در واسه او شکل
 نر و این بسبب دو چیز است سبب اول آنکه دشمنی است درونی

و هرگاه که در دوزخ خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب دو عالم که دشمنی است محبوب
 و آدمی از عیب محبوب خود کور است هر چه از نفس خود تباها بیند نیکو پندارد پس هرگاه که چنین
 باشد دیگر بحث که آدمی را از نفس در فضیحت و هلاکت افکند و او از ان بی خبر باشد مگر آنکه
 خدای تعالی او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک نکته مستفصله
 و آن آنست که چون نیکو نگر بیابی این نفس را راه در اصل جمله قننه یا وضیعت
 و خواری و هلاکت و معاصی و آفت که خلق را پیش آمده است و خواهی آمد از اول و
 آخرش تا روز قیامت باعث بران جمله همین نفس شود و بیابی هر که در بلا افتاده است
 یا بسبب نفس افتاده است تنهایی بکون و مشارکت نفس با شیطان که او را
 محصیت خدای تعالی را از او بلبس بود و سبب آن بعد حکم سابق بود که کبر بود
 حد او را بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت چنانکه
 ابدالابا عرق بماند و انجان دنیا بود و نه شیطان و نه خلق بلکه نفس بود که کبر و جسوش
 کرد با او آنچه کرد و بعد از آن گناه هتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص بر بقا
 حیات او را در آن بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور شد و لغرور شیطان و
 شهوت نفس از جوار خدای تعالی و فردوس اعلی به این دنیای حقیریت و فانیه
 افتاد و دیدند فرزندان او از آن روز آنچه دیدند تا ابدالابا خواهند دید و بعد از آن حکایت
 یاسیل و قایل یاد کن که سبب محصیت در ایشان حسد و بخل بود بعد از آن حدیث
 هاروت و ماروت که سبب محصیت ایشان شهوت بود پس همچنین می آید تا روز قیامت
 نیابی در خلق قننه و ضلالت و نصیحت و محصیت مگر از نفس و هوای او و الا خلق در خبر و سلاط
 بوده اند پس چون دشمنی بدین طریق باشد و حبست عاقلان را که اتهام در کار دارند سوال
 اگر گوی که چیست جلد دفع کردن این چنین دشمن و چیست تدبیر کار او
 جواب بدانکه بالا گفتیم که کار نفس دشوار تر است از آنکه یک بار قهر کران او ممکن

نفس غایت غلبه است
 بتوانان حبست او عیب است
 و در دوزخ و در آتش است
 ما دم آن چشم تو در آن
 می بیند چون چشم تو در آن
 نیکی این است ازین عیب

نیت چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب الت است و اجمال کردن او نیز بسیار
 نتوان که بسبب مضرتی که در آنست پس تو محتاجی بطریق سیان و وطریق که به پروی
 و تقویت دبی و او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و جس کنی و او را بر حدی که از
 فرمان تو نگر و سپس تو در علاج کردن نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار و ذکر
 کرده ایم که طریق و آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که ترا گنیم حاصل
 آید **سوال** اگر گوئی که این را به ایت بی فرمان او را چگونه لگام کنند و حیثیت حیل
 در آن که او را لگام توان کرد **جواب** بدانکه راست میگویی و حیل در و آنست که اول
 او را نرم کنی تا لگام توانی کرد و عالمان این کار گفته اند که نرم کردن نفس سه چیز است یکی آنکه
 شبهه تها و لذتها را بجای باز داری که دایه سرکش چون علف نیاید نرم شود و دوم آنکه
 بر و بارگران از عبادت نبی که در از گوش را چون بار بسیار کند نرم شود و خاصه که علفش نیز
 کم کنند سوم آنکه یاری از خدای تعالی خواهی و پیش او نیایی تا تریاری کند و الا از شر و خلاف
 نیت نشنیده که مقبر یوسف علیه السلام چه گفت **إِنَّا نَفْسُ كَاثِمَاتٍ لَا يَأْتِي الشَّوْعَ إِلَّا كَمَا**
سَجَّ سَجَّتْ یعنی نفس فرامیده است به بدی که آنکه خلای تعالی رحمت کند چون برین چیز
 مواظبت نای نفس بی فرمان فرما بردار تو گردد و در پنجالت تحیل کن و به لگام تقوی و
 لگامش کن و از شر او این شود **سوال** اگر گوئی بیان کن ما را که تقوی حیثیت که از
 بدیم **جواب** بدانکه تقوی کنجی است عزیزا که بران عظیم باقی خیر کثیر و رزق کریم و فوز و
 عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم باقی تو گوئی خیرای دنیا و آخرت جمع کرده اند
 و در زیر این یک خصلت نهاده اند که ناشن تقوی است و تامل کن در قرآن
 مجید که چند جا ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده
 اند و چندین سعادت بدان اضافه کرده اند و سن از آن جمله دوازده
 بر تو شمارم یکی **مَرَحٌ وَ نَاقُولُهُ تَعَالَى وَ إِن تَصْبِرْ وَ أَصْبِرْ**

بیان
 تقوی

تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ جَنْبِ الْأَمْرِ الْبَصِيرَةِ وَتَقْوَى كَرِيمَةٍ بَدْرُ سِتِي
 كَ أَنْ اَزْعَمَ كَارِ مَاسْتِ بَعْنِي اَزْجَلَهُ كَارِ مَاسْتِ كَ عَزَمَ كَرُونَ بَرَانِ وَاجِبُ سِتِ وَوَمِ
 حَفْظُ وَكَمَادِ اَشْتِ اَزْ دَشْمَانِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَحِبُّونَ وَلَا تَتَّقُونَ وَلَا تَحِبُّونَ
 كَيْدُ هُمْ تَبِيْعًا بَعْنِي اَزْ صَبْرُ كَرِيمَةٍ وَتَقْوَى كَرِيمَةٍ زِيَانِ كَمَسْتِ شَمَارِ اَكْرَامِ اَشْتِ اَزْ بَعْمِ
 سَوْمِ بَادِي كَرُونَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ
 مُحْسِنُونَ بَعْنِي خَدَا وَنَدَ تَعَالَى بَاكْسَانِي سِتِ كَ تَقْوَى كَرِيمَةٍ وَبَاكْسَانِي سِتِ كَ نِيكَو كَارِ
 بَاشْتِ جِهَارِ هَمِ نَجَاتِ اَزْ سَخِي مَ اَوْرَزَقِ اَزْ حَلَالِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
 يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بَعْنِي اَزْ هَمِ كَرِيمَةٍ كَرِيمَةٍ
 خَدَى تَعَالَى اَوْرَا اَزْ جَلَهُ وَشَوْهَرِ اَبَا بِيروُنِ شَمْدَنِ بَاشْتِ دُرُوزِي وَبَدَاوَرِ اَزْ اَنْجَا كَرِيمَةٍ
 اَصْلَاحِ عَمَلِ قَوْلُهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
 يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ بَعْنِي اَيْ اَن كَسَانِيكِهِ اِيْمَانِ اَوْرُدِهِ اَيْ تَقْوَى كَرِيمَةٍ وَخَمِ رَاسْتِ كَرِيمَةٍ
 اَخَذِي تَعَالَى اَتَمَّ هَمَائِي شَمَارِ اَصْلَاحِ كَرِيمَةٍ شَمِ اَمْرِ زِيْدَنِ كَرَامَانِ قَوْلُهُ تَعَالَى يَعْزِمُكُمْ
 خَدُوْكُمْ بَعْنِي تَقْوَى كَرِيمَةٍ تَابِيَا مَزْدِ شَمَارِ اَكْنَانِ شَاهِ مَقْصَدِ مَحَبَّتِ خَدَى تَعَالَى قَوْلُهُ تَعَالَى
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بَعْنِي خَدَا وَنَدَ تَعَالَى وَوَسْتِ دَارِ اَسْقِيَانِ رَا اَشْتِ مَقْصَدِ اَسْقِيَانِ
 قَوْلُهُ تَعَالَى اَتَمَّ اَيْتِمَامِ اَللَّهِ مِنَ الْمُتَّقِينَ بَعْنِي قَبُولِ كَرِيمَةٍ خَدَى تَعَالَى اَتَمَّ اَيْتِمَامِ اَللَّهِ مِنَ الْمُتَّقِينَ
 هَمِ بَرَكِ دَاشْتَنِ قَوْلُهُ تَعَالَى اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتَمَّ اَيْتِمَامِ اَللَّهِ اَتَمَّ اَيْتِمَامِ اَللَّهِ اَتَمَّ اَيْتِمَامِ اَللَّهِ
 شَمَارِ دِيكَ خَدَى تَعَالَى شَمِ تَرِيْنِ شَمَاهُ سِتِ وَهَمِ بَشَارَتِ وَفَتِ مَرُونَ قَوْلُهُ تَعَالَى
 الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَقَدْ اَشْرَيْنَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ بَعْنِي اَيْ اَن كَسَانِيكِهِ
 اِيْمَانِ اَوْرُدِهِ اَيْ تَقْوَى كَرِيمَةٍ كَرِيمَةٍ اَزْ دَشْمَانِ اَشْتِ اَزْ بَشَارَتِ وَحَيَاتِ وَنِيَاوَرِ
 اَنْتِ يَارِ وَهَمِ نَجَاتِ اَزْ اَشْتِ قَوْلُهُ تَعَالَى ثُمَّ يَتَجَى الَّذِينَ اَتَقَوْا بَعْنِي
 مَهْرَاوَرِ وَفَرَحِ وَتَرِيْمِ وَتَقِيَانِ رَا اَخْلَاصِ دِهِيْمِ وَوَارِ وَهَمِ دَرِ بَشَارَتِ قَوْلُهُ

تعالی اَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ یعنی برپشت میا کرده شد برای متقیان ایست بهر چه
 سعادت و برود و سرای که در زیر این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را
 از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است یکی توفیق و تائید و ان تقیان راست
 چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی خدای تعالی با متقیان است و دوم اصلاح عمل
 و اتمام تقصیر و ان نیز متقیان راست چنانکه گفت یُضِلُّهُمُ اللّٰهُ اَعْمًا لِّكُنْهِ اَصْلَاح
 کند عمل شمارا اگر تقوی کنید سوم قبول عمل و ان نیز متقیان راست چنانکه گفت اِنَّمَا
 يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول نکند خدای تعالی عمل مکر از متقیان و مد عبادت
 برین سه چیز است از آنکه اول توفیق باید تا عمل کند بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود
 بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز است تصرع و سوال جمله عاملان نه مبنی
 که میگویند رَبَّنَا وَفِقْنَا لِحَقِّكَ وَكُنْ تَقْصِيرُ نَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار ما تو را
 ده ما را بپادشاهت خود و تمام کردن تقصیر ما و قبول کن از ما عمل ما را و این سه را خدای تعالی
 بتقوی و عده کرده است و متقیان را این سه کرامت فرموده خواهند پذیرا خواهند پس
 بر توبه و اگر طالب عبادتی بلک اگر طالب سعادت دنیا و عقبی هستی قایل کن این یک
 اصل را و ان آنست که همه عمر خود در عبادت رحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد
 آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و میدانی که خدای تعالی گفته است
 اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عیاض
 گفت رضی الله تعالی عنهما که رسول صلی الله علیه و سلم را هیچ چیز از دنیا خوش نیامد
 چنانکه متقی وقتا و در رضی الله تعالی عنه گفته که در تربیت است ای فرزندان آدم تقوی کن
 هر جا که خواهی بچسب و گفته اند که عامر بن قیس بیست و نه روزی هزار رکعت نماز میگزارد
 چون در بستر آمدی نفس را گفستی ای جای همبید یا بخند را ای که بیخ چشم
 از دل از تو را رضی شده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن تو

بگريست گفتند چه چيز ترا گريانيده گفت سخن خدای تعالی اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
 و تامل کن یک نکته دیگر و این اصل جمله احکامات و آن آنست که یکی از صلحا مرتجع خود را
 گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که پروردگار عالیشان بدان وصیت
 کرده است و گفته و لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ
 یعنی وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند و شما را که تقوی کنید بگویم
 نه آنکه خدای تعالی و ناما ترست بصلاح بنده از همه کس نه آنکه او وضعیت کننده ترست بنده
 را نه آنکه او شفیق ترست بنده را از همه کس پس اگر در عالم خصلتی بودی صالح تر مرم بنده را
 و جامع تر خیرات را و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر اسید ما را ازین
 خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بنده گان را بدان امر فرمودی و بدان وصیت کرد
 پس هرگاه پیشینیان و پیشینیا را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بنده کرد
 و دانستی که این خصلت جامع است خیر دنیا و آخرت را و کافی است جمیع مہات را و
 و رساننده است بنده را به بلندترین درجات در عبادت و اصلی است که بران فریفت
 و بنده است کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید و الله الموفق **سوال**
 اگر گوی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین بزرگ است حاجت معرفت او سخت
 پس چاره نیست اکنون غیر ازان که تفصیل تقوی بگوی **جواب** بدانکه چنین است
 که تشکیکی واجب است که او را بزرگ دارند و در طلب او جهد و جهد نمایند که بدان استیلاج
 کلی است ولیکن میدانی که هر چه بزرگ و عزیز باشد در حاصل کردن آن نیز زحمت
 و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس چنانچه این خصلت
 خصلتی بزرگ است و عزیز است مجاہدہ کردن در طلب او و قیام نمودن و حق
 او نیز دشوار است که خصلت بر اندازد سخت باشد و لذت جرب هونت
 خدای تعالی سیفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هر که

در راه ما مجاهد و راز را خود بنمایم پس بشنو و بیدار شو و فهم کن این نصیحت را
بعد از آن چست شو تا بران عمل کنی و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل گرفت
و الله الموفق سیکویم گوشدار بدانکه اول تقوی در قول مشایخ پاک کردن دل است
از گناهانی که شل آن گناه از تو دور وجود نیامده است تا حاصل شود و مر ترابه قوت غم بزرگ
آن و حجابی میان تو و میان گناهان و تقوی را در قرآن هر سه چیز اطلاق کرده اند یعنی
ترس و استعانت و عبادت قال الله تعالی وَايَاكُمْ فَاتَّقُوا بَعْضَ مَا تُرْسُونَ وَمِنْ
بَعْضِ طَاعَتِهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ
ابن عباس رضی الله تعالی عنه گفته که ای سواران فرمان برداری کنید خدای عز و جل
چنانکه حق است سوم یعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است حقیقت
تقوی نه آن دو نبینی که خدای تعالی گفته وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُخِشِ
وَيَتَّقِ اللَّهَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و
رسول او و ترس از خدای تعالی و تقوی کند و از جمله رستگاران است طاعت
و خوف را ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد پس معلوم شد که حقیقت تقوی
چیز نیست سواي طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است چنانکه گفتیم و شاید گفته اند
که سنازل تقوی است تقوی از شرک و تقوی از بدعت تقوی از مخاصی فرعی و این هر سه
خدای تعالی آیات زک کرده است قوله تعالی لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جُنَاحٌ أَلَّا يُعْلِمُوا أَنَّ الْقَوْلَ عَلَيْهِمُ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی نیست بر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده بانی
که سینه زود چون تقوی کنند و ایمان آورده اند و عمل صالح کرده و تقوی کرده اند و ایمان آورده اند
و تقوی کرده اند و نیکوئی کرده اند و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس تقوی و تقوی از
شرک است و ایمان که با او ذکر کرده است توحید است و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان که

او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی و سوم تقوی از معاصی فرعی
 و چون استقامت برد و شوارست مقابل کرد و از ابر احسان و احسان طاعت و تقیات
 است بر تقوی از معاصی فرعی پس درین یک آیت جمع کرده است منزلت را منزلت ایمان
 و منزلت سنت و منزلت استقامت بر طاعت این است آنچه علماء در بیان معنی تقوی
 گفته اند و میگویم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم متفق است که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیز را که در و باکی نیست
 از خوف آنکه یفتد در چیزیکه در آن باکی هست پس چنان است میدارم که جمع کنیم میان آنچه
 علماء گفته اند و میان آنچه در خبرست تا حدی باشد جامع و معنی باشد بالغ پس میگوئیم که
 پرستیز کردن است از هر چیزیکه می ترسی از مضرت آن در دین خویش نیز یعنی که بخورد و بنزد
 کند و را گویند که متقی است چون از هر چیزیکه در ازایان دارد و پرستیز کند از طعام و شراب
 و سیوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن می ترسی در دین و قسم است کی مخصوص است
 و معصیت و و هم فضول حلال از آنکه مشغولی بفضول حلال آدمی را بجهل و
 محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت دین این باشد ازین خط پرستیز
 کند و از فضول حلال خود را باز دارد پس تقوی مانع و جامع پرستیز کردن است از هر چیزیکه
 در کار دین زیان دارد و آن معصیت است و فضول حلال این است تفصیل تقوی و
 یاد آنکه تقوی از حرام فرض است تبرک آن عذاب لازم آید و تقوی از فضول حلال کار
 شکر است به ترک آن حسب و حساب و عیب کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی
 کند او در درجه فرو دست از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی
 کند او در درجه بلند باشد از تقوی و هر گاه که بنده حسب معصیت
 میان هر دو یعنی از معصیت و فضول برد و تقوی کند او تقوی
 بر سبیل کمال کرده باشد و چنانکه حق است سبب آورده این است معنی

تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **مسئله** اگر گوی که اکنون بیان کن که این معنی را چگونه
بصل آرم و نفس و چگونه لگام کنم و او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی
تام کرده **جواب** بدانکه تفصیل آن در نفس اینست که بقوت تمام قیام کنی
و نفس را از همه محصیتهها باز داری و از همه فضولها به پریشانی چون این کردی و چشم
و گوش و زبان و دل و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام و
تقوی لگام شد اما پنجه چاره نیست ترا از دانستن آن اینست که سیکویم هر که
خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است نگاهدارد و آن چشم و گوش و
زبان و دل و شکم است پس نگاهدار این برین را از چیزیکه می ترسی از زبان
آن در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلام چون این چنین صیانتی حاصل شد
امید است که جمیع اعضا مضمون ماند و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد
پس در اینجا حاجت افتاد که پنجم فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل آن پنجم در
هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لایق این کتاب باشد **فصل**
اول در چشم بر تو باد به نگاه داشتن چشم است بابت آفتها و فتنهها
و نظر کن در کار چشم درین سه اصل کافی **اصل اول** خدی تعالی فرمود **قُلْ الْمُؤْمِنِينَ**
لِيُغْضُوا أَبْصَارَهُمْ وَ يَحْفَظُوا أَرْجُلَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا يَصْنَعُونَ یعنی بگویم مومنان را تا چشمها فرو بخوابانند و پاها نگاهدارند که آن پاک کننده
تر است ایشان را و طاعتی تعالی میداند آنچه میکنند بدانکه سن تامل کردیم درین آیت بخروجی
آیت سه معنی بزرگ یا قلم اوب گردن و بیدار کردن و تهدید کردن اما آداب نگاه
برواری کردن سولی است و الابی اوب باشد و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لایق
آن نباشد که در حضرت بایستد نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که آنست پنجم است و اما بیدار کردن
آنکه گفته است آن پاک کننده تر است ایشان را یعنی پاک کننده تر است دهای ایشان را و این

از آن است که چون چشم نبندی و هر طرفی که خواهی به بینی خالی نیت که چشم تو برای
 افتد و اگر عیناً بینی خود گناه بگیرد باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان هلاک شوی
 و اگر بر مباهی افتد بسا باشد که دل تو بدان مشغول شود و وسوسه ما در خاطر آید و شاید که
 بدان ترسی و پریشان دل بمانی و از غیر منقطع شوی و اگر چشم به نبندی ازین همه بلاها
 اسوده بمانی و درین سنی حضرت عیسی صلوٰه الله علی نبینا و علیہ السلام گفته است بهر نیز از نظر که
 شهوت را در دل میکار و صاحب نظر را همین فتنه بسنده است ذوالنون رحمه الله
 علیه گفته است چشم بستن آرزو ما را نیکو بجای است پس اکنون هر گاه که چشم را فرو
 خوابانی و از نظر کردن بسوی مالا یعنی نگاهداری خارج دل و اسوده از جمله وسوسه باباشی
 و اما تهدید آنکه گفته است خدای تعالی میداند آنچه ایشان میکنند و بسنده است این
 سخن برای پرستیدن از گناهان مرکبی را که از ایستادن پیش خدای تعالی تیرسد این بود
 یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که
 نظر کردن بسوی محاسن زن تیرست و هر آلوده از تیرهای شیطان هر که ترک کند آن را خدا
 تعالی او را ذوالیقین عبادت بچشاند که بدان خوش و یاقین حلاوت عبادت و لذت
 سناجات کاریت بس عظیم و این صحیح است و همچنان است که رسول الله صلی الله علیه
 و سلم گفته است و بداند کسی که آزموده است که بازداشتن نظر از مالا یعنی بی یاقین
 لذت عبادت و حلاوت دل و صفای اوست اصل سوم آنست که نظر کردن در بعضی
 از اعضای خویش که هر یک را برای چه آفریده اند برای آن چیز نگاه دارد که
 پائی برای رفتن در باغها و قصرهای بهشت آفریده اند و دست برآست
 گرفتن قلع شراب و برگزیدن سیوهائی بهشت آفریده اند و همچنین
 جمیع اعضای همچنین چشم برای نظر کردن بسوی پروردگار جهانیان
 آفریده اند و هر دوسری هیچ کس استی بزرگ تر ازین

میت پس واجب است نگاه داشتن چشم برای اینچنین که استی ساصل چون در گوشت
 تامل کنی پس بداند برای نگاه داشتن چشم فصل دوم در گوش بر تو باد به نگاشتن
 گوش از خش و فصول و این بسبب و چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم که ششده نثر یک است با گوینده و و هم آنکه شنیدن در دل خطرناک را بگیرد
 و وسوسه ما انگیزد و از اینجا در دل و تن شتولیه پیدا شود و چنانکه برای عبادت خیری در دل
 باقی نماند و بد آنکه سخنی که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است که در شکم افتد که بعضی از آن
 مضرت و بعضی نافع و بعضی نفع است و بعضی زیست و بعضی از هر است و بقای سخن در دل بیشتر است
 از طعام و شکم که طعام از معده بخواب و غیر آن نازل شود و ب باشد که اثر سخن در دل باقی
 ماند بک همه عمر بماند پس چیزی ازین تباه ترجه باشد که همیشه او در پنج و بلا میبارد و
 بسبب آن در دل و وسوسه ما افتد و خطر آن باشد که او را در بلا می افتد و اگر گوش
 از شنیدن مالا یعنی نگاه دارد ازین همه بلا با این باشد و الله لوفی فصل سوم
 در زبان بر تو باد به نگاه داشتن زبان و ضبط او و قیاد که او سخت ترین اعضا است
 در بی فزانی و فساد او بسیار است شیخ بن عبد الله رضی الله عنه گفته است که گفتم یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم چه چیز است آنچه بیشتر برین از این می ترسی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 زبان خود را گرفت و گفت این است و یونس بن عبد الله رضی الله عنه
 گفته است که نفس من در ما سخت به نهم روز و نه تواند داشت و ترک یک
 کلمه مالا یعنی نتواند کرد پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو
 باد به نگاه داشتن زبان با هر گونه حبه و جهد که دانی و نظیر که برین
 پنج اصل اول آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت
 کرده است که آدمی چون به صبح برخیزد و جمیع اعضا زبان را گویند
 که ترا سوگند بخدا می نمایم و از اینجا هم که راست باشد

که چون تو راست شدی ما هم راست شدیم و اگر تو گشتی ما هم گشتیم چنانچه
 سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را اثر میکند به توفیق و خذلان و سودا یعنی است
 قول مالک بن انیسار رحمه الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی و در تن سستی بینی
 و در رزق حسرتی بینی بدانکه کل الا یعنی گفته اصل و هم در نگاه داشتن
 زبان نگاه داشتن وقت است از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی جز ذکر خدای تعالی بر زبان
 سیر انداخته است که وقت بدان ضائع میشود و آن بن سلمان رضی الله عنه بر غرض
 نو که بنا کرده بود و گذشت گفت که این غرض که بنا کرده است بنفس خود بازگشت و گفت
 که ای نفس خرو چه پرستی از چیزیکه ترا بخار نیاید بروزه یک الله او را عقوبت
 کردمی گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام دارند و استند و دل
 بر غافلان که همان نفس است گدازشته اند تا هر طرف که میخواهد می رسد و اصل
 سووم در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن عمل صالح است از آنکه هر که زبان نگاه دارد
 و سخن بسیار گوید لامحاله در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید و
 خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه است ملاک و تباها کند و جمیع طاعات را چنانکه
 گفته اند مثل کسی که مردمان را غیبت کند کسی مانند او منجبت گیرد و نیکی مانی خود را
 بچنانچه مشرق و غرب و بیق و شمال می اندازد و روایت کرده اند که ابو حسیبه
 را گفتند که نظام ترا غیبت کرده اند و حتی پیر از خدا را در آخر ستاد و گفت که شنیده ام
 نیکبای می خود را این همه بدید و خستاد و بجهت کفایت آن را بر تو خستاد و هم در
 مجلس این برابر که سخن در غیبت افتاد و گفت اگر من کسی را غیبت کنم
 باری او را در پند خود را کنم چرا که او اولی تر است که من بستاند و گفته اند
 که حاتم اصم را شبی قیام شب فتن شد زن او تعزیش کرد و حاتم
 گفت طائفه شب قیام کرده چون بصر برخواستند مرا غیبت کرده اند

مسلم

بر

آن نماز ایشان روز قیامت در میزان سن خواهد بود اصل چهارم آنکه سفیان گفته است
 سخنی که بزرگان که بشکند دندان و دیگری گفته است که زبان خود را کشاوه کن
 تا کار بر تو تنگ نگردد و در مثل میگوید با کلمه صاحب خود را بگوید مرا بگذار و اصل پنجم
 آنکه یاد کن آفات آخرت و خرابی آن در عاقبت و بشنو در آن یک نکته و آن آنست
 که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا فضول هلال اگر حرام است
 در آن غذای است که طاق آن نداری و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که
 و رشب سراج طایفه را دیدم که عرو فرخ مردار سیخوزند گفتم ای اخی جبریل ایشان
 کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای مردمان سیخوزند یعنی غیبت
 میکردند و آن سخن اگر مباح است در آن چهار آفت است یکی آنکه گراناکا تبیین بشنود
 کروی بچیزیکه در آن فائده نیست و واجب است آدمی را که از کرام کاتبین شرم دارد
 و ایشان را زنجاند دوم آنکه سخن بسیار گفتن چون ادا کردن نامه است بسوی
 خدای تعالی از لغو و زهرل پس بپرینز و بیندیش که چه میکنی و یکی از بزرگان مریدی
 دید که فحش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی که بسوی خدای تعالی چه نامه می
 نویسی بترس و خذر کن که فردا ندانست و حسرت کشی سوم آنکه هر چه بیگویی روز قیامت
 پیش پادشاه جبار بخنور جمله عالم بخواند چهارم آنکه ملاست و عیب کردن باشد
 و قیامت که چرا گفتی و از پروردگار خود شرم داشتی و حجتهای او بریده شود پس او را به
 و درخ بیندازند بنده است این اصل نامر کسی را که درین نیکو تامل کند و الله اعلم موفق

فصل چهارم در ورول

بر تو باد پنگاه داشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگاه داشتن او دشوار تر است از
 نگاه داشتن اعضای دیگر و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاه داشتن او باریک تر و صعب تر است
 و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اول تو را خدای تعالی که گفت یَعْلَمُ خَائِنَةَ

الْكَافِرِينَ وَمَا تَخْفَى الصُّدُورُ يَعْنِي سِرِّاتِ خِيَانَتِ شَرِّهَا وَنَجْمِ نِهَانِ دَارِ بَدِينِهَا
 وَدِيكَرُ أَنْكَ لَقَدْ رَأَى اللَّهُ يَتَكَلَّمُ مَا فَرَّقَ قُلُوبَهُمْ يَعْنِي خُدَايَ تَعَالَى سَيِّدُ نَدَانِجِهِ وَرَبُّهَايِ شَهَادَتِ
 وَدِيكَرُ أَنْكَ لَقَدْ رَأَى اللَّهُ عَلَيْهِمُ بَرَكَاتِ الصُّدُورِ بِدَرْسَتِيكِهِ اَوْ دَانَا تَرْتِ بِخَيْرِكِهِ دِينَهَا ت
 بِمِثْنِ كِهْ چَنْد جَاوِزِ قُرْآنِ دَرْ كَشَشِ كُرْدِه وَبَا زَبَنِكَارِ بِيَانِ نَمُودِه وَبَسَنْدِه تَ بَرَايِ بِرَغْبَتِ كُرْدَنِ
 تَوْ نَظَرِ بِعِلْمِ وَا طَّلَاعِ خُدَايِ تَعَالَى اِزَا كِه مَعَالِمُهُ بَا اَوْسَتْ وَاوْ عِلَامِ الْغُيُوبِ سِتْ مَعَالِمُهُ
 بَا عِلَامِ الْغُيُوبِ اَمْرُ خَطِيرِ سِتْ پَسِ نِيكُو تَامَلِ كَرْنِ وَ دَرْ كَارِ خَوْ وَ بِنْدِشِشِ كِه اَوْ اَزْ دَلِ بِخَيْرِشِشِ
 كِه مِی مِیَنْدِ وَ چِه اَسْوَالِ سِتْ كِه سِیَّانْدِ اَصْلِ دَوَمِ اَنْكَ رَسُولِ اَمْدِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَقْتِ سِتْ
 كِه خُدَايِ تَعَالَى نَظَرِ كُنْدِ مَبْسُوِي صُورَتِهَا وَ عَمَلِهَايِ شَاهِ وَلِيكِنِ نَظَرِ كُنْدِ سَوِي دِلِهَا وَ دِينَتِهَايِ شَاهِ
 پَسِ چُونِ نَظَرِ گَاهِ پَر وَ دِگَارِ دَلِ سِتْ عَجَبِ سِتْ وَ اَزْ كَسِي كِه رُویِ وَ تَنِ رَا بِشُودِ
 وَ اَزْ بِنْدِ بِيَا پَاكِ دَارِ كِه نَظَرِ گَاهِ خَلْقِ سِتْ وَ بِيَا رَا يَدِ بَدَانِجِ مِی تَوَانْدِ تَا مَخْلُوقِ بِرِ عِصْمِي مَطْلَعِ
 شُودِ وَ پَر وَ اَمْدِ اَرِ وَ دَلِ رَا كِه نَظَرِ گَاهِ پَر وَ دِگَارِ سِتْ اَزْ حَرَصِ دِه وَ اِپَلِيدِ بَكْدَارِ
 وَ بِيَاكِ كَرْدَنِ وَ اَرِ اسْتِنِ اَوْ نِه پَر وَ اَزْ دَوَمِ تَرْتِ كِه خُدَايِ تَعَالَى بِرْتَبِهَايِهَا وَ حُيُوبِ
 اَوْ مَطْلَعِ شُودِ وَ اِگَرِ بِرِكِي تَبَايِ اِزَانِ خَلْقِ مَطْلَعِ شُودِ سِهْمِ سِزَارِ شُوندِ وَ اَزِ بِيَانِ خُودِ سِهْمِ
 اَصْلِ سَوْمِ اَنْكَ دَلِ پَا شَاهِ سِتْ وَ جَمِيعِ اَعْضَا تَا مَعِ اَوْسَتْ چُونِ بَا دِشَاهِ نِيكُو
 بَا شَدِ رَحْمَتِ نِيَزِ نِيكُو بَا شَدِ چُنَا كِه رَسُولِ اَمْدِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَقْتِ كِه دَرْتَنِ نَبِي اَوَمِ
 كُوشْتِ پَارِهَ اَيْسَتْ اِگَرِ اَن نِيكُو شُودِ سِهْمِ تَنِ نِيكُو شُودِ وَ اِگَرِ اَن بَدِ شُودِ
 سِهْمِ تَنِ بَدِ شُودِ وَ اَن كُوشْتِ پَارِهَ دَلِ سِتْ پَسِ چُونِ صِلَاحِ سِهْمِ
 اَعْضَا وَ رِصْلَا حَيْفِ دَلِ سِتْ وَ اَحْبَابِ سِتْ كِه بَا صِلَاحِ اَن جِهْ كُنْتِ اَصْلِ اَكْبَامِ
 اَنْكَ دَلِ خَرْنِه اَيْسَتْ جَوَابِ نَفْسِ رَا كِه اَوَّلِ اَن عَقْلِ سِتْ وَ بَزَرْگِ تَرِينِ نَفْسِ
 سَعَرَتِ خُدَايِ تَعَالَى سِتْ كِه اَن سَبَبِ سَعَادَتِ هِرْ دُوسَرِي سِتْ بَعْدِ اِزَانِ
 اَبْصِيرَتِي سِتْ كِه بَزَرْگِي نَزْدِكِ خُدَا تَعَالَى بِلَدْنِ حَاصِلِ شُودِ وَ بِنْدِ اِزَانِ نِيَتِ خَالِصِ مِرْطَاعَتِ كِه تَوَابِ

ابد بدان متعلق است بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف بنده بدان است پس
 واجب باشد که همچو خزینه را از اوقات دزدان و راهزنان نگاهدارد و تا این جوهر
 عزیز را آفتی نرسد و دشمنی بران ظفر نیابد اصل **پنج** آنکه من تامل کردم در
 حال دل ترنج خیزد روی یا قسم که در اعضا سی بگرفت بکلی آنکه دشمن قصد او میکند
 و مراد را ملازم است و دل نترل الهام و وسوسه است و این هر دو را راجح و مشر
 میخواهند که آن ملک است و شیطان و وهم آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل
 هر دو و روی اند و او حسد که گاه و دو شکر است یکی هوا و شکر او دوم عقل و شکر او
 پس دل و ایمان میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است و واجب است
 که نگاهدارند و غافل نشوند از جای که آنجا می باشد و هم آنکه عوارض مراد را بیشتر
 از آنکه خواطر برسان تیرماست که وایا چون باران در دل میریزد و تو بر سرخ ان قادر
 نیستی از آنکه دل مانند چشم نیست که میان دو پاکست که بنمندی و یاد جای خالی و پاک
 پیشینی و این شوی زبان نیست که درون در جوهر و ملک بدان است ملک دل بدف خواطر است
 و ترا بر باز دشت انقدر نیست و او را به هیچ حال نگاه توانی و دشت با این نه نفس متاب
 کنند در پیروی آن خاطر است پس اقتضای ان کار پس شوار است و محنتی عظیم است
 چهارم آنکه علاج کردن دل بر تو دشوار است زیرا که او از تو غایت مست بسا باشد که
 بدانی و در آفتی بیفتی **چشم** آنکه آفات بسوی او شتابانند و ترست و او میگردان حال نزدیک
 ترست و گفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگر و در جوهر سیدین و نیز از نفس و باطن
 دل بلغز و ابتدای کار و سیاهی است و میل است بسوی غیر خودی و تقادفات کار او
 گرفت پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او قرب است و نهایت
 کار او تب است بخدای تعالی شنیده قول خدای تعالی است که هر که آن
 من الکافرین و کبر که در دل بود کفر را آورد و بسبب این منی گنه گان

خاص بردهای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان مانده اند و همه غایت در آن
 صرف کرده اند خدای تعالی در وصف ایشان گفته است **يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِثَمَلٍ خَفِيٍّ**
الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ یعنی می ترسند از روزیکه بگرد و در آن دلباشتهها سوال
 اگر گوی که چون کار دل چنین سخت و مهم گفتمی بیان کن ما را ان معانی که دل را اصلاح
 کند از آفات که او را پیش آید و تباها کند تا باشد که توفیق یابیم بر آن عمل کنیم **جواب**
 بدانکه تفصیل این معانی در از دست این مختصر کنجایش آن ندارد و غلای آخرت
 درین باب کتاب ما تصنیف کرده اند و قریب بمقتضای خلاصه ستوده و همین قدر
 مانده بیان کرده اند و کسی را که کار وین مهم باشد و از خواب غفلت بیدار شود
 و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل کردن آن همه کتابها و عمل کردن بر آن ملو را
 دشوار نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که ازان در علاج دل چهار نیست که کنیم و آن چهار
 طول امل و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابل او ستوده است کوتاهی و امل و استیلا
 در کار ما و نصیحت خلق و تواضع این است ان اصلها که در اصلاح دل ازان نیست
 اکنون گوش دار و بشنود که در هر یکی چه است و است و چیست شود و چگونگی
 برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات آنما که اول آن بدانکه او مانع است از نتیجه
 و طاعتها و باعث است بر همه شرها و فتنها و در ولایت سخت که خلق را
 در بلاد ما و افستهای گوناگون می انگند و جمله خرابیها و تبااهی ما از وی
 می خیزد و بدانکه چون امل خود را در از کنی از و چهار یافت پیدا شوند یکی ترک
 طاعت و کاسبی کردن در آن که بگویم نخواهم کرد در روزها
 پیش من است یعنی این معاذ را از ی گفته است که طول
 امل و طالع است از همه خیرات و و هم ترک توبه و تاخیر ازان
 که بگویم توبه خواهم کرد در روزها بسیار است و من جو انهم

این معنی را در کتابها

و عمر من اندک است و من قادرم هرگاه که خواهم توبه کنم و بسا باشد که مرگ در آید و پیش
از صلاح عمل ترا بر باید و بگوئی که پیری برسم توبه کنم بسیار جوان مردند و پیری نرسیده
سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول شدن بدنیای و ترک استغناء آخرت که بگوئی
از فقر در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز شوم مرا از قوت فضل
چاره نیست تا در حالت مرض و جزان مرا بکار آید اینها و دیگر مانند این اندیشها
رضبت ترا در دنیا بجنباند و حرص ترا بر دی زیاد کند تا بگوئی چه خواهم پیشیدور
رستان و چه خواهم خورد در بستان باشد که عمر دراز شود محتاج مردمان شوم و محتاج
در پیری سخت دشوار است چهارم سخنی دل دفراموشی آخرت از آنکه چون عمل در از کردی
مرگ را دگرور یابد نمکینی و نر می دل و صفائی او بیا دگردن مرگ و گورست و بدکرتواب
و عقاب و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها نگذارد او را از کجای صفا و رفت
باشد قوله تعالی فطال علیه قیام لا ممد نفقت فلیکتم چون اهل در از کنی طاعت
تواند شود توبه و ترا حیرانند و محصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ شود و عفت
تو قوی کرد و ملک بیم آن باشد که آخرت را نیز بیا دهم که ادم حال زمین
تبا تر باشد و کلامم از این عظیم تر داین همه بسبب طول اهل است اما اگر اهل کوتاه
کنی و مرگ خود را نزدیک دانی و یا کسی حلق برادران و یاران که مرگ
ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که گمان نداشتند شاید که حال تو نیز مثل حال
ایشان شود پس بیدار شو ای سخر و غافل و یاد کن آنچه عوف
ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است با سید و وار و زک
که آن روز را شب نرسانید و با منتظر نرسد که فریاد
در یافت اگر شما اجل و آمدن او ببیند اسل را دشمن
دارید عیسی ابن مریم صاواة الله صبینا و علی

شاید که در اندیشه
میدانست که باشد
نیکو که در اندیشه

گفته است که دنیا سه روز است وی که گذشت ازان بدست تو چیزی نماند و فردا را نی
دانی که بیایی یا نیایی بر روز سوم که تو درانی در دست تو همان روز پیش نیست آنرا
عنایت دار ابوهریره رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت پیش نیست ساعتی
که گذشت ازان چیزی بدست نیست و ساعت آینده نیدانی که بیایی یا نیایی ساعت
سوم آنست که در دستت پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی مگر یک ساعت
را و شیخ من گفته که دنیا سه نفس است نفسی که گذشت کردی در آنچه کردی و نفسی دیگر
نیدانی که بیایی یا نیایی از آنکه لب اس از نفسی تا نفسی دیگر نرسیده اند نفس سوم آنست
که تو درانی پس مالک نیستی بحقیقت مگر یک نفس را پس بشتاب بدان بسوی توبه
و طاعت شاید که در نفسی دوم بگیری و برای رزق اندوختن بسا شایسته گمان نهان
که بقوت محتاج شوی زنده مانی و چه تنهایی و نادانی بابت که آدمی غم یک روز و
یک ساعت بخورد و در نفس دوم نخواهد مرد و یاد کن آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم
به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکند از طول که بهشت یک ماه کنیزک خرید است
اسامه در از اهل است و الله که تنها دم قدس نمی مگر گمان بروم که خواهم برداشت
یا زود برداشتم لقمه را مگر که گمان بروم که فردا خواهم برد یا نه پس ای طالب هرگاه
که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین حواظت نمای و شب و روز بنگر را کنی هر آنکه اهل
تو گناه که در بغایت خدای تعالی و نفس خورابه بینی شتاب گفت در عطا
و تعجیل کنند در توبه و زهد کنند در دنیا و دل ملیانی خائف از حسرتی
تعالی و امیدوار با که در آخرت بساوت برسی و این همه بعد فضل خدای
تعالی بسبب این یک خصلت است که آن که تا می اهل است حکایت
کرده اند که زرارته بن ابی اوفی را بعد مردن او در خواب دیدند گفتند که کدام عمل
فاضل تر است نزدیک شما گفت رضا حکم خدا و کوتاهی اهل پس نظر کن

در خود ای برادر من و بنبل کن جهد خود درین اصل بزرگ کنم هست تو تر زرت چه صلواتی نفس
 العبد لوفق اما حد بدانکه حد سفط طاعت است و باعث است و باعث است
 برگزینان و این درویش که پیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا اند خاصه عالمان
 و عابدان تا آنکه بسبب این در دوزخ روند نشنیده قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 راه کشش کس در دوزخ در این بسبب کشش چیز غریب بسبب عداوت عصیت
 و آن پستی قوم خود است بظلم و امر بسبب جور و ظلم و دهقانان بسبب کبر
 و بازار گمان بسبب خیانت در دوستان بسبب جهل و علما بسبب حسد
 بلای که علما را در دوزخ افکند واجب است که از وی بپرهیزند و بدانکه از حد بدین
 چیز میخیزد یکی تبا شدن طاعت ها که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حد
 بخورد نیکی را چنانکه بخورد و آتش بنیرم را در دوزخم سرزدن افعال تبا چنانکه بسبب
 گفت رحمت الله علیه که حاسد را سه علامت است چنانکه کسی کند چون حاضر شود و غیبت
 کند چون غایب شود و خوش شود چون مصیبتی برسد بیکویم بسبب طاعت متراد است
 حد امکن خدای تعالی چنانکه طلبیدن از سر حاسد چنانکه گفت و میترسند چنانکه
 از حد چنانکه امر کرده است ما را به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر و مجنون
 فرموده است ما را به پناه بستن از شر حاسد و عمو هم اندوه و رنج بی فائده
 یا بزرگاری بسیار چنانکه این سماک گفت ندیدم خطایی را مشابیه تر بظلمی و حاسد
 برنجی دایم و عافیتی مایم و عنی لازم چنانکه هم کوری دل تا نتواند که حد
 را از احکام خدای تعالی فهم کند سفیان ثوری رحمت الله علیه گفته است
 بر تو باد نجاتی و در از تا مالک تقوی شوی و با مشی حرص بر دنیا تا
 هر چه بشنوی ترا باد ماند و کسی را هفت زن تا از زبان مردان
 حد ملایم یا به حد ملکن بر کسی اسیر انفسم باشی به چشم

حرمان و خندان تا آنکه بر مرادی غلبه نماید و برداشتن کسی او را یار
 نه نماید چنانچه حاتم اصم گفته است آنکه او را کینه باشد بی دین است و آنکه کسی
 را غیبت کند عایدیت و آنکه غماز کند ماینیت و آنکه حد
 کند کسی او را یاری نکند سیگویم که حدود چگونه بر مراد غلبه یابد که مراد او زوال
 نعمت خداوند است از بنده مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
 که ایشان مسلمانان بنده گان خداوند و چه نیکو گفته است ابو یعقوب رحمه الله علیه
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى تَمَامِ النِّعَمِ عَلَى عِبَادِكَ وَحَسِّنْ أحوَالَهُمْ و بدستی که
 حد درایت که تبا کند طاعت های ترا بسیار کند شرکانه ترا پس
 منع کند ترا از راحت نفس و جسم قلب و نصرت یافتن بر اعدا و بدو رسیدن
 از مقصود پس کدام درو باشد ازین دردناک تر پس بر تو باد به علاج کردن نفس
 خود از حد اما **عجلت** بدانکه عجلت خصلتیست که مقصود ما را فوت می سازد
 و مردمان در گنا مان می اندازد و درین خصلت چهار آفت است یکی آنکه عابد را قصد
 مترقی باشد و چیزی و دران جبهه کند پس بسا باشد که در یافتن آن تعجیل کند
 و هنوز وقت آن نرسیده دست پس به سبب عجلت فوسید شود و ترک طاعت
 طلب کند و از ان نمرت محروم ماند و یا چنان خلوکند در طلب درنج دادن نفس که بکلی از ان
 منقطع گردد سبب عجلت پس اوسیان افراط و تفریط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است
 روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت بدستی که درین احکام است پس درانی بدین
 مابین می و سنگ در و شل است آنکه تعجیل نقص اگر شبانی کنی برسی و و هم آنکه عابد را جگر
 باشد و از خدای تعالی بخوابد و عا بسیار کند سجده و جبهه تمام بسا باشد که در اجابت شدن
 تعجیل کند و پیش از وقت نیاید بدان سبب رختش کم شود و دعا ترک گیرد و از اجابت مقصود محروم
 ماند و هم آنکه کسی دی ظلم سازد و او را تعجیل کند که سبب پلاک شود و بسا باشد که در دعا

بد کردن از حد بگذرد این خود معصیتی باشد چهارم آنکه اصل عبادت تقوی است
 و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها به احتیاط و بخت تمام پس چون کسی در کارها عجل
 باشد نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تا مل کند و نظر کند پس بشتابان مینویزد
 و در ضلالت افتد اما کسر نشنیده که خدای تعالی فرموده است **أَلَمْ تَسْأَلْ**
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران شد بدانکه این خصلت
 بهیچ خصلتهای دیگر نیست که زیان آن در اعمال ظاهر و در فروغ باشد بلکه مضرت
 این خصلت در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غلب شود مغرور باشد نه تنها قابل
 تذکر باشد و کمترین چیزها که از این خصلت خیر چهارافتست یکی حرمان از حق و کوری ل
 از معرفت آیات خدای و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت **مَنْ أَصْرَفَ عَنْ آيَاتِ**
الْكَافِرِينَ يَتَلَكَّبُ دُونَ فِي الْكَافِرِينَ یعنی بگرداند از آیات خویش کسانی را که
 بر روی زمین تکبر میکنند بناحق و دهم ششم و بغض از خدای تعالی چنانکه گفت **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ**
الْمُتَكَبِّرِينَ یعنی خدای دوست ندارد متکبران را و روایت کرده اند که موسی صلوات الله
 علی نبی و علیہ السلام گفت یارب کیت دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل او تکبر باشد
 و زبان او درشت باشد و چشم او بسته باشد از حق و دست او بخیل باشد و خلق او بد باشد
 سوم خواری و عقوبت در دنیا و آخرت حاتم گفته است رحمة الله علیه بر پرنیز از مردمان ما
 بر سه حالت بر کبر و حرص و خرام از آنکه تکبر در دنیا بیرون نرود تا خواری خود از خواری ترین مردمان دنیا
 نه بیند و حرص از دنیا نرود تا محتاج پاره نان و شربت آبی نشود و خرام ندهد از دنیا نرود تا بچوبل
 و نجاست خود آلوده نشود و چهارم نارد و غلب در عجبی چنانکه روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است
 که پیرای من است و عظمت از اوست است هر که در دنیا با من نزاع کند او را در آتش و فرخ دارم
 پس خصلتی که فوت گردد معرفت حق و فهم آیات و احکام او که آن اصل کاهست پس بار دهم ششم خدا
 تعالی و خواری در دنیا و نارد و آخرت نشاید مرا غافل را که از این غافل اند و نفس خود را با از این اصل

گفتند نیست بعضی از اقبال این چهار خصلت که بیان کردیم والدالموفق بفضله **سوال** اگر
 چون درین خصلتها چندین افات است و واجب است خود را از ان نگاه داشتن
 پس چاره نیست از دانستن حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدینیم که طریق نگاه داشتن
 هر یک چگونه است **جواب** بدانکه در هر یک سخن بسیار است و کتاب احیاء علوم دیر
 کرده گفته ایم و اینجاست آن مقدار که از دانستن آن چاره نیست و چهار اصل بیان کنیم **اصل**
اول و رامل اکثر علماء گفته اند که اهل ارادت زندگی کافی است در زمان مستقبل
 بر سبیل حکم و کوتاهی اهل ترک حکم و قطع است در آن بقید کردن پرستشنا و شریعت خدا
 تعالی و علم از و ارادت او یا بشرط خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد
 از نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب اهل باشی از آنکه این حکم کردن است
 در غیب اما اگر قیدی کنی بخوست و علم خدای تعالی و بگوی که بزم تا فردا اگر خدا خواهد است
 یا در حکم خدای تعالی است از حکم اهل بیرون آنی همچنین اگر تصور کنی حیات خود را تا وقت دوم
 بر سبیل دوم صاحب اهل باشی و اگر سفید کنی ارادت خود را بشرط صلاح از حکم اهل بیرون
 آنی و بگو تا می اهل موصوف باشی بسبب اینکه ترک حکم و قطع کردی پس توبه و ترک کردن حکم و قطع کردن
 در ذکر بقای خود و مراد از این ذکر ذکر دل است نه ذکر زبان و مراد نبات دل مست بران و بدانکه اهل بدو است
 اهل عوام است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقای بزی جمع کردن یا توسع بدن خواهند این
 معصیت مختص است و کوتاهی اهل ضعیفین است و اهل خواص آنست که حیات و بقای برای تمام عمل خیر خواهند عملی
 که در آن صلاح حقیقت نیست از آنکه بسا باشد که در آن عمل اگر چه در نفس خود خیرست خیران بنده در آن نباشد
 بدین سبب آن را فتنی افتد چون چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزی شروع کند حکم کند
 که از اتمام خواهم کرد و از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد که البته آن را تمام کنیم از آنکه شاید
 که صلاح او در آن نباشد بلکه باید که پرستشنا و بشرط صلاح خواهد تا از عیب اهل
 خلاص یابد چنانکه خدای تعالی گفت مرنی خود را علی علیه وسلم و لا تقولن شیئا فی فاعل

ذَلِكَ عَلَى الْأَنفِ يَشَاءُ اللَّهُ يَعْنِي لَوْ مَرَّ جِزْرًا كَسَنَ فَرَدَا أَنْزَاوَاهُمْ كَرَمًا لَكَ خَلْقُ
تَعَالَى خَوْفًا بَشَدَةً وَضَمَامِينَ أَلْ يَعْنِي أَلْ خَوَاصَّ نِيَّتِ مَحْمُودَةٍ وَابْنُكَ نِيَّتِ مَحْمُودَةٍ
أَلْ كَقْتَهُ أَنْزَلْ بِرِيقٍ بِجَارِئَةٍ زِيَارَةٍ كَصَاحِبِ نِيَّتِ مَحْمُودَةٍ أَلْ بَارِئَانْدَهْ هَسْتِ بِسَنَةِ
نِيَّتِ مَحْمُودَةٍ خَوَاصَّتَنِ عَمَلِ سَتِ دَرِابْتِنْدَهْ بَحْرَمِ وَقَطْعِ يَا خَوَاصَّتَنِ اِتْمَامِ دِي بِهَسْتِنْدَهْ تَقْوِيضِ
سوال اگر گویی چرا جایز نیست حکم کردن درابتداء واجبست توفیض هستش از اتمام
جواب بدانند این سبب آنست که درابتداء خطر نیست و در اتمام خطر است و آن خطر دوت
یکی خطر وصول از آنکه منی داند که بدن رسد یا نرسد دوم خطر فساد از آنکه منی داند که دران صلاح است
یا نیست پس برین سبب واجبست استثنای ان از جهت خطر وصول و توفیض کردن بخدای
تعالی از جهت فساد بدانکه علاج کوتاه کردن اصل یا نکردن مرکبست و قوی ترین علاج او
یا نکردن مرکب مضافاتست و الله الموفق **اصل دوم** در حسد بدانکه حسد از
زائل شدن نعمت خدای تعالی است از برادر سلیمان نعمتی که دران خیر و صلاح حاوست اما
اگر کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمتی خواهد که او را نیز نباشد آن
حسد نیست او را غبط گویند یعنی آرزو بودن دان رودست و ضد حسد نصیحت است و
ان ارادت بقای نعمت خدای است بر برادر سلیمان نعمتی که دران خیر و صلاح حاوست **سوال**
اگر گویی که چگونه دانیم که دران صلاح است و یا فایده نصیحت کنیم باید **جواب**
بدانکه ما را غالب ظن بمنزل علم است در مثل این کار و اگر بر نوشته شود زوال نعمت
سلیمان نخواهد که مقتید توفیض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده نصیحت هر
ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حسد ذکر و دعا های است که خدای تعالی وعده
کرده است در دوست داشتن سلیمان و قوی ترین علاج ذکر چیز اینست که خدای تعالی او
حق مومن را کرده از بندگی قدر و منزلت او و از کرامات بزرگ که او را است نزدیک خدای
تعالی در عقبی و فایده های که مراد می راست از دوستان در دنیا از جبهه و جماعت

ویاری دادن در کارها و اسید شفاعت در آخرت پس در کار این و مثل این باعث است بصیحت
 کردن مسلمانان و مانع است حسد کردن را و نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است
اصل سوم در عجله بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل باعث برافراهم کردن کارها
 اول خطر هلی توقف و استطلاع در آن بلکه تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان و ضد
 او استتک است و این معنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن در آن
 و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان اما توقف ضد آن تسفت و تشنج من گفته است
 رسته اند علیه که فرق میان توقف و استتک آنست که توقف پیش از در آمدن باشد در کارها
 مادام که پیدا شود و مرا و وقت صلاح آن کار و استتک بعد از دخول باشد در کارها و ادا کند
 حق هر جزوی از آن کار چنانکه حق را کردن است و اما علاج استتک ذکر خطراتی است که در
 کار پائیش می آید چنانکه تعجیل کردن در آن و ذکر سلاستی مای است که در کار پائیش آید که آن به بود
 استتک است ذکر این و امثال این باعث است مرادی را در توقف و تامل در کارها مانع
 از تعجیل کردن در آن و اندامه الموفق **اصل چهارم در کسر** بدانکه کسر خاطر است
 که در دل آدمی میگذرد و در بدن و عظمت نفس شود و خوار داشتن دیگران و کبر اتباع
 اوست و صفت خاطر است در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن و تواضع اتباع اوست
 و هر یک را از عوام و خواص تواضعی است و کبری است تواضع عامی بسنده که زدن است کبر
 لباس و طعام و خانه و مرکب و کبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
 و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن سخن حق است از هر که باشد
 کوچک یا بزرگ و وضع یا شریف و کبر و بی آنست که سخن حق نشنود و آن بعضی بزرگ
 است و گناهی عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که ادب حال خود و میان حال خود
 و آخر حال خود بیندیشد که ادب آداب معنی است پلید و میان او آنست که جلال نجاست است
 و ایما و خوار و ادب است گنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای متعال

مرگانی را که ترک حق گیرند و باطل مشغول شوند و ضلالت بخورند و شکم و شکم و شکم
 آن بر توبه ای طالب عبادت به بنگاه داشتن شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است
 و مهم ترین کار باست بر مرد و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منیع و معدن جمله حصیت
 آخرت در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و حصیت از شکم می خیزد پس بر توبه و بنگاه داشتن
 شکم اول از حرام و شبهه پس ازان از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی واری و بپوش
 کردن از حرام و شبهه سبب سه چیز واجب است اول آنکه خدای تعالی گفته است اَلَّذِينَ
 يَاكُلُونَ اَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا اِنَّهَا يَاكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا
 یعنی کسانیکه بخورند مال یتیمان بظلم بظلم بظلم بظلم بظلم بظلم بظلم بظلم بظلم بظلم
 کار دارند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است هر گشتی که از حرام روید آتش
 بدان اولی ترست و دوم آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله رانده گانست که توفیق و طاعت نیابد
 از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد و میگویم آنکه خدای تعالی
 از در آمدن خانه خود جنب را نهی کرده و محدث را از گرفتن کتاب خود منع کرده است با آنکه
 جنابت و حدث از راه سباح است پس چگونه خوانند کسی را بخدایت خدای تعالی که در اینجا است حرام توفیق
 و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد یعنی این سباح
 رضی الله عنه گفته است که طاعت در اندون خزینه خدای تعالی است کلید آن خزینه عاست و دانه های آن
 کلید خوران حلال است و چون کلید را ندانند نباشد و بخشاید و چون در خزینه بخشاید عبادتی که در خزینه
 است چگونه بدست آید سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محرومست و اگر ناگاه
 خیری بکند آن قبول نیست باز برود و کند پس ازان فعل حاصل نباشد مگر چیزی که خیر محروم
 و بسا صائی که او را فائده نیست که او را فائده نیست ازان قیام شب مگر بیداری
 و بسا صائی که او را فائده نیست ازان روزه مگر رستگاری و این عباس رضی الله عنه گفته است
 که قبول نکند خدای تعالی نماز کسی را که در شکم او حرام است اینست حال حرام اما فضول حلال

بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجابدان و من در سیر خوردن فضول از طعام حلال
 نایل گردم و ده آفت یا قسم که هر یکی فصل است در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی
 دل است در فتن نور و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که دلبهارا بسیار خوردن و شاییدن
 بپزند که دل چون زراعت است که بآب بسیار میرود و دم آنکه بسیار خوردن فتنه جمیع اعضا است
 و باعث است بر فضول و فساد از آنکه چون آدمی سیر شود پیش از روی دیدن مالایینی کند و گوشت
 از روی شنیدن کلام مالایینی کند و در بالاش از روی گفتن مالایینی کند و همچنین فرج و دست و
 پائی و غیر آن اما اگر گرسنه باشد جمیع اعضای او ساکن باشند او مستاد و جعفر رضی الله عنه
 گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت و اگر سیر باشد
 همه اعضای او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال و افعال آدمی بر حسب طعام و
 و شراب است اگر در شکم حرام در رو و اقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال مرود و
 اقوال و افعال فضول بیرون آید پس گوئی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال و افعال
 نباتی است که از روی روید شود و آنکه در بسیار خوردن کم شدن عقل فهم است که پیری شکم زنگی
 طبیعت را به بردا و جویسمان دارانی رضی الله عنه گفته است اگر خواهی که بجایستی از این دنیا شتول
 شوی طعام مخورتان زمان که از روی فارغ شوی که اکمل سطل عقل است این همچنین است گفته است
 بداند کسی که آزموده است چهارم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد و
 اندامش گران شود و خوابش غلبه کند و چند جهدی کند نتواند که عبادت کند مگر خواب که محمود داری فتاده باشد
 و اگر نادان عبادت کند خلوت و لذت نیاید بزرگی گفته است آدمی از زمان که شکمش شود و در اجا
 مانده پندارید بحی صلوته صلی الله علیه و سلم را دید بر دست او معالیه تمهید که این چیست گفت این تمهید
 است که بدان آدمیان را صید کنم بحی صلی الله علیه و سلم گفت درین چیزی است که مراد بدان
 صید کنی گفت فی مگر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران شده بودی ترا از نماز باز داشتند
 بحی صلی الله علیه و سلم گفت بعد ازین هرگز سیر نخورم ایس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت کنم پس ای حال

کسی است که در هیچ عمر یک شب شیر خورده چگونه باشد حال کسی که در همه عمر یک شب کپس
 نباشد و در عبادت کردن طمع کند سفیان ثوری رحمه الله علیه گفته است که عبادت حرفت است
 و دوکان و خلوت است و دوست افزا و گر سنگی است **پنجم** آنکه در بسیار خوردن فتن حلاوت عبادت
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که سلمان شده ام طعام شیر خورده ام حلاوت
 عبادت بیام و آب شیر خورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم و آب و سیمان
 و ارانی رحمه الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت با حلاوت نزان ساعت است که شکم
 من پر است متصل باشد **ششم** آنکه در بسیار خوردن خطر افتاد است و شبهه و حرام از آنکه
 حلال حاصل نشود و اگر مقدار قوتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که حلال نیایی مگر مقدار **دو**
 و حرام بسیار یابی **هفتم** آنکه در بسیار خوردن شغولی تن دل است اول در حاصل کردن
 بعد از آن که مرتب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در وضو گرفتن مالک اینار جمله الله
 علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان در بنو خازقم که از شما مرشم می **یاد هشتم**
 آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است هر که لذت و ایام حیات بسیارست
 بر و سکرات موت سخت تر **نهم** آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب است و بعضی خیال کند خدای
 تعالی گفته اذ هبتم طیباً تکلموا فحسبکم الذنبا و استغفم بها فانکم تخرجون عنها
 القهون بها کنتم تشککون فی الاکمن یبغیر الحق و بها کنتم
 تقسسون یعنی بر دید شما خوبیهایی خود را در حیات دنیا و بر خورداری گرفتند بدان پس امروز
 جزا داده شوید خدای تعالی بخورار گفته با آنچه تکبر میکردید در زمین بمنبر حق و بد آنچه بی فرمانی میکردید
 و ازین است که چون دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضه کردند و گفتند که بدین شرط قبول کن که اگر
 چیزی کم نشود پس وی اختیار کرد و فقر این سخن را لیل است مرغی را که سبب دنیا در آخرت نقصان
 باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید مردی دهن خود که در آن خرما انداخته
 بودید و او چون عمر رضی الله عنه پیشید سر او شیرین یافت از دهن دور کرد و او را بر کشید

آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است عمر رضی الله عنه گفت که همین از خوردن
مرا بازداشت ای نیکو بخت اگر ترس آخرت نبود غمی مانیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک
می بودم و مهم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب ملاست و عیب کردن بزرگ ادب و
در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا حلال و حسابست و حرام و عذاب نیست
آن ده چیز که در خوردن بسیار از حلال است و یکی ازین پسند دست مرکبی را که در این تمام
در آن شب باشد **سوال** اگر گوی که بیان ما را حکم حرام و شبه و حدیر کی اینها **جواب**
بدانکه بعضی علماء گفته که آنچه بیقین دانی که آن ملک دیگریت در شرح از گرفتن آن نمی کرده شده است
آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی ولیکن ظن غالب آن باشد که ملک دیگریت آن
شبه است و اتماع از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و درعت **سوال**
اگر گوی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان **جواب** بدانکه علماء درین
اختلاف کرده اند پس قومی گفته اند هر چیزیکه یقین ندانی که آن حرام است رواست که آنرا
بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که بیقین بدانی که حلال است از آنکه
غالب در زمان مامل پادشاهان حرام است و حلال در دست ایشان عزیزت یا سجد
و بعضی گفته اند که صله سلاطین حلال است مرعفی و فقیر را چون بیقین نیاورد که حرام است
و بزرگاری بدهند و است و تسک کردند به اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم پیر تقوش
پادشاه اسکن در یه قبول کرده اند و از یهود و ام گرفته بآنکه خدای تعالی در حق یهودان
گفته **كَاتِلُونَ لِشَخْصَاتٍ** یعنی خورندگان از مرد حرام را و بدین نیز تسک کرده اند بگفتی
اصحابه رضوان الله تعالی علیهم با و شاه ظالم را در یافته اند و صله از ایشان قبول کرده اند
چنانچه ابوهریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن عمر و بعضی دیگر گفته اند که مال
پادشاهان اصلا حلال نیست نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و
و غالب بدیشان سخت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجبست اجتناب

کردن از مال ایشان و بعضی از مشاخرین گفت اندک آنچه یقین نیست که آن حرام
گرفتن آن حلال است فقیر را نه غنی را مگر آنکه فقیر یقین داند که عین غضب
ست آنگاه روا نباشد مگر آنکه بر مالک مال رو کند و باکی نیست مرفقیر را که مال سلاطین بگیرد و از آنکه
اگر مالک سلاطین است خود مالک فقیر را و او پس بی شک بگیرد و اگر از غنیت یا خراج یا غیر است
خود فقیر را در آن حق است و همچنین مرا اهل علم را امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه گفته است
هر که در اسلام به طوع و برآید و قرآن ظاهر بخواند مرا و در بیت المال مسلمان حق است هر سال
دو بیت و در مدبیک روایت و بیت ینار اگر در دنیا بگیرد و در آخرت بگیرد چون همان چنین است گوی که
فقیر و عالم حق خود می ستانند و این سلهائی است که تقوی در دو ممکن نیست مگر به تحقیق و بحث
در از و اگر تمام بگویم از مقصود باز نام و اگر خواهی که معرفت این سایل بکمال حاصل کنی کتاب
احیاء علوم را مطالعه کن و در کتاب حلال حرام بهین سوال اگر گوی که چیست حکم صله
اہل بازار و غیره ایشان که در کردن و بحث کردن در آن نیز واجب است یا نه و حال بازار این
و کذب ایشان و قلت اتهام ایشان در معاملات معلوم است و همچنین چه گویی در رد و
قبول صله برادران جواب بدانکه چون ظاهر آدمی شر و صلاح باشد باکی نیست بر تو
قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباہ است
که این گمان بد بردن است بر مسلمانان و ما با سورییم به گمان نیک بردن بر مسلمانان پس ازین بدانکه
اصل دین باب آنست که بدانی که اینجاد و چیز نیست یکی حکم شرع و ظاهر او دوم حکم تقوی محض
و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی هم بدستانی و سوال نمایی که از
کجاست مگر آنکه یقین بدانی که این چیز از غضب بغیبت یا از حرام محض است و حکم تقوی
آنست که از کسی چیزی نگیری تا که در آن خلالت بحث نکنی پس چون
یقین شود که در آن شبهه نیست بگیری و الا رد کنی روایت
کردن اندک ابو بکر صدیق رضی الله عنه را خلاصه بود بر آن

او شیر آورد چون سیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی پیش ازین می آوردی کیفیت آن ازین می پرسید
 ازین چگونه است که از حال شیر نیز پرسیدی ابو بکر گفت که قصد وصیت گفت افسوس کردم
 قومی را با فوس جا بهیت و آن شیر و دریا قتم صدیق رضا انکشت در گله انداخته قی کرد پس گفت
 یا رب همین بود مقدور من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده است انرا تو بسپرده
سوال اگر گوی که ازین تقریر چنان معلوم میشود که گوی تقوی مخالف شرع است **جواب**
 بدانکه وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه گفته اند کار بر تهی تنگ
 تر است از عقد نو و باین همه تقوی مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
 شرع را دو حکم است یکی حکم جواز دوم حکم افضل جایز را حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی
 گویند پس این هر دو اصل یکی اند بآنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند **سوال** اگر که چنان
 بحث و احتیاط غایت خواهیم کرد در هر چیز کار با یکبار کی دشوار خواهد شد و در این زمانه
 بمقدار قوتی هم حلال نخواهد یافت **جواب** بدانکه طریق تقوی
 دشوار است و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریها
 دل ببندد و الا تقوی میسر نشود و بسبب این معنی بیشتری از عابدان در کوه
 لبنان و حمیر آن سکونت کرده اند و بخوردن گیاه و وحشیهای میوهها
 که در آن به هیچ حال شبهتی نیست قناعت کرده اند پس هر که بلند همت باشد
 و در تقوی مقام بلند طلبد چاره نیست که سختیها را تحمل کند و بران صبر نماید و طریق
 متقیان سلوک کند تا مرتبه و منزلت ایشان بیاید و اما اگر خواهد که میان مردمان بگردد
 شود و از آنجا که ایشان میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
 نرسد از کفند مگر وقت ضرورت و بخورد از آن مگر آن مقدار که بدین طاعت
 تواند کرد بدین مقدار معذور است و زیان ندارد اگر چه در اصل و شبیهی
 باشد و ازین است که حسن بصری گفت رضی الله عنه فسد الاستوق

فَعَلَيْكُمْ بِمَا لَفْتُمْ يَعْنِي بَازَارِ بَاطِلٍ شَدِّسْ شَمَا بَادِ بَسْنَدِ كِرَانِ قِت وَرِوَا
 کرده اند از وهب بن و در حقه الله علیه که یک روز دو روز سه روز گرسنه بودی پس
 نانی پسندی و بآب تر کردی و بخوردی و بگفتی که یارب تو سید اقی اگر بخورم عبادت
 نتوانم کرد و الا بخوردمی یارب اگر این حرام است و شبهه بدان مرا بگیر میگویم که این
 دو طریق مرگسانی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند و اما بر که چیزی شان هست و این از تقوی
 بقدر بحث و احتیاط و نصیب نیست **سوال** اگر گویی که این بیان حرام بود خبر کن
 ما را از جانب حلال و حیثیت حد فصول که از گرفتن آن جس و حساب لازم آید و چه مقدار است
 آنکه چون بنده بگیرد او از ادب خود و فصول نیاید که بسبب آن بر وجوب حساب لازم
 نیاید **جواب** بدانکه حلال جله بر قسم است یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن
 سفاخرت و مباحات و دریا و کثرت مال باشد این چنین گرفتن فعلی است نه مستوجب
 جس و حساب و طاعت و عیب کردن باشد بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب
 و دروغ است بر باطن فعل خود یعنی نیت سفاخرت و بسیاری مال قسم دوم آنکه مال
 بگیرد برای آرزوهای نفس خود و آن شر است و موجب جس و حساب چنانکه پیشتر
 خدا صلی الله علیه وسلم گفته است حَلَالُهَا حِسَابٌ قِسْمِ سَوْمٍ آنکه از حلال بگیرد و
 در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین شود زیادت از آن بگیرد این چنین گرفتن
 خیر و حسنه و ادب است و بر حسابی و عتابی نیست بلکه موجب اجرو صحت **سوال** اگر گویی که حیثیت
 شرط گرفتن حلال تاخیر حسنه باشد **جواب** بدانکه درین دو شرط است یکی حال دوم قصد با حال
 واجبست در حالیکه گیرد که اگر بگیرد بگیرد و تفسیرش آنست که در حالتی باشد که اگر در آن حال گیرد
 بسبب آن از فرض میاست و یا نفعی باز ماند که آن فرض سنت و نفعی افضل باشد از ترک
 سبب از آنکه ترک سبب و نیاز جله فضیلتهاست چون حال چنین باشد آن حال حدیث است
 با قصد آنست که مقصود او از گرفتن تقویت باشد و عبادت خداست و آن

بدان باشد که در دل بگذرانند تا اگر مقصود و تقویت نبودی من این را مگر قسمی چون باین شرط
 بگیرد آن گرفتن خیر و حسن و ادب باشد اما اگر یکی از این دو شرط نباشد آن گرفتن از اجل خیرات
 نباشد **سوال** اگر گوئی که دنیا حلال میگردد برای شهوت را آن محصیت باشد یا **جواب**
 بدانکه گرفتن در حالت عذر فضیلت است و نام آن خیر و حسن است و گرفتن برای شهوت شرت
 نه محصیت و در آن جس و حساب و ملاست کردن است نه عذاب **سوال**
 اگر گوئی که محصیت این جس و حساب **جواب** بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی
 بر وزیر قیامت که از کجا کسب کردی و کجا صرف کردی و چه مقصود میداشتی در کسب و
 مصرف کردن و اما جس باز داشتن است مدتی از بهشت و در عصای قیامت بیان شود
 اینچنان سولها و سختیها که تشنه و برهنه باشد **سوال** اگر گوئی که چون خدای تعالی
 گردانیده است ملاست و عیب کردن چیست **جواب** بدانکه ملاست و عیب کردن است
 بسبب ترک ادب چنانکه کسی را برآمده باد شایسته باشد آنست و ادب نکاه دارد و ضرورت
 مستحی ملاست و عیب کردن باشد اگر چه طعام او را سباج گردانیده اند و اصل درین بی آنست
 که بدانی که خدای تعالی بنده گان را برای عبادت خود آفریده است پس واجب است
 بنده را که از همه وجه او را عبادت کند و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد هر وجه که
 ممکن بود و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و پسب آن از عبادت پروردگار
 بازماند هر آینه مستحی ملاست و عیب کردن باشد از آن که دنیا سراسی خدمت است
 نه سراسی تنعم درین اصل نیکو تامل کن این بود جمله که می خواستیم بیان کردن آن در
 اصلاح کردن نفس و کلام کردن او به کلام تقوی نیکو فهم کن و بران عمل کن تا خیر بسیار در دنیا
 و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق **فصل در مساجت و دنیا و آخرت**
 و نفس بر تو بای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این عقبه بزرگ و دراز که نیست بزرگترین
 و سخت ترین عقبات و موانع آن سخت بسیار است و فتنه او بزرگ است از آنکه

هر که بپاک شد و بخدای رسیده با سبب دنیا بود و یا خلق یا شیطان یا نفس و حجاب در
 راه حق همین چهار است پس هر یکی نکته متفکر بشود اما دنیا واجب است مگر آنکه از وی
 خذر کنی و دور وی زدی کنی از آنکه کار از دست حالت خالی نیت کنی در عبادت از اهل بصیرت
 و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده هست مگر آنکه بدانی که دنیا
 دشمن خداست عزوجل و خدای تعالی دوست تو پس دشمن دوست تو باشد و
 دنیا عقل ترا نقصان میکند و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده هست مگر
 ترا که بدانی که شومی دنیا تا به این حد است که ترا از عبادت بکلی باز میگرداند و اگر از اهل
 غفلتی بسنده هست مگر آنکه بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از آن جدا خواهی شد و یا او
 از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان
 بسنده هست مگر آنکه در کار پر میزدن از شیطان از آنچه خدای تعالی فرموده است
 مرنی خود را صلی الله علیه و سلم قل رَّبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ
 بِكَ رَّبِّ اَنْ يَّجْعَلَ فِىْ رِجْلِىْ لَبِئْسَ الْاَسْمَاءُ لَبِئْسَ الْاَسْمَاءُ لَبِئْسَ الْاَسْمَاءُ
 و توبه پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین من پس گاه که بهترین عالمیان عاقلترین
 دفا ضعیفترین و عالمترین را این حال باشد و محتاج باشد که بجای آنکه از شیاطین پناه طلبد توان داشت
 که حال بگیرد آنرا بکمال اجل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشد و اما خلق بسنده هست مگر آنکه در کار
 که بدانی که اگر ایشان مخالفت کنی و در هوا یا ایشان موافقت نمای بر بیکار شوی و کار آخرت بر تو باشد
 شود و اگر با ایشان مخالفت کنی ترا برنجاندند و کار دنیا و دین بر تو مقرر کنند و تو نیز در عداوت ایشان
 افتی و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فقید و عجب باشد و تیرا کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گذشت
 نهند بعد از سر روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرسانند گوی که هرگز ترا ندیده
 بوده اند تو ایشان را ندیده بودی و در گور نباشد با تو مگر خدای سبحان پس این تو
 نریان بزرگ باشد که روزگار و عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی و ترک خدمت

خدای تعالی کنی که بازگشت تو در آخر کار بدوست تامل کن ای مسکین بر این سخن که گفته ام که
 شاید راه راست نوده شوی و اما نفس سبده است مرزا نمونه در کار نفس آنچه شایسته کنی از حالت
 مای او و خواسته های تباها که در حالت شهوت پییده است و در حالت غضب درنده است
 و در حالت معصیت طفل است و در حالت نعمت فرعون است و در حالت گرسنگی دیوانه است
 و در حالت میری خرابنده است اگر سیرش کنی بی فرمانی کند و اگر گرسنه داری فریاد کند و خرج
 و قرض کند همچو در از گوش که اگر جوابی بد مردمان بزند و اگر گرسنه داری فریاد کنی کی اصلی گفته
 است رحمة الله علیه که تباها و جهل نفس بشاید است که چون خواهد که معصیت کند یا به آزردی
 برسد اگر شفیع آدمی خدای را پس رسول او را جمیع کتب و انبیاء او جمیع سلف صالح را و عرضه
 کنی برو و مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک عذاب گیر و از ان معصیت شهوت تبا
 فاند و چون نان از وی باز داری ترک شهوت گیر این چنین است خست جمل و پس بر تو باد
 که از وی غافل نباشی و حال همانست که پروردگار او گفته است **إِنَّ النَّفْسَ لَأَكْثَرُ**
وَالشَّوْءِ و بسنده است این تنبیه مرسسی را که عقل دارد و روایت کرده اند از بعضی صلحان
 اور احمد المدقم بخج می گفتند که او گفت نفس من بامن تراغ کرد برای بیرون آمدن
 بسوی غر گفته ام سبحان الله خدای گفته است **إِنَّ النَّفْسَ لَأَكْثَرُ** **وَالشَّوْءِ** و این
 مرا بخیر میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفته ام که تو از تنهایی تر کاف آمده بدین بهانه می خواهی
 که ملاقات مردمان کنی نامردمان ترا تعظیم کنند پس گفته ام در آبادانی ما فرو شو خواهی آمد
 قبول کرد و باز بگمان شدیم که خدای تعالی راست گوی است با نفس خود گفته ام که باز
 بی صلاح جنگ خواهیم کرد تا اول کسی که شسته شود من باشم قبول کرد و همچنین بسیار چیزها
 بر دشمنم و نفس من به قبول کرد و آخر گفته ام یارب مرا بر کراهه مطلع گردان می دانم که راست
 گفته و او دروغ میگوید پس در شکافتن خود دیدم گویا من نفس میگویم که ای
 احمد هر روز مرا بتازگی می کشی به منع کردن از زوای من و میگویم پس من مطلع نیستم

اما اگر با دشمن جنگ کنی و دشمن تو را ازین عذاب خلاص یابیم مردمان مرا جای حاصل شود
گویند که اگر تجدید شد پس ششم و ترک غزا اگر فتم در آن سال پس نیکو نظر کنی ای طالب عبادت
در کمال نفس غرور او که بعد از مردن جاه می طلبد بد آنکه اینجا اصلی است بزرگ دان آنست
که بدانی که عبادت و دینیه و دینیک نیکو کس کردن و دوم نیمی پر میزدن یعنی کسب کردن طاعت
و پر میزدن از معاصی و کسب عبادت و اینست تقوی و نیمی پر میزدن افضل است و اشرف است
مرتبده را از نیمی کسب کردن و ازین است که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به
نیمه اکتساب مشغول شوند و همه بهمت ایشان آن باشد که روزی روزه دارند و شب قیام کنند و
بچنین در دیگر طاعات بدینند و اما کمال آن خلوه و نمان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمی پر میزدن از
معاصی مشغول شوند و همه بهمت ایشان آن باشد که دل را از سیل کردن سوی خیر خلاصی تعالی
نگاه دارند و چشم را از نظر کردن معاصی مالا یعنی نگاه دارند و ازین سنی گفت عابد دوم از عباد
سبب یونس را که ای یونس بعضی از مردمان نماز را دوست دارند و بعضی روز را دوست
دارند و بعضی صدقه را دوست دارند و روزی گیر سخن گفتن و صدقه ده از پر میزدن از
سختی نماندن که سیم صدقه و روزه فاضله تر پسید و از تر ازین نیست پس چون دانستی که نیمی
پر میزدن اولی است اگر هر دو نیمی ترا بدست آید کاری تمام و کمال حاصل گردد و در تر ازین است
و غنیمت میسر آمده باشد و اگر هر دو نتوانی باید که جانب پر میزدن رعایت کنی تا
سلامتی حاصل آید اگر چه غنیمت نیست و الا هر دو نیمی را زیان کرده باشی از آنکه چه
نفع کند ترا قیام شب و صیام روز و این یک کلمه باطل شود و از این عباس رضی الله عنهما
پرسیدند که چه گویی در دو مردی که یکی از ایشان خبر بسیار دارد و دوشه هم در
بسیار دارد و دوشه هم خیر اندک دارد و دوشه هم اندک دارد گفت هیچ خیر
بسلامتی برابر نشود و نظیر آنچه گفتم حال مریض است از آنکه علاج کردن مریض
در دینیه و دوشه هم دارد و خوردن و دینیه پر میزدن پس اگر میان هر دو جمع کنی خود محبت یابد و اگر

هر دو تواند بر سیزیدن اولی تر از آنکه به ترک پر سیزد هیچ دار و نفع نکند اما پر سیز کردن با ترک دار و
 نفع کند و در سوال صد صلی الله علیه و سلم گفته است که اصل هر دو پر سیزد نیست چنین گفته اند که طبیبان
 هند و ستان بخور را بهین پر سیزدن علاج کننده مریض را از اکل و شرب کلام روز نما باز دارند
 بهم بدان میسر شود بی آنکه دار و دهنند پس از اینجا معلوم شد که اصل کار تقوی است و تمییز آن در
 مرتبه بلند از عبادت پس بر توبه و سجده و جهد تمام در کار تقوی **فصل در علاج کردن**
چهار عضوی که آن اصل است اول چشم و بسته است تراد در کار چشم
 که بدانی که مدار کار دین و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و شغول او در اکثر اوقات و احوال
 از چشم است و ازین است که اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت هر که چشم خود را نگاهدارد ترک
 او دل را قیمتی نیست و **دوم زبان** و بسته است تراد در کار زبان آنکه بدانی که سوز و قوت
 نو و سر رنج و مجاهد تو عبادت و طاعت است و خطر عبادت و ضبط شدن و فساد آن در اغلب
 احوال از قبل زبان است به نفع و تزئین و خست و مثل آن که زبان یک لفظ باطل بگوید و بگوید
 را بلکه پنج ساله را و ده ساله را و ازین است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست به بند در اسیر
شکم و بسته است تراد در شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت است و آب طعام نمیست
 که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو باشد زراعت نیکو باشد و نیکو بر بدو اگر نه تباها کند بر تو زمین
 ترا که هرگز به اصلاح نیاید سحر و کجی رحمت الله علیه گفته است که چون روزه داری بنگر که به چه چیز
 افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام که میخوری که بسیار خوری و بی باشد که دل را از آنجا بود
 بگرداند چنانکه هرگز بحال خود باز نیاید و بس خوردنی که از قیام شب محروم کند و بسا نظر کردنی که از خواب
 سوره قرآن باز دارد و بسا باشد که بنده طعام بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس توبه ای بود
 بتقریب و تسبیح و احتیاط قوی در قوت اگر هستی داری در عبادت پروردگار خود و این را اصل
 قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل کردی پس از آن بر توبه که جا اب
 نیری چنانکه گفته ام و الا جمال باشی و طعام را وضائع کنند و اوقات و ایام را از آنکه یقین داشته

لباب چشم خود دیدیم که چون شکم پر شد اصلا از عبادت نیاید و اگر بکراه کردن نفس
عبادت کنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد و ازین هست که گفته اند طبع سبند در حلاوت عبادت
باب بسیار خور دن چنانچه باشد در نفس بے عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این هستی
ابراهیم او هم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردمان خدا و کوه لبنان دیدیم و همه مرا وصیت
کردند که چون بپای دنیا باز گردی چهار نصیحت ایشانرا کن یکی آنکه هر که بسیار خور و لذت
عبادت نیابد و هم آنکه هر که بسیار خستید در عمر بکشت نیابد و سوم آنکه هر که رضای مردمان
طلبد رضای خدا نمی آید و چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایق غیبت افتد و از
دنیا بروین سست شود و سهل تری رحمة الله علیه گفته است که جمیع خیرات دین چهار خصلت است
و ایدالان که بدال شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق
مخالفت کردن و یکی از عارفان گفته است که اگر سنگی سرمایه است یعنی مارا فراموشی و سلامتی
و عبادت و حلاوت و علم و نافع عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهار مصل
و سبب است مرتزاد در کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است اگر او فاسد شد جمیع اعضا
فاسد شود و اگر او صلاح شد جمیع اعضا صلاح شوند از آنکه او بمنزله دخت است و جمیع اعضا بمنزله
شاخهاست و شاخها آب را از دخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد دخت میباشد
و او بمنزله بادشاهی است و سایر اعضا بمنزله رعیت او چون بادشاها صلاح باشد رعیت نیز صلاح باشد
و اگر بادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد پس صلاح چشم و زبان و شکم و غیر آن دلیل است
بر صلاح دل چون درین اعضا فساد می آید بلکه از خلل و فساد دل است بلکه فساد و روی
بیشتر است پس صرف کن رعایت خود و موسی او به اصلاح آرد و اما اصلاح حبل یکبار گے
حاصل شود و راحت گیری پس بدانی که کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است
و خواطر سقه و رتوبت پس واجب است بر قوا منع کردن از آن بقدر رطافت بسبب اینست
که اصلاح دل بر اهل اجتهاد و شوارترین کار است چنانکه ابو یزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم

فرد در وقت
بجزای از آن که در وقت
علاج میشود
و در وقت که
سبب سعادت است

دل خود را ده سال و زبان خود را ده سال و نفس خود را ده سال و دشوارترین این هر سه دل باقیم
 پس بر تو باد به اتهام تمام بچار خصلتی که ذکر کردم از اهل و شتاب کردن در کارها و حسد و کینه از جمله
 خصلتهای دل این چهار ذکر کردم بنابر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین سبب اندلسا عابدان را اینی که
 اهل خود را از کرده اند و آنرا نیت خیر پنداشته اند و بسبب آن در کارهای خیر کاهی میکنند و بسایمی که
 در حاصل کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از ان منتقطع مانند یا در سبب شدن عاجل کنند
 و از مقصود محروم مانند و یاد و دعای بکردن کسی را تعجیل کنند و بران نشان شود چنانچه از مشر
 نوح صلواته الله علی نبینا وعلیه روایت کرده اند بسایمی که بر اقران خود کینه و کینه و کینه
 ایشان گیرند و بسبب این سنی سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته است که ترم بر خون خویش مگر از
 عالمان و عابدان این سخن را از وی شنیده است گفت من گفتم ابراهیم مخفی گفته است و عطا
 گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است به پسر من از عالمان که هر که دوست تربت از ایشان فرز را اگر با تو
 و اناری مخالف کند که تو گوی این شیخ نیست و او را تراش گوید این به باش که نزدیک سلطان
 ظالم بخون تو سی کند و مالک دنیا را گفته است رح که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق
 بشنوم اما گواهی ایشان بر یکدیگر نشنوم از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل گفته است رحمة الله
 علیه مر سیر خود را که برای من خانه بخرد و دراز عالمان و عابدان چه نزدیکی مرا تو قومی که اگر از من
 زلتی بینند عطا کردند اگر در من منتی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان مگرد و بسا
 عابدان را اینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دو کمر است شبانه که گذارده است چنانچه گوی بر مردمان
 منت می اندازد یا گوی که از خدای تعالی بشارتی رسیده است پیشت یا ازادی از اتش روزه
 یا گوی که یقین کرده است بنساعت خود و شقاوت جمیع مردمان و باین همه لباس
 در ایشان و متواضعان از صوف و غیران پوشند و به آن لباس پارسای
 خود نمایند در روایت کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله بر حسن بصیری رحم در آمد
 کلیسی پوشیده بود و حسن حله پوشیده بود و فرقد حله حسن رحم را ساس کرد گفت

حسن گفت چه می بینی جان من جان من اهل بهشت است و جان من تو جان من اهل دوزخ است راسته
 است که پیشتر اهل دوزخ اصحاب کلیم باشند حسن گفت که زهد در جامه ها نهاده اند و کبر در سینه ها
 بخدای تعالی که شما با لباس کلیم پیشتر است از کسی که پوشش از نرم است با علم پس خدای تعالی با
 عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از انکه است اول آدمی را در محبت انکند و کبر آدمی را
 در کفر افکند فراموش کن حکایت ابلیس وقتیکه او که کفر او از کبر بود در جوح کن بخدای تعالی که از این
 همه نگاهدار و بفضل خویش **فصل در دفع عموال و اربعه حاصل کار آنکه چون نظر کنی**
 بعقل خود بدانی که دنیا را بقای نیست و مصرت اویش از قطع اوست و تبعات او از بختن
 و شغولی دل است در دنیا و عذاب در دوزخ و حساب در روز آخرت پس زهد کن در فضول دنیا
 و نگیری از ان مگر مقداری که ادا کردن چاره نیست و عبادت خدای تعالی و تعمق و تدبر ترک گیری
 برای بهشت و بدانی که در خلق و فای نیست پس ترک مخالفت مردمان کنی مگر در چیزی که
 چاره نیست و صحبت با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود بدانی که شیطان چیست است
 و پیوسته در عداوت است پناه طلبی به پروردگار قادر خود از ان سگ لعین و از خیل های
 او غافل نباشی پس بر او را به ذکر خدا استعاذ و باک از ان مدار پس آن آسان است
 چون عریض مردان ظاهر شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّكَ لَكَيْسٌ لَّكَ مَسْطَاطٌ
 عَلَى كَذِبٍ اَمْتَقِ اَنْ عَلَى رَيْهَمُ يَتَوَكَّلُونَ بدستیکه نیست دست شیطان را
 بر ان کسی که ایمان دارند و بر ان کسانی که بر خدای توکل کنند و کما خود به و تقویض نمایند
 راست گفت ابو حازم رحمه الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه که نشسته
 خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزو است و اما شیطان پس الله اگر طبع شود و نفع کند و اگر عاقل
 شود زیان نرساند و بدانی چهل این نفس را و طلب کردن او و چیزی را که ضرر مهلک است
 پس نگری از روی شغفت در کار و نگریستن عقال و عمل که در عواقب امور می گزیند و نگریستن جهاد و کدگان
 که نظیر ایشان در ادل امور است و غایت ضرر در نمی یابند و بسبب تمنی دارد و ترک میکنند پس گفتم

این
 فصل
 در دفع
 عموال
 و اربعه

کمی اور اب لگام تقوی و باز داری اور از جمیع آنچه بدان محتاج نیست از فضول نظر و کلام و لباس و پیمین از جمله فضولیه با از آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بنده گان خود همه بابتیهای ایشان را فراخ کرده است و هر چه ایشان را در کار دین حضرت ازان مستحی کرده است پس چه حاجت است به گرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترانام زاهدانه گوئی ترا به از انام ستوده شد و از جمله نقطه طمان شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که پیش از ازل انانند بخدای تعالی و هرگاه که تو باشی سلطان معمار به کزلی از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است اِنَّ عِبَادِيْ لَکَیْنٌ لَّا تَعْلَمُ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ یعنی نیست ترا بر بنده گان من توفیقی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی که مرا ایشان را سعاد و دنیا و آخرت و از پیشتری از

ملايك تقرب فاضل شدی چون این همه کروی این عقبه دراز و سخت را بریدی چیه

لہٰذا ان مانع مقصود و مقبول نہیں اقلنگی و بد انگہ این عقیدہ سختی و شوارت

تا بدولتشوی و تترسی که با غایت خدای تعالی

نیکوستان بہت پس این دور

1/2

خواستم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم **وَلَا تَقْلُوبُوا** **إِلَّا بِأَمْرِ اللَّهِ** **فَلْيُفْعَلْ**
فَلْيُفْعَلْ **عَقِبَهُ** **بِهَا** **رَمَّ** **عَوَارِضُ** **سَبْتٍ** **وَعَوَارِضُ** **أَنْ** **يَكُنْ** **يَكُنْ**
 که پیش آید پس بر تو بادای طالب عبادت بدفع کردن عوارض که مانع اند ترا از عبادت
 و گفته ایم که عوارض چهار اند یکی از آن مطالبه نفس است بر رزق و دفع کردن آن به توکل است
 بخدا و اما دو وجوب توکل سبب دو چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مژرا برای عبادت
 کردن از آنکه اگر توکل نباشی عبادت نتوانی کرد و سبب مشغولی ظاهر تر بن طلب
 و کسب و مشغولی دل بخیر است و ارادت و فراغ دل از عبادت شرط است و این حاصل نیست مگر

به تو کلان را با یک سن میگویم هر که او ضعیف باشد چنانچه چیزی موجود نباشد دلش قرار گیرد کم
 باشد این چنین را کاری بزرگ دنیاوی یا خرویی بدست آید از شیخ خودی چون بسیار شنیدم
 که کار با مبرز خاطر در عالم سپهر شود مگر دو کس را یکی مردیکه متوکل باشد و دوم آنکه مشهور یعنی بی باک
 باشد میگویم که این کلام جامع است در معنی خود از آنکه مشهور چون خواهد که در کاری شروع کند
 بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را ازان کار مانع شود التفات نکند پس هر آنکه کار او ببرد
 او شود و بمقصود خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که در کاری شروع کند بقوت تمام
 و پختنی کمال بوجه خدای تعالی شروع کند و او را اضمحان خدای تعالی تمام باشد
 و التفات نکند بنان انسانی که او را ترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس هر آنکه
 به مقصود و مطلوب خود ظفر ببرد و اما این بیچاره که دست دل است و ناتوان دانا در
 تردد و تغییر ماند و پیچ و راز گوش در جایی علف خوردن و مانند مرغ و قفس دایما منتظر آنکه از
 خصمش بیاید و غرضش بیاید کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند و اگر قصد کند
 کم باشد که بران ظفر ببرد نه منی اصحاب همت را از این بنای دنیا که مرتبه بلند نیافتند بیکر که این
 سر جان و مال بر خاستند و ملوک برای گرفتن ملکات از جهان و مال می خیزند و بر خصم می خیزند
 برین قصد که با ملکات حاصل کنند یا پاک شوند گفته اند که سعایه رضی الله عنه روز جنگ با علی
 مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر باید گفت هر که گارسه بطلب از سر جان بر خیزد
 و بازار گان برای حاصل کردن مال در و یا سوار شوند و سفر بحر و بر اختیار کنند
 و جان و مال خود در خطر صاف کنند اما این بیچاره بازار را که دل او ضعیف
 و غریت او است است و علامت دل را از نفس و اهل و مال قطع نمیتواند کرد و ایام
 از خانه بدکان بختانه است کم باشد که بمرتبه شریف برسد مثل ملوک و بازار گان
 ملک اگر درین دکان درمی حاصل شود یا دانی ببدان نزدیک و کاری عظیم باشد نیست
 حال طالبان دنیا اما طالبان آخرت بدانکه سرای ایشان بخت است که او را توکل گویند و قطع

کردن دل از جمیع خلایق از آنکه چون توکل کردند تو هستند که بضرغ باطن بعبادت خدا
تعالی برسند و همه خلایق التفات نکنند و بی باکانه بر روی زمین سفر نکنند لاجرم
مردان دین شدند و در میان مردمان حریت و حرمت یافتند و بحقیقت پادشاهان آن
روی زمین ایشانند از آنکه هر جا که خواهند بروند و هر جا که خوش آید فرزند آیند و هر کاری که
بزرگ ترین کار است از علم و عبادت قصد کنن ایشان را منعی و حاجزی نیست که به جایها
نزدیک ایشان کیسان است و همه زمان نزدیک ایشان یک زمان است و قول رسول الله است
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَرَّ هَؤُلَاءِ يَكُونُ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَنْتَبِهِ لِلَّهِ وَمَنْ سَرَّ هَؤُلَاءِ يَكُونُ
أَقْوَمَ النَّاسِ فَلْيَنْتَبِهِ كُلِّ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ سَرَّ هَؤُلَاءِ يَكُونُ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا وَكَّلَ بِهِ
أَقْنَتِ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او نزدیکترین مردمان باشد گوشتقوی کن هر که را
خوش آید که او قوی ترین مردمان باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن و هر که را خوش آید که او توانگر
ترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خداست از آنچه در دست اوست و سیلیمان خواجه
رحمته الله علیه گفته است که اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند پادشاهان و
هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او به کسی محتاج نگردد و چگونه محتاج گردد آن
کسیکه مولای او غنی و حمید است و ابراهیم خواص رحمته الله علیه گفته است که در
بیابان جوانی را دیدم گوی سیم که نفره است گفتم کجا خواهی رفت گفت بکه گفتم بی زاد و
راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمان و زمین را بر قدرت خویش نگاهدارد و مرابی
زاد و راحله سازد ابراهیم میگویی چون بکه رسیدیم بخوان را دیدم که در طواف است چون بر آید
گفت ای شیخ بنویز یقین تو به چنان سست و ابو مطیع حاتم صم را گفت شنیده ام
بیا با آنها قطع میکنی توکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار چیز است گفت آن چیست
حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خداست و همه خلق را بنده گان خدای تعالی
سید من و همه روزیها و سبب نابدست خدای تعالی نام و حکم خدای تعالی و همه دی

زمین افندی بایم اسب و ورم که موجب توکل است است که در ترک او خطری عظیم است
 میگویم که خدای سبحان قهار رزق وافریدن را بجا آورده است و الله خالق کل شیء و قهار
 پس معلوم شد که رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن توپس و عده رزق کرده است
 ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین پس رزق را خاصان شده و عامین دآب آیه
 فی الارض الا اعلمی الله سائر فیها پس برسانیدن رزق سوگند خورده و فرست
 السماء و الارض ان الله یختص پس به توکل نمودن امر کرده و توکل علی الحی الکی
 لا یموت پس کسی که قول او را اعتبار نکند و بوعده او بسند نکند و بظنات او دیش قرار گیرد
 و قسم او قانع نشود و بفرمان او باک ندارد و بنگر که حالش چگونه باشد و چه صفت نامراد را
 پیش آید بخدای که صیبتی سخت تر ازین نیست و اما از ان و غفلت عظیم در رسول الله صلی الله علیه
 و سلم مران عمر رضی الله عنهما را گفت چه کنی اگر باقی مانی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعف ایمان
 یکسا از رزق ذخیره خواهند کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم سعاد الله که من دخی خلق خدا
 تا ترسان بر منم حسن بصری رحمه الله علیه گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که
 پروردگار ایشان برسانیدن رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش
 ندارند و چون آیت و فی السماء من رزقکم و ما فی الارض من رزقکم و انکم لعلیه راجعون
 را که گفتند فرو آمد ملائکه گفتند که منی آدم ها که شده اند پروردگار خویش را در چشم آورده اند
 تو شش را استوار نمائید تا سوگند خور و برسانیدن رزق و آویس قرفی رحمه الله علیه
 گفته است اگر عبادت کنی خدای را هیچ عبادت بهما اهل آسمان و زمین قول نکند از تو امتوار
 نداری و او را برسانیدن رزق گفتند چگونه استوار داریم گفت به اکمالین باشید از رسیدن
 رزق بهرم بن حمان مراد پس دین را گفت که کجا سکونت کنیم گفت در شام هر گز که حال
 عیش در شام صیبت او پس گفت و ای بنی اهل که پراشتک است پس هیچ دفعه او غفلت در روایت کرد
 که گفت بنی دوی است ابو یزید بطامی رحمه الله علیه توبه کرد ابو یزید در حال او پرسید گفت نه از گور کشاد هم پس بلفظ قبله

ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانیدن رومی ایشان از آنست که ایشان خدا را در کار رزق
 استوارند **سوال** اگر گوی که خبر کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن آنچه واجبست بر بنده
 از توکل در کار رزق **جواب** بدانکه این ترابه دانستن چهار فصل معلوم شود **بیان** لفظ توکل
بیان موضع توکل و بیان حد توکل و بیان علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ
 مشتق است از دو کالت پس توکل کردن بر کسی این باشد که او را بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح
 خود دانی و بی تکلف بر او بسند کنی و اما موضع توکل بدانکه توکل در سه جای باشد یکی در موضع قناعت
 و آن آنست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست از آنکه
 حکم او بدل نشود و دوم در موضع یاری طلبیدن و آن اعتماد کردنست بر یاری کردن خدای تعالی
 چون در راه او مجامده کرده باشی سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم فرض و لازم است بر بنده
 بدلیل عقلی و نقلی و مقصود ما اینجا از بیان توکل معرفت این توکل است پس معنی توکل رزق مضمون
 یعنی رزقیکه خدای تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمت است مضمون مقوم
 و ملوک و موعود و اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است و بدان قوام مینه است نه
 سایر اسباب و خدای تعالی غرض از آنست که ضامن شد است این رزق را شده است و توکل کردن این
 واجب است بر بنده بدلیل عقلی و نقلی از آنکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است بندگی و
 طاعت خود پس چاره نیست ارا که بدان قوام مینه باشد تا با عبادت مشغول توانیم شد و یکی
 از شایخ گرامیه بر اصل و مذہب خود سختی خوب کفنه است و آن آنست که گفت بر بنده غرض
 واجبست رسانیدن رزق بنده کان سبب سیم چیز یکی آنکه رسیدن است و مانند گان او
 و رسیدن واجب است نفقه بنده چنانچه بر بنده واجب است خدمت رسیدن دوم آنکه
 خدای تعالی بنده گان را محتاج رزقی آفریده است و راه طلب او ایشان را نه نموده از آنکه
 نه دانند که رزق ایشان چیست و از کجاست و کی خواهد رسید
 تا بعینه در آنجا و در آن وقت طلب کنند چون چنین باشد واجب است

بروی که سونت آن از ایشان کفایت کند و رزق ایشان را برایشان رسانند
سوم آنکه ایشان را به خدمت و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است
 پس واجب است بر سونت را به کفایت رسانیدن تا به فراغ دل خدمت توانند کرد و
 و این سخن کسی است که بر اساس ربوبیت مطلع نباشد از آنکه کسیکه بر خدای تعالی چیزی
 واجب گوید خطا گفته باشد و مفساد این سخن درین علم کلام بیان کرده ایم و اما رزق
 مقسوم است که خدای تعالی قسمت کرده است هر یکی را از بندگان آنچه خورند و داشته باشند
 و پوشند هر یکی بر سقداری و وقتی مخصوص و معین که ازان زیادت و نقصان نپذیرد و مقدم
 و موخر گردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که رزق قسمت کرده شده است و
 ازان فراغ حاصل آمده به بقعه ای مستقی زیاده شود و نه به تباهی تباہ کار نقصان گیرد و اما
 رزق ملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا چنانکه خدای تعالی هر یک را تقدیر و
 قسمت کرده است و اما رزق موعود است که خدای تعالی مستقیان را وعده کرده است بشرط
 تقوی از وجه جلال بی رحمتی برساند چنانچه گفت **يَتَّقِ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوا**
بِزَنَفَةِ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق
مضمون وجوب و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل عبارتست از
 کردن دل بهت بر خدای تعالی به بریدن و نا امید شدن از غیر خدای تعالی و بعضی گفته اند که
 توکل ترک تعلیق است و تعلیق ذکر قوام نیست بجز خدای تعالی و نزدیک من هر دو
 قول یک اصل باز میگردد و ان اعتماد کردن است بدانکه آنچه قوام نپذیرد بهت ان از خدای تعالی است
 نه کسی دیگر جز او نه بحطام دنیا و نه بسببی از اسباب و خدا ای خدا اگر خواهی قوام من بهت بخدا بخیر
 چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی و دل را از مردمان و اسباب بکنی بر کنی ترا توکل
 چنانکه حق است حاصل شود و اما چیزیهای که بر توکل باعث میشوند این است که
 ضمانت خدای را بر رزق یاد کنی و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی

و کمال او در علم و قدرت و پاک او از خلف و عده و سهو کردن و محذور نقصان چون بزرگترین
از کار و مخاطبت که باعث شود او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق **سوال**
اگر گوی روا باشد بنده را طلب رزق بهائی یا **جواب** بدانکه رزق مضمون که غذا و
قوام بقیه است و از آن چهاره نیت ممکن نیست که آنرا طلب کنیم از آنکه آن از فعل خدای تعالی است
بر بنده همچون حیات و موت که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق
مقسم خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لایذی رزق مضمون است و از آنخوا
خدای تعالی خاص شده است **سوال** اگر گوی که چون رزق مضمون از نسیب است روا
باشد که ما طلب آن سبب ما کنیم یا **جواب** بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن بسیار
از آنکه خدای تعالی اگر خواهد بسی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه لازم باشد بر طلب
سبب و نیز خدای تعالی خاص مطلق شده است بی شرط طلب و کسب نیز چگونه روا
باشد که بنده را طلب کردن چیزی فرماید که جای آن نداند از آنکه معلوم نیست که کدام
چیز سبب رزق اوست و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد **سوال** اگر گوی
که رزق به طلب زیاد میشود و به ترک طلب ناقص میگردد یا **جواب** بدانکه به طلب
و ترک طلب کم و بیش نگردد که رزق هر یکی را در لوح محفوظ مقدر و موقت نوشته اند و حکم
خدای تعالی بدین نشود و قسمت او تغیر نگردد و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون یزد
را پاره نان داد گفت هَاكَ كَوْمًا تَأْتِيهِ لَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ إِلَّا رَجُلٌ أَعْدَى أَيْنَ تَوَلَّى أَعْدَى
سوال اگر گوی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته اند یا این همه بر ما واجبست طلب کردن آن
زیاده میشود به طلب نقصان می پذیرد به ترک طلب یا **جواب** بدانکه طلب ثواب از آن واجبست که
خدای تعالی طلب آن بر ما واجب گردانیده است و بر ترک آن وعید کرده و ثواب بی آنکه عمل
صالح کنیم خاص نشده است و قریب میانه کار رزق و میان ثواب و عقاب ریک نکته است
و آن آنست که علماء گفته اند که هر چه در لوح محفوظ نوشته اند و قسم می قسم مطلق بی شرطی و مطلق به فعل

بنده نیست و آن رزقها واجبهاست نه بینی که خدای تعالی این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق
 ذکر کرده است چنانچه گفت **وَمَا جِئْنَا فِي الْآيَاتِ إِلَّا نُفُوزًا لِّهَا لَيْسَ نَبِيتٌ**
بِشَيْءٍ جَبْدٍ هَبْرَةٍ زَمِينٍ مَّا كَرَّمَكَ رِزْقٌ أَوْ بَرَّخْدَى هَبْتِ وَجَاهُ نَحْوَ كَفْتِ فَاذْأَجَاءَ أَجْلُهُمْ
لَا يَتَسَاءَلُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ یعنی چون اجلا پیری شود پس پیش
 نشوند مر آن اجل را ساعتی و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم گفته است که چهار چیز است که
 از آن فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند دوم سیرت باطن که آنرا خلق
 گویند سوم رزق چهارم اجل قسم دوم معلق است و مشروط به فعل بنده و آن ثواب عقابت
 نه بینی که خدای تعالی این چه شکل در قرآن معلق به فعل بنده ذکر کرده است که **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ**
الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكُنَّا عَنِ النَّفِثَاتِ يَأْتِيَهُمْ وَلَا ذُكُلًا لَّهُمْ جَنَابَاتِ
التَّعْزِيمِ ای اگر اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند بهر آنکه گناهان ایشان را میا مرزیم و در آریم
 ایشان را و بر پشت سوال اگر گوی که اطالبان را می بینیم تو نگردد الدار و تارکان را می بینیم
 فقیر و عاجز جواب بدانکه گوی که طالبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکی مرزوق و غنی نه بلکه
 این بسیار است سوال اگر گوی غنی که در دشت و بیابان بی تو شته در رویم و با نجا سونت
 گیریم یا نه جواب بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدای تعالی اعتماد تمام داری در رو
 و الا همچو عوام بیچاره بجلالت مشغول می باشی و من را تمام ابو العالی رحمت الله علیه
 شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند بر عادت مردان خدای تعالی با او معامله کند بر عادت
 مردان و در کفایت نوشته این سخن نیک خوب است و در زیر این نواید بسیار است که هر
 که مال کند سوال اگر گوی که خدای تعالی گفته است **وَتَزَوَّدُ إِلَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّكَ إِذَا اتَّقَوْتَ**
جواب بدانکه درین دو قول است یکی آنکه مراد تو شته آخرت است و لهذا
 گفت **إِنَّ خَيْرَ الْإِذَا اتَّقَوْتَ** و گفت **إِنَّ خَيْرَ الْإِذَا وَخَطَامُ الدُّنْيَا**
وَأَسْبَابُهَا و هم آنکه قومی در راه حج تو شته می برند و از مردمان بیخو هستند و این می دهند

امر کرده شد نه توشه برگرفتن بر سبیل تنبیه یعنی توشه برگرفتن از مال خود بهتر است
 از سوال کردن از مردمان و نگیه کردن بر ایشان **سوال** اگر گوی که متوکل را روا باشد
 که در سفر توشه بگیرد یا نه **جواب** بدانکه بسا باشد که در سفر متوکل توشه بگیرد
 ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه متعلق دل او بخدای تعالی باشد و اعتماد او بر وی بود
 و بسا بود که نیت سلمانی بگیرد و کار در گرفتن توشه و ترک آن نیت ملک کاریست
 باید که دل متعلق نباشد مگر بوجه خداوند تعالی و ضمانت او از آنکه بسا کس که در سفر توشه
 برگرفته است و دل او با خدا نیست نه با توشه و بسا کس که توشه برگرفته است و دل او با توشه
 نه با خداست **سوال** اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او و سلف هالحم
 رضی الله عنهم توشه برگرفته اند **جواب** گوئیم من ترا لاجرم توشه برگرفتن بهاجت
 نه حرام ملک حرام متعلق شدن دل است توشه و ترک توکل بر خدای عز و جل و نیز چیه کما نبر
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دنیا بود و حاشا
 و کلا که یخنین باشد بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود و او است که
 جلد دنیا بر و عرض کردند و کلید خزائن روی زمین بر و آوردند و تسبیح نکر و این که توشه
 برگرفتنی نیست خیری برگرفتنی نه بسبب میل دل توشه و معتبر نیست **سوال**
 اگر گوی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن **جواب** بدانکه این حکم مختلف
 شود به اختلاف حال اگر کسی است که او مقتدر است و میخواهد که بیان کند که برگرفتن توشه
 بیاحت و یا خود بدان نیت خیری کند یا چنان کس را توشه برگرفتن ادلی ترست و اگر
 تنهاست و خود است به خدای تعالی و توشه او را مانع است از عبادت خدای عز و جل یخنین کس را ترک
 توشه افضل است نیکو فهم کن و الله الموفق عارض و و م و ان خطر عاقبت
 کار راست و دفع آن در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد چه
 تفویض کردن در همه کار یا بخدای عز و جل و این بسبب و و چیز است **حکیم** آنکه

ساکن شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و قساده عاقبت کار با نذانی بر این پیرشان
دل باشی و چون کار بخدای تعالی تفویض کردی و دانستی که او را نفرماید مگر صلاح و خیر این
شده از خطر دولت ساکن شد در حال بدین امن و سکونت راحت دل نعمتی و غنیمتی
عظیم است و شیخ من در مجالس این سخن بسیار گفتی که **دع المذنبین الی من خلقکم لکنتم**
یعنی بگذارید بر راه کسی که ترا یا فیر دست و راحت بگیر **سلب و دم** آنکه حاصل شدن
صلاح و خیر در استقبال است از آنکه عاقبت کار با معلوم نیست بسیار باشد که بصورت
خیر نماید و بسیار یان در صورت نفع باشد و بسیار هر در صورت شهید باشد و تو جاهلی
بعاقبت و بسیار کار پس اگر کاری را قطع کرد و بخواهی که آن نزدیک تو نیک است
نزدیک است که در هلاکت افتی **نذانی حکایت** کرده اند که یکی از عابدان از خدای
تعالی بخواست که املیس را بدو نماید او را گفتند که از خدای تعالی عاقبت خیر نخواه شنید
و همان خواست چون خدای تعالی شیطان را بر وظاهر کرد عابد قصد آن کرد که ویرانزنده
املیس گفت اگر تو قصد ساله نبودی من ترا هلاک کردم عابد به قول او مغرور شد
و با خود گفت که هنوز عمر من در ازست چند گاه دیگر هر چه خواهم بکنم پس تو بکنم
بقتل مشغول شد و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید پس این حکایت بیدار کننده
است بر ترک حکم در خوبست و بجا کردن در مطلوب و اما اگر کاری را بخدای تعالی
تفویض کنی و از بخواهی که آنچه خیر و صلاح است آن کند پس نهی مگر خیر و صلاح
سوال اگر گویی که هر کس ما را از معنی تفویض و حکم آن **جواب** بداند که اینجا دو
فصل است که بدان مقصود روشن شود یکی موضع تفویض دوم معنی او و حد او و ضمه او و اما
موضع تفویض بدانکه مراد ما بر قسم است یکی مراد است که یقین میدانی که سر و فساد است در کل
مثل آتش و عذاب همچو کفر و بدعت و حصیت پس همچنین مراد می اصلاح طلبیدن نباید
دوم مراد است که میدانی قطعاً در آن اصلاح است چنانکه بهشت و ایمان و فرض و سنت بدانکه

رواست تر خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جای تفویض نیست از آنکه و طلب
 او هیچ نوع خطر نیست ولی شک خیر و صلاح است سوم مرادی است که میدانی قطعا که در آن
 صلاح است و یا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است و این موضع تفویض است و در آن
 مترکه آنرا بر سبیل قطع و حکم بخوابی بلکه به استثناء و شرط خیر و صلاح پس چون ارادت
 خود را به استثناء قید کنی آن تفویض باشد پس اگر استثنائی کنی و به قطع و حکم بخوابی
 آن طعنه است تا شود و منتهی پس موضع تفویض بر مراد است که در آن خطر است و آن
 آنست که صلاح خویش در آن به یقین ندانی و اما معنی تفویض شیخ من گفته است که
 تفویض ترک اختیار چیزی است که در آن بیم خطر است بسوی مبرمختار علیم بمصلحت
 خلق و من میگویم در حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی و چیزی که
 از خطر او این نه و نه تفویض طمع است و طمع بر دو نوع است یکی در معنی رجا است و آن
 خواستن چیزی است که در آن خطر نیست و یا خواستن چیزی که با خطر است به استثناء و این
 طمع ستود و است چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه گفت کَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ
 يُغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ یعنی آن خدای که طمع میدارم از وی که بیا مژدگانان
 مراد و زبانش دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است
 بیهیزید از طمع که آن فقری حاضر است و شیخ من گفته است که طمع مذموم و چیزی است
 یکی ساکن شدن دل به منفعتی که در آن شک است دوم خواستن چیزی با خطر بر
 سبیل قطع و حکم و این ارادت است که مقابل تفویض است و اما علاج تفویض
 آنست که خطر عاقبت کار را بدانی و امکان بلاء فساد در آن تصور کنی قوی ترین علاج او آنست که بخواهی
 خود را از امتناع بافتاد و در خطر نمانی چون برین دو ذکر موانعت کنی ترا بدان آرد که همه کارها بخواهی
 تعالی تفویض کنی و طلب کنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح و خیر سوال اگر گوی که بخت
 آن خطر که بسبب آن تفویض در کار باو بخت جواب بدانکه خطره و خطره است یکی خطر شک که

باشد یا نباشد و بدان رسی یا نرسی و اینچنین چیز محتاج است به استثناء و درم خطر فساد از آنکه
 یقین نمیدانی که در آن صلاح نفس است یا فساد و درین محتاج هستی به تفویض کردن بدانکه
 عبارت آنکه مختلف است در بیان خطر بعضی گفته اند که خطر در فعل نیست که فعلی باشد که بی او
 نجات ممکن است و ممکن است که جمع شود به آن گناهی پس در ایمان و سنت و استقامت خطر
 نیست از آنکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود و به استقامت گناهی پس
 روا باشد نوشتن ایمان و استقامت بر بدیل قطع و حکم شیخ من گفته است که خطر در فعل نیست
 که ممکن باشد که در آن چیزی پیش آید که مشغول شدن بدان پیش آید و اولی تر باشد از اقدام کردن
 بر آن فعل و این در مساحات و من و فرائض تقدیر بینی کسی را که بروقت نماز تنگ شود و قصد
 ادا کند پس بنده کسی که در آتش می افتد یا در آب غرق میشود و خلاص دادن او را ممکن است پس
 مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن پس روانیت خواستن مباح است
 و نوافل بیشتر از فرائض بحکم قطع سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بندگان
 چیزی فرض کند و بر ترک آن وعید کند و در کردن آن صلاح بنده نباشد جواب بدانکه
 شیخ ما گفته است رحمة الله علیه که خدای تعالی نفرماید بنده را چیزی مگر آنکه در آن صلاح او باشد
 چون مجروح شده باشد عوارض و علائق تنگ نگرداند بر و فعل فرض سجده که نتواند ادا آن
 عدول کردن مگر آنکه در آن صلاح باشد و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا کرد که بدان
 سبب عدول بچیزی از دو چیز اولتر باشد از مشغول شدن به دیگری و بنده در آن چیز خدو باشد
 بلکه با جور نه تبرک این فرض بلکه بفعل که آن اولی تر بود از امام ابوالقاسم قمیشیری رحمة الله
 شنیده ام و درین سلسله که گفت چیزهای که خدای تعالی بر بنده گان فریضه کرده است
 از نماز و روزه و مثل آن که در آن صلاح است مرسته را لا محاله و صحیح
 است خواستن آن بحکم و من نیز در آن متفق شدم پس باقی ماند مباحات
 و نوافل این را بنیکو منسم کن که از مسلم های باریک است سوال اگر گوی

هر که در کار با تفویض کند از هلاک و فساد این گردید و این سراسری محنت است و
جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نمکند مگر آنچه صلاح اوست و بعضی گفته اند که
 ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری که آن بخدای تعالی
 تفویض کرده است **سوال** اگر گوی که واجب است با مفوض چیزی کند که آن افضل است
جواب بدانکه ایجاب واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحانه و تعالی
 و مستحیل است و مریدگان او را بر چیزی واجب نیست و روا باشد که باینده چیزی کند که آن
 اصلح است نه افضل نه مبنی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم و تسعیر
 تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب تا نماز بابد و از ایشان فوت شد و نماز افضل است
 از خواب و بسا باشد که بنده را تو انگری و نعمت در دنیا بدو اگر چه درویشی او را افضل است
 و بزرگ و فرزند شمول کند اگر چه مجرب بودن برای عبادت خدای تعالی افضل است و اوست
 و اما تر به بنده گان خود و این بدان ماند که طیب حادث و نامحرم مرخص با اما اشعیر خوردن باید
 اگر چه شربت افضل باشد از آنکه بدانکه صلاح او را اما اشعیر است و مقصود نجات اوست
 از هلاکت نه فضل و شرف با فساد و هلاک **سوال** اگر گوی که روا باشد مفوض چیزی
 اختیار کردن یا نه **جواب** بدانکه صحیح نزد یک علمای ما رجیم الله است که مفوض اختیار
 باشد و این اختیار در تفویض اوقات نیست از آنکه معنی اختیار آنست که مراد از صلاح است
 در حصول و افضل و از خدای تعالی نخواهد که او را افضل و به چنانکه مرخص طیب را گوید که
 و اودی من از شربت کن نه از اما اشعیر چون مراد هر دو صلاح است تا حاصل شود مراد
 هر دو چیز فضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدای تعالی که صلاح
 او در چیزی کرد و آن افضل است تا حاصل شود مراد او را افضل صلاح
 هر دو لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی صلاح او در غیر فضل نهد بران ارضی باشد
سوال اگر گوی که چرا رواست بنده را که فضل را اختیار کند که رویت مراد از صلاح

را اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان این هر دو آنست که بنده افضل و از فضل
 بشناسد اما صلاح را از فساد نداند و نیز سنی آنکه رواست خواستن افضل آنست
 که از خدای تعالی بخواهد که صلاح او در فضل بپندد نه آنکه بنده را تحکیمت بر خدا
 تعالی در چیزی ازان این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم و دقیق است و از جمله اسرار است
 اگر حاجت تنبیه نبودی ذکر نکرد می ازانکه معلوم نگاشته است سبب نیز بد و الله الوفی
عارض سوم قضا است و ورو و الفول ع آل پس تو با
 برضا دادن بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فرخ برای عبادت
 کردن حاصل شود و از آنکه اگر به قضا راضی نباشی و ایامی نگیری مانی و عمر درین بگذرانی
 که چرا این شد و چرا این نشد و چرا این باشد و چرا این نباشد پس دل تو بدینها مشغول
 باشد چگونه عبادت توانی کرد و از آنکه یک دل پیش نگیری و این خود پرازانده و مکرر
 پس نماند در دل تو جایی برای ذکر عبادت و فکر آخرت دوم آنکه فطری است و در انراضا
 و ادان به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله
 علی نبینا و علیهم سلب مکرر می که بدو رسید به بود پیش خدای تعالی شکایت کرد
 و می آید که مرا خدای فی آموزی که از من شکایت میکنی و من از اصل نم و
 شکایت نیست من چنین بود اول کار تو در علم غیب پس تو چرا القضا می کن
 راضی نیستی می خواهی که دنیا را بسبب تو بگردانم یا لوح محفوظ را بسبب تو بدل
 کنم تا آن شود که تو خواهی و نشود آنچه ما خواهیم و آن شود که تو دوست
 داری نه آنکه من دوست دارم به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد و خلعت پیغمبر
 از تو بستانم و در دوزخ در آرم و باک ندارم میگویم که ای خافل درین بیاست عظیم و عیدایل
 یک نظر کن که با نبیا و اصفیا هر گاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد شکایت کند و الی اگر گویی
 که چیست سنی رضا به قضا و حقیقت آن حکم آن جواب بدانکه علمای اجماع علیهم السلام گفته اند که رضا

سبح

و لقد صدقت
 حجة الله حيث
 قال الله لا اله الا
 الله و قد صدقت
 الماضية و قد صدقت
 النبوة و قد صدقت
 بركة ساعان

ترك خشم است و خشم است که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است اولی ترو اصلح و اندکی آنکه
 صلاح و فساد او یقین بداند **سوال** اگر گویی که شر و رومعاصی بقضای خداست عزوجل پس
 چگونه راضی شود بنده بشر و معاصی **جواب** بدانکه رضا که واجبیت بقضاست
 و قضای شر نیز نیست بلکه شر خیر است که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضاست نه است
مشایخ ما رحمة الله علیه گفته اند که هر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و سختی
 و خیر و شر و اما **نعمت** واجبیت در آن رضا بحکم کننده و بحکم و بدانی حکم کرده اند و
 واجبیت بر آن شکر ازین رو که نعمت است و اما سختی واجبیت در آن رضا بحکم کننده
 و بحکم و حکم کرده شده و واجبیت در آن صبر کردن ازین رو که شدت است و اما خیر
 واجبیت در آن رضا بحکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجبیت در آن ذکر سنت
 ازین رو که خیر است و بر آن خیر توفیقش داده اند و اما شر واجبیت در آن رضا بحکم کننده
 و حکم و حکم کرده شده ازین رو که چیز حکم کرده شده است نه اذن رو که آنچه شر است واجبیت
 اذن است **سوال** اگر گویی که راضی طلب زیاد کند یا نه **جواب** بدانکه
 طلب زیادت **سوال** بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح بخوابد
 از مقام رضا بیرون نیاید بلکه آن دلیل است بر رضا از آنکه هر گز چیزی خوش آید و بدان
 باشد بر آئینه اذن چیز بیشتر طلب چون شیر پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردندی
 سیکفتی یارب درین کتاب برکت ده ما را و زیاده کردان ازین ما را و دیگر شکر گفتی سوزی کن
 ما را چیزی بهتر ازین و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا بقضا دلیل نمیکند **سوال** اگر گویی که از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم استثنای بشرط خیر و صلاح روایت نکرده اند **جواب** بدانکه این
 کار با تعلق بدل دارد و زبان عبارت میش نیست و چون در دل حاصل شد عبارت را اعتباری
 نیست این را نیکو بدان و الله الموفق **عارض چهارم** سختیها و محنتها
است و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع

فان بسبب دو چیز است یکی آنکه چون صبر کنی عبادت توانی رسید از آنکه بنای کار هر
 عبادت به صبر و تحمل مشقت است پس هر که صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت
 از نیاید و هر که قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجروح شود و او را محنت و مصیبت
 از چهار وجه پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که در آن مشقت نیست ازین
 سبب است این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از آنکه عبادت
 نتوان کرد مگر بنحیافت بهوای نفس از آنکه نفس از خیرات مانع است و مخالفت نفس در سخت
 ترین کار است بر آدمی و دوم آنکه چون بنده چیزی بکند به مشقت و اجابت او را امتیاض
 کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن برنگاهدشتن عمل سخت تر است از صبر کردن بر عمل
 سوم آنکه دنیا و آخرت است پس هر که در دنیا چاره نیست مراد از ابتلا به سختیها و مصیبتها
 و این بر انواع است مصیبت در اهل و اقربان و برادران و یاران باشد بکردن و گرفتن و در
 نفس باشد به انواع مرض و درد و عرض باشد به بدگفتن مردمان او را و خوردن و شستن
 و غیبت کردن و تهمت نهادن و در مال باشد برقتن و نقصان شدن و هر یکی را ازین
 مصیبتها پیشی است و جذباتی است بنوعی دیگر و بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه الا
 خیر و قهر و قساف او را از عبادت باز دارد چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت
 بیشتر باشد و هر که بخدای تعالی نزدیک تر صیبتها مراد او در دنیا بیشتر بلاها بر و سخت تر
 نشنیده که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت سخت ترین بلا ما بر پیغمبران باشد پس از آن
 بر اولیا پس از آن بر حبیبان پس از آن هر که بعد از ایشان باشد پس هر که قصد کند خیر و بر
 سلوک را و آخرت مجرب شود و او را این محنت پیش خواهد آمد اگر بران صبر کند و بران تقاضای
 از راه بریده گردد و از عبادت محروم ماند از فضیل عیاض حتمه الله روایت کرده اند که گفت
 هر که خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ پتید و سیاه و سبز و سرخ
 سفید و گلی است و مرگ سیاه بدگفتن مردمان است و مرگ سرخ مخالفت کردن

باشی طاعت و مرکب و اوقات که از هر جنس افتد و همچنین سبب آن صبری باید کرد است
 که خبر دنیا و آخرت در صبر بنهاده اند از انجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَصَبْرٌ
 يُتَّقِ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيُزِدْ لَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که بر صبر کار کند
 بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یاقین است
 بر دشمنان چنانکه خدای تعالی گفت فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ حُبِّهِمْ
 سَتَقِيانَ رَأْسًا و از انجمله ظفر یاقین است بر مردمان چنانکه گفت وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْخَشْيَ
 عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد بر پشت
 بسبب صبر کردن ایشان و از انجمله تقدم و امانت است چنانکه گفت وَجَعَلْنَا هُمْ آيَةً
 يُهْتَدُونَ بِأَمْرِ نَاكًا صَابِرًا و اینی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت
 دهند به امر ما چون صبر کردند و از آن جمله مدح و ثنای است از خدای تعالی چنانکه گفت
 إِنَّا كَفَّلْنَاكَ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی مایوب را بنده و صابرا بر نفیتم نیکو بنده است
 ایوب باز کرده است با و از آن جمله ثنات است چنانکه گفت وَكَثُرَ الصَّابِرُونَ و از انجمله
 محبت است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خداوند تعالی
 صابران را دوست دارد و از انجمله یاقین در جات بلند و بر پشت چنانکه گفت أُولَئِكَ
 يُجْزَوْنَ الْفُرْقَةَ بِمَا صَبَرُوا و ایشانرا خبر داد و شود بلند یها بدانچه صبر کردند و از انجمله کرامت
 بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما باد بدانچه صبر کردید
 و از آن جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است چنانکه گفت إِنَّا لَنُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنَجْعَلَنَّ
 لَهُمْ أَجْرًا و او شود صابرانرا اجری بسیار پس چه بزرگ است آنخدا که چندین کرامات دنیاوی را خود
 بنده خود را بر صبر یکساعت بدو چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد غنیمت
 داشتن این خصالت شریفه و جهد نمودن در تحصیل آن و الله الموفق بفضلہ سوال
 اگر گویی که چیست حقیقت صبر و حکم آن جواب بدانکه لفظ صبر ز روی لغت صبر است قال الله تعالی

تا نصیب نقشه ای از حبش گفتند و مراد اینجا از صبر حبس کردن نفس است از خیر
 کردن و فرغ نمودن نفس بقول علمای ماحتمه الله علیهم ذکر عجز خویش است انداختن و بعضی
 گفته اند که خیر اراده خلاص است از سختی بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این نیست
اما علاج صبر آنست که بدان که شدت سقذ بر خیر کردن تو زیادت و نقصان
و پس و پیش شرفی نیست پس در خیر کردن چه فایده و قوی ترین علاج یاد کردن
ثواب خدای تعالی است که در مقابل سختی یاد کرده است فصل بر توبه و قطع
 کردن این عقیقه سخت دشوار بدفع کردن این چهار عارض و الا این عوارض ترا نگذارند
 که بمقتضای درسی بلکه نگذارند که در عبادت نظر کنی از آنکه در هر یکی از این چهار شغولی دیگر است
 و بدانکه سخت ترین این چهار و دشوار ترین آن کار رزق است و تدبیر آن از آنکه نیست
 آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است و دلهای ایشان را مشغول کرده
 است و عمرهای ایشان را ضائع نموده و بیهکاری های ایشان بسیار کرده و از درگاه
 خدای تعالی خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و خدمت مخلوقات مشغول
 گردانیده تا در دنیا به غفلت و ظلم و رنج و دولت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و
 محسوس رفته حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چند آیت خدای تعالی
 در کار رزق فرود فرستاده است و چند جای همان وعده کرده است و ضامن
 شده و سوگنده و خورده و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت کرده اند که
 در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه ازین نمی پرسیند و دل
 خود را بوجه خدای تعالی ساکن نمیکنند و اصل این همه آنست که در نیات و ضامن
 خدای تعالی و در کلام او و در کلام رسول و اندیشه سنگین و کوشش بسین و جلالان یزدنا شیطان
 برایشان دست یافته است ^{ای و کلام رسول و او} و عادات احمقان بر دل ایشان حکم شده و ضعیف و سست نفس
 مانده اما آنکه خداوندان بصیرت یافته و محاب و جتهاد اند چون سحاب سماوی و طریق مشاهده

ذکر عجز خویش است انداختن و بعضی

کرده اند با سباب ارضی هیچ التفات نمودند و چنگ بر خدای تعالی زدند و بسواس
 شیطان و خلق و نفس التفات نکردند و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشان را وسوسه کرد
 برفع و به مخالفت آن بهشت تمام قیام نمودند تا شیطان از ایشان ناامید شد و خلق از
 ایشان زوی گردانیدند و نفس فرمان بردار شد و حال ایشان مستقیم گردید چنانکه آورده اند
 که ابراهیم دهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی بی زاد و راه و بی رفیق و در شیطانش
 تیرسانید و گفت این بیابانی است مهلک و باتو تشنه نیست ابراهیم دهم غم کرد و نفس خود
 که البته این همه بیابانرا همچنین بی زاد قطع خواهم کرد و در زیر هر سیلی هزار رکعت نماز
 گذارم همچنان کرد که غم کرده بود و آرزو ده سال در بیابان ماند تا گفته اند که مار دل کشید
 در آن سال در ماه حج بود ابراهیم را دید که زیر سیلی نماز میگزارد و نزدیک آمد و گفت
 چوئی یا ابا اسحاق ابراهیم این ابیات بر خواند نرفع دنیا تا بتزیت دینا فاعلم
 دُنْيَا نَا لَا مَا نَرْفَعُ فَطَوَّلِي لِعَبْدِ الْوَالِدِ رَبُّهُ وَجَادِي نِيَاهُ لِمَا يَنْقُوعُ مَعْنِي خِيَانُ
 که دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم پس نه دنیا باقی ماند ما را و نه دینی که بدن پیوند میکردم
 پیش دی باو بنده را که برگزید پروردگار خود را و بخشید دنیا را و بر چهره که رسید
 سید شد از پروردگار خود یکی از صلحا گفته است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد
 و گفت که تو مجسمه دوی تو شهی هستی و این بیابانی است مهلک و صلا ای خواجه
 آبادانی نیست و نه مردمان اند بر نفس خود غم کردم که همچنین بیابان را قطع نه
 کنم و ترک راه گیرم تا هر کسی بنمید بجهنم خدای تعالی و چیزی نه و به
 و چه نه بخورم تا در دین من شمشیر دور و غن نکنند و از راه براه
 شدم همچنین سیر فتم تا دیدم قافله را که
 راه گم کرده بودند خود را بزرگین انداختم تا مرا به بیند
 خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد تا مرا بدیدند من چشم

فرو بستم به نزدیک من آمدند گفتند که این سکین را کم کرده است و از گرسنگی و تشنگی بهوش شده
 با یکدیگر گفتند که روین و شحم بسیارید و روغن شحم بسیار و دند و خوسته که در دهن کنند
 لب و دندان بستم پس کار دی طلبیدند تا این سن بکشایدید بخندیدیم و دهن بکشادیم گفتند که تو
 مجنون گفتی گفتیم فی الجمله و خبر کردیم ایشان را به بعضی از قصه خود و یکی شایع گفتند است رحمة الله علیه
 که در غری بودم از سفرهای خود به ایام تعلم در سجده فرو و آدم و مجرب ذی توشه بودم بر عادت
 او یا شیطان آمد مرا و سوره کرد گفت که این سجده است و در از مردمان برخیز و در سجده
 رود کیان مردانست تا ترا ببیند و بر کفایت تو قیام نمایند گفتیم بخدای که بخن چشم مرا اینجا
 و خورم مگر حلوائی خفیف و تخورم مگر آنکه در دهن من باشد لقمه لقمه تا از خفتن بگذرادم و در بستم
 چون قدری از شب گذشت در سجده کسی کو قفن گرفت جوابش گفت قسم چون کو قفن بسیار شد در
 بکشادم زالی درآمد و یک دست او طبقی و در دست دوم چراغی و با او پسری طبق حلوائی
 من نهاد و گفت این خدای خفیف را برای این پرسنودم و بیا که درم جوان خود است که بخورد
 سیان ماستی رفت سوگند خورد که این حلوائی خورم مگر بامدی غریب پس یک لقمه در دهن
 من میکرد و یک لقمه در دهن فرزند خود پس هرگاه که درین مثال از مجاهده کردن عساکر الهی
 و مخالفت کردن با شیطان نظر کنی ترا سه ناید و حاصل آید یکی آنکه ترا معلوم شود که رزقی
 که ترا مقدر کرده اند به هیچ حال از تو فوت نشود و دوم آنکه ترا معلوم شود که
 توکل کردن در کار رزق از حسب الهیات از آنکه هر شیطان را در کار رزق
 و سوسه دانیست عظیم تا بحدی که مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود و با چندین
 ریاضات و مجاهدات شیطان از ایشان درین کار نویسنده نشد تا سخت حاج
 شدند و دفع او بدین مناقضات و بد آنکه اگر کسی با نفس و شیطان هفتاد
 سال مجاهده کرده باشد سوسه شیطان و نفس این نتواند شد از آنکه
 چون در غایت مجاهدت او را همچنان در عبادت و سوسه کنند چنانکه معتدی را ملک

چنانکه غافل را که یک ساعت بریاضت و مجاهده مشغول نبوده باشد و گرنوعی بر وظیفه باشد
 فضیحت و بلاکش کنند چنانکه غافلان و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود ترا که کام
 تمام نشود و مجاهده تمام ازان به شایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون تن و روح
 بوده اند چنانکه تویی بلکه از تو ضعیف تر بوده اند و در تن و ریه تر بوده اند و استخوان و لیکن
 ایشان از قوت علم و نور یقین و همت بزرگ بود و در کار دین تا بر شل این مجاهده و قدرت
 یافتند و به حق آن مقامات چنانکه باید قیام نموده اند و نیز مرفض خود را بنگر و ازین درد شکل
 همچنان دو اکن تار استکاری یا بی انت الله تعالی **فصل در نکته های که متعلق است**
 به دفع عوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضاست بعد ازین جمله بدان که در هر یکی ازین چهار
 چیز نکته های متقه خواهد هم گفت نیکو گوش دارد و بشنود و بران عمل کن و الله الموفق بفضل
اما توکل بشنود دران چهار نکته متقه **نکته اول** آنست که بدانی که خدای تعالی ترا
 ترا قبول کرده است و ضامن شده در کتاب خود چه گوئی اگر ملکی از ملوک دنیا ترا عده کند
 که امشب ترا همان خواهم داشت یا افطار خواهم کنانید و ترا بروی کمان آنست
 که صادق است دروغ نگوید و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جبهودی یا نصرانی
 یا مجوسی یا کسی دیگر و عدل کند آنکه برو عده او اعتماد کنی و بقول ساکن دل باشی و بر
 نان آنشب غم نخوری پس چیست مگر ترا که برو عده خدای تعالی اعتماد نمیکنی و قبول
 او ساکن دل نمی باشی و سوگند او را استوار نمیداری بلکه برای رسیدن تن
 پریشان خاطر می باشی زهی فضیحت و صیبت و بدانکه شک در کار رزق رفتن
 ایشان با ترا در اینست که خدای تعالی گفت **وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا**
وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا یعنی بر خدای توکل کنی اگر شما سوسن آید **نکته دوم**
 آنست که بدانی که رزق را قسمت کرده اند و قسمت خدای تعالی متغیر
 پس در استقام و طلب چه فائده بجز خواری و لذت در دنیا و شدت

وزیران در اجلاس و ازین است که رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فرمود بر پشت دایه خسته خرما نوشته اند که این فلان
 بن فلان است پس هر یس را در حصر کس که در آن زیاده میشود
 مگر زحمت و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که آنچه
 تقصیر کرده اند که آن دندان تو شاید دیگر نتواند خائید
 پس رزق خود را شسته بغزت بخور و بی فایده خود را خوار کن و
 تا زیاکار دنیا و آخرت نگر دی و این نکته بغایت خوب و مفید است مردمان را

نکته سوم

آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که در کار تو کل
 نفع کرد این بود که با خود گفتم رزق فرزندان را بکار آید
 و مرده رزق را چه کند پس چون زنده کار بنده رزق
 در خزینة خدای است و بر دست اوست اگر خواهد
 بدهد و اگر نخواهد بدهد پس سعی مرا چه فایده
 این نکته لطیف است و مفید است مراحل تحقیق را

بجته چهارم

آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
 بنده را ضامن شد و است و این رزق مضمون است که
 خدا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب
 و طعام اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست

از آنکه خدای تعالی الامواله اورا قوت داد نه است
 تا آنکه زنده است بر لے عبادت را و مقصود از رزق همین
 قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر است اگر خواهد بدین بنده
 خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد بگل و خاک قایم
 دارد و اگر خواهد به تبلیل و تبسیح قایم دارد چنانکه بایک را و
 اگر خواهد بی این همه قایم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است
 برای عبادت نه اکل و شرب و بسبب این حسنی است که زاهدان
 و عابدان بقوت تمام سفر کرده اند و روزها و شبها هیچ نخورده
 اند و نیا شناسیده اند اما بعضی از ایشان ده روز چپینده
 نخوردند و بعضی از ایشان یک خورند و ندی چنانکه
 از سفیان ثوری رحمة الله علیه روایت کرده اند که
 در راه که نفقه او بآخر رسید پانزده روز یک خود را و ابوالو
 سع او یہ اسود گفته است که ابراهیم ادریس را دیدم که
 بت روز گل خور میگویم که ازین سخن تعجب کن که خدای تعالی
 قادر است بدانچه خواهد بکند نه بینی که بسیار بخور باشد که یک ماه چیزی
 نخورد و زنده ماند و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح است و اما آنکه از گرسنگی

سیر و آن ازان است که عمر تمام شده باشد همچون کسی که اندک بسیار خون میبرد و بواسطه
خراش گشت که حال من با خدای تعالی آن بود که مرا بعد از هر سه روزی طعام دادی و دختر
در بیابانی بودم سه روز بگذشت که طعام نیافتم ضعیف شدم و در جای شستم و از ما تقوی
شنیدم که گفت یا اباسعید چه چیز دوست داری سبب قوت یا قوت اندیشه کردم که قوت
برای قوت باشد چون باشد قوت چه کار آید گفت قوت من چو هم پس در حال بر خاستم
و دو روز دیگر بی طعام با زدم که در سستی نبود پس چون بنده به بند که خدای تعالی
اسباب رزق بر وی جبر کرده است و او مستعمل است یقین بدانند که خدای تعالی بخوابد
که بی سببی او را قوت دهد چنانکه ملائک را داده است پس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر
بسیار گوید که آنچه حاصل مقصود است او را روزی کرده است و رحمت و گرامی واسطه از میان
و هر کرده و علایق حوادث از او باز داشته و مراد قدرت او را بنموده و حال او مانند حال ملائک
کرده و بچنان گرامتها و او را از شرکت حال بهایم و عام مردمان برداشته پس نیکو تامل کن درین
اصل که این اصل بزرگ است که سو و عظیم مایی سیکویم من شایده بگوئی که در کار تو کل سخن بسیار
گفتی برخلاف شرط این کتاب بدانکه آنچه من در تو کل گفته ام هنوز آنکه است از آنکه هم
ترین کار را در عبادت تو کل است بلکه مدار کار درون و دنیا بر ویت پس هر که را عبادت
عبادت باشد چاره نیست مرا و از تو کل درین کار پس گوشتک کن بر دو حق و نگار در
والا بر گزیده مقصود رسیدن است نه به و الله العالی اما تفویض تامل کن در این اصل
اصل اول آنکه سبب این که اختیار کردن در کار باشد یا نه کسی را که عالم باشد بکار را
از هر چیزی ظاهر و باطن در حال دمال و الا عاقبت کار بیم آن باشد که در فساد و ملکات اقله نیز
اگر دینداری بدستقانی دهی تا ترا سره کند و در آن بیم آن باشد که ترازیان رسد مگر آنکه صرفی را
دهی که او را نباشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکار را از جمیع وجوه فیت که خدای تعالی را
پس بیکس استحقاقیت که کاری اختیار کند بخیر خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از اصحابی از خدای تعالی

بخواد تا او دشوی گفت تو بهیچیز عالمی و من بهیچیز عالمی چه دادم که مرا چیزی بایست
 آنچه مرا شاید آن بده **اصل دوم** آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر همه کارهای تو من خواهم کرد
 و چنانکه بخواهد آن است قیام خواهم نمود کارهای خود را بنحو آنکه کن و تو بجا یک ترا مهم است
 مشغول شود و نزدیک تو عالمترین و مشفقترین و درست گوترین و وفادارترین مردمان
 باشد نه آنکه قول او را اعتبار کنی و آن را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو حواله کنی و
 همه وقت مشکرا و گویی و اگر برای تو چیزی اختیار کند که آن بخلاف لغت است از آن تنگ
 نیایی بلکه گویی که او بر مراد من و نام ترست از من تا در زیر این چیزی هست که از خیر
 و وجهانی من که او اختیار کرده است پس چیست مرزا که کار ما بخدای تعالی که نیکی
 که او تدبیر کننده آسمانها و زمین است و عالم ترست از همه عالمان و قادر ترست از همه
 قادران و حسیم ترست از همه حسیمان تا به کمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست اختیار
 کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان راضی باش البته که آن خیر و
 صلاح است و الله الموفق اما **رضایه قضایه** تا مل کن در آن دو اصل متفق که بر اینها
 زائد نیست **اصل اول** آنکه بدانی در رضا فائده حال مال است اما فائده حال
 فراغ دست و کم شدن اندوه بی فائده چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم
 ما من سواد راضی الله عنها که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است بیاید و آنچه
 رزق تو نیست بنویساید اما مال ثواب خدای تعالی در رضای دست چنانکه گفت تو که تعارضی
 الله عنه و رضوانه یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و رضای شدن ایشان
 از وی **اصل دوم** آنکه بدانی که در سطح خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و تفاوت تا مل کن در رضی
 خدای تعالی گفت ایست که لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجبتهم فی
 لا یحکمون فی انفسهم حرجا فیما قضیت یسلمون تسلیما نفی کرد ایمان را بگویند
 از کسی که او بقضای رسول صلی الله علیه و سلم راضی نباشد چنانچه حال کسی بقضای خدای تعالی

راضی نباشد و روایت کرده اند که حسدای تعالی گفت هر که راضی نشود بر قضای
 من و صبر نکند بر بلاهای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس گو که گیر حسدای خیرین گویا
 که این راضی نیست که ما پروردگار او باشیم از آنکه بقضای ما راضی نیست پس باید
 که حسدای دیگر بگیرد که بدان راضی باشد و این غایت و عید و تهدید است و اندکسی
 که بداند و اما صبر بدانکه صبر داروی تلخ است و آشامیدن و ناخوش آینده است و
 و شیرینی است بر نفس مکرده و مبارک است و کشنده جلد نفع ماست و دفع جلد مضرتها
 و چون دارو بدین صفت باشد واجب است مرعاف را که نفس را اگر آه کند بر آساید
 آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یک ساعت است و راحت یک ساله بلکه بیشتر اما نفع های
 که صبر است بدانکه صبر چهار نوع است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر
 از فضول دنیا و صبر بر محنتها و مصیبتها و چون بر تلخی صبر درین چهار موضع تحمل
 کند حاصل شود مراد را طاعت و استقامت و ثواب بسیار و رعایت و
 این باشد از افتادن در معاصی و از بلاهای آن در دنیا و از عقوبت آن در آخرت
 و اما دفع مضرتها که در صبر است بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیها
 او در دنیا پس از آن خلاص است از عقوبت او و عقی و بدانکه هر که از صبر کردن عاجز باشد و جزع
 کند همه منفعتها از وفوت شوند و همه مضرتها بدو لاحق گردانند از آنکه هر که بر شقت طاعت صبر کند
 طاعت نتواند که و هر که بر نگذاشتن عبادت صبر کند طاعت او جبط شود و هر که بر موافقت کردن بر
 عبادت صبر نکند به نسرلی شریف در فیه نرسد و درجه استقامت نیابد و هر که از معصیت احتراز نکند و صبر
 افتد و هر که از فضول دنیا صبر نکند باو مشغول شود و هر که بر مصیبت صبر نکند ثواب صبر نیابد پس در ادب و صبر
 یکی فوت شدن آن چیز و دوم فوت شدن اجر صبر و گفته اند که محروم شدن از ثواب صبر
 ترست از مصیبت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مردیر اتخیرت که و گفت آنچه تقدیر بود آن باشد که صبر کنی اجر بابت
 و اگر خرج کنی بزه یابی پس ازین بشنو حاصل سخن بدانکه برین اخلاق چیزهای بد آن است که باشد و ترک عبادت

بتوکل کردن بر خدای تعالی و ترک تدبیر در کارها و تفویض کردن بخدای تعالی و رضا دادن
 به قضاء و قضایا و استعانت به نفس را از سخط علاجی است سخت و کاری است
 دشوار و باری است گران و لیکن راهی است ستیم و عاقبتش ستوده و چه گوئی در پدر مشفق
 غنی که چون منع کند و باز دارد و فرزند عزیز خود را از خوردن خرما و یا سیبی در آن حالت که در و چشم
 دارد و تسلیم کند به معلم و رشت و به برادر او را حجامت کند آیا این همه از نخل است
 فی فی چگونه از نخل باشد که او بیگانگان را سید هد از فرزند عزیز خود چگونه باز دارد و لیکن چون
 صلاح او در آن دید و دانست که بدین رحمت اندک بجز بستانار و نفع عظیم خواهد رسید
 بسبب آن باز دهنده پس چون ترا بسختی سبب تلا کرده است یقین بدان که او از امتحان تو
 نیازست و او بر تو مشفق و رحیم است و ترا بدین سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که
 ترا در آن است و تو از این سبب و چون خدای تعالی از تو گرفته مان و یاد داری باز و یقین
 بدان که او مالک است هر چه را خواهی و قادر است بر ساندن آن تو و حال تو میداند و عاقل
 و بخیل نیست چه حقیقت باز ندانسته است از تو مگر به سبب خیر و صلاح که ترا در آن است
 و ازین است که انبیا و اولیاد اصفیا بلبایش متوجه چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
 چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشان را به بلا مبتلا گرداند پس چون بینی
 که خدای تعالی دینار از تو باز داشت و ترا به سختیها و بلاهای بسیار مبتلا داشت
 بدانکه نزدیک او غرضت داری و بدانکه معاطله که با دوستان خود کرده است میخواهد
 که بتوان معاطله کند **فضل** فی السجده چون یقین دانستی که خدای تعالی
 به رزق تو خاص شده است بر تو توکل کن و از علقه دست بردار از آنکه علقه مفید
 نیست رساننده رزق خدای است و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخله و بدو
 آسمانها و زمین و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا کرده است مگر او همچنین
 چون حیثیتی تو برسد صبر کن بر آن اگر هستی و اری در کار عبادت چون این همه

کن بران اگر تپتی اداری در کار عبادت چون اینبه که گفتم کردی هر چهار عوارض از نفس
 خود دفع کردی و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان شدی حاصل شده
 مرغش ترا منت دل و جان در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل شد مر ترا خیر دنیا
 و آخرت و مستقیم شد مر ترا طریق عبادت و این عقیده که سخت و دشوار است قطع کردی الله
 الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **عقیده پنجم بواعث**
و باعث بر انگیزنده را گویند پس ازین بر تو باوای برادر بر تن در راه عبادت
 چون مستقیم شد ترا راه و عوائق مرتفع شد و عوارض زایل و میسر نشو و مر ترا رقت و در راه
 عبادت مگر بخوف و در جاد و جوب خوف بهیب و خیر نیست سبب اول آنکه تا تر خوف از
 سحاصی باز دارد که این نفس فرایند هست به بدیها و میل کنند دست ببقعه تا و باز نماند نیز
 مگر ترسانیدن قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آنست که وایا بتناز یا ترخوش
 میزوه باشی قولاد و خدا و فکر آچنانچه از بعضی صاحبان روایت کرده اند که نفس او را به
 صحبتی خواندا و برقت جامه کشید و در بیان ریگ کرم غلطید و نفس خود را گفت که
 این را بخش آتش و دوزخ ازین گرم تربت ای مردار در شب دای بد کردار در روز
سبب دوم آنکه باطاعت و عبادت عجب نه کنی که در عجب بپاک نشوی بلکه باید
 که دایمانست و عیش کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند
 که گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را با نچه این دو کب کرده اند و اشارت
 بدو داشت خود کرد و خدا بی گنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند از حسن حجت
 الله علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد از ماسی از آنکه احتمال دارد و اگر گاهی
 کرده باشد و بسبب آن در امرش بروی بسته شده و او نداند و او بی حاجت علی
 میکند و رحمت می میداند سماک رحمت الله علیه نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن
 سیکوی زاده اند و عمل میکنی سنا فغانه و بهشت طمع داری بهسات و بهشت را قومی دیگرانده ایشان را

عبادی است جز این عمل که تو میکنی پس این و امثال این واجبست بنده را که بنفس
 خود بگوید و بار بار تکرار کند با طاعت عجب نکند و در سعیت نیفتد اما **و چوب جا**
 نیز سبب و چیرست سبب اول آنکه تا ترا باعث شود بطاعت از آنکه طاعت کردن
 آتش است نفس را و شیطان از کردن آن مانع است و هوای نفس بضدان داعی است و
 و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غائب است و وقت رسیدن بدل ثواب
 در کمال بنده بعید است پس چو حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن حافی
 نباشد و در آن رنجت نکند مگر چیزی که برابر آن موافق نباشد بلکه بر آن زیادت آن نیست
 مگر امید و رحمت خدای تعالی و ترغیب از حسن ثواب او و شیخ من گفته است رحمت الله
 علیه که اندوه از طعام باز دارد و ترس از گناه کردن باز دارد و امید بطاعت کردن تقویت
 دهد و یاد کردن مرگ در فضول دنیا نه بگذارد **و هم** آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها
 آسان شود از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیز را که می طلب آسان باشد بروی هر چیزی که آرد
 او میدارد و هر چیز که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتها می که در راه اویش
 باک ندارد و هر که کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد و بینی ششاق
 شمر را که هیچ برنش از بنور التفات ندارد و بسبب شیرینی شهد و همچنین مزور به بالا
 رفتن و نرسد و آمدن از نردبان التفات نکند و بار کران در روز دراز گرما به
 سبب آن دو در می که شبا نگاه خواهد یافت همچنین مزارع تحمل گرما و سرما
 و سختیها سبب خلک که حاصل خواهد شد همچنین آنی برادر عابدانی
 که ایشان اهل اجتهاد و اند چون بهشت و انواع نسیم و از حور و قصور و طعام
 و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی اسباب داده کرده است یاد
 کنند آسان شود و برایشان جلد رحمتی که در عبادت می بینند و جلد مشقتها می
 که از فوت شدن لذت دنیاوی بدیشان می رسند حکایت کرده اند که صحاب

سفیان نوری رحمه الله علیه مرا در گفتند که یا دوستا ازین خوف و محابده و مشتقها
 که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی بهم اسیدست که مرا خود و بیای سفیان گفت رحمه
 الله علیه چگونه اجتهاد میکنم شنیده ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان
 بدو رخسار که هر بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است عزوجل سجده کنند
 مدار که در شوند که سر مبارک را دید آنچه شما کمال می برید آن نیست این نور و ندان آن کثیر است
 که با شوهر خود خندیده است این و امثال این همه غره مجاهده است میگویم که چون مدار کار عبادت
 بر دو چیز است یکی قیام کردن بطلاعت دوم باز بودن از تحصیل و این هر دو در نیاید
 ازین نفس سرمانده به بدیها مگر به ترسانیدن و اسیدوار کردن از آنکه دایه حرون و
 محتاج باشد بکشتنده که او را بکشد و براننده که او را براند چون در راهی تنگ آفتی
 با باشد که بتاز یا نه برنی از یک جانب و بنمای او را حار جانب دیگر تا برود و بجد
 از آنجای و خلاص یابی از آن تنگه پس بچنین نفس دایه ایست حرون و در هوا
 دنیا و بلاد افتاده است و خوف تا زیاده و راننده اوست و اسید وجود کشنده
 اوست پس ذکر نار و عذاب ترساننده اوست و ذکر جنت و ثواب آن میذار
 گفته اوست و ازین است که واجب است بر بنده که او طالب عبادت است
 که نفس خود را از دو رخ ترساند و بر بهشت اسیدوار گرداند و الانفس بعبادت
 موافقت نکند و ازین است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده است
 و عده و وعید و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده تا از ثواب چندان کرده است
 که از آن صبر ممکن نیست و از عقاب چندان کرده است که بر آن صبر ممکن نیست پس بر تو
 باد به لازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود و ترا مراد تو از عبادت و آسان شود احتمال
 مشقت و الله ولی التوفیق **سوال** اگر گویی که چیست حقیقت جاد خوف چیست حکم آن
جواب بدانکه خوف در جائز یک علمای رحمه الله علیه از قبیل خواطر اند و مقدر و ریزنده است

خوف در جاست و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه است که در دل بنده حلول
 شود و گمان رسیدن مکر و بی و مقدمات **خوف** چهار است **اول** یاد کردن
 گناهان گذشته و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند کرد **دوم** یاد
 کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت نداری **سوم** یاد کردن ضعیفی نفس
 خود را از تحمل آن **چهارم** یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر
 چو که خواهد و اما رجایس آن خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای
 و راحت یافتن و بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این همه نیز از جمله خواطر است
 و مقدر و ربنده نیست در جای دیگر است که آن مقدر و ربنده است و آن یاد کردن فضل
 خدای تعالی و فراخی رحمت اوست و مراد از این باب همان اول است یعنی خوش شدن
 دل بمعرفت فضل خدای تعالی و خدا را جانومیدی است دآن تصور کردن فوت حرمت
 خدای تعالی است غرور و جل و فضل او و قطع کردن دل از ان و این سه صفت مختص است و
 مقدمات رجایس **اول** ذکر نشتبهای سابقه که خدای تعالی العیبر استحقاق
 و شیفی داده است **دوم** ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار و اگر است
 بزرگ **سوم** ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بغیر استحقاق و بغیر
چهارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او به خصم چنانچه
 فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي چون موافقت کنی برین دو نوع
 از کار حاصل مژده خوف و رجاء و الله ولی التوفیق **فصل** پس بر تو با جدای مردم قطع کردن این
 عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه است باریک و خطرناک به سبب آنکه طریق او میان و طریق
 که آن بر دو خوف و مهلاک اندکی طریق امن و دوم طریق نوسیدی و طریق رجاء و
 خوف طریق عدل است میان این بر دو نوع از آنکه اگر بر تو امید غالب شود و بشاکی که البته خوف نمانده
 و طریق امن آفتی آید و لا تأمن مکر الله الا بالقول الخیر فان و اگر بر تو خوف غالب شود و بشاکی که البته رجاء

غانده در طریق نویسی آیه ای که لا یغنی عنک من سرفج الله الا القوم الناکثون
 و اگر میان خوف و رجاء جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد متراسه طریق
 درین عقیده یکی طریق اس و دوم طریق نویسی سوم طریق خوف در جا که میان
 این برداشت پس اگر تقدیمی سوی چپ و راست میل کنی در ملکات افقی و بال ملکات
 شدگان ملک شوی و دشوار آن است که در طریق مملکت آسان تر اند از طریق عدل از آنکه
 اگر جانب اسن نظر کنی یعنی رحمت خدای تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند پس تکلیف بر
 خدای تعالی کنی و امین شوی و اگر جانب خوف نظر کنی یعنی سیاست و دست خدایت
 و غایت مناعشه او با اولیا و اصفا چنانکه اصلا استیلا پیدا نمیشود پس یکبارگی
 نویسد شوی پس محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر کنی و تنها بسوی
 عذاب و عیبست نظر کنی بلکه سوی هر دو نظر کنی دیگری بعضی از ان و بعضی ازین و ازین هر دو
 راهی باریک بسازی برای خود و در آن راه روی تابست مانی پس نیکو تامل کن این
 جمله را که گفتم و چست و بیدار شو برای این کار که آسان نیست و بدانکه توانی که این نفس
 کامل و شونخ را از معصیت منوعات او باز داری و بواسطه او کس طاعت کنی بگشاید
 کردن است اصل بر سیل دوام کنی یاد کردن فرمودای خدای تعالی و ترغیب و ترهیب
 و و هم اگر افعال در کوفتن و عقوبت کردن و هم یاد کردن جزای خدای تعالی برندگان
 را روز قیامت از ثواب و عقاب تفصیل بر اصل این سه اصل و دانست و درین کتاب
 تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین کتاب بکلماتی که مقصود بدان حاصل شود نشان
 اسم اصل اول و احوال خدای تعالی
 تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفتم از آیات ترغیب و ترهیب و خوف
 و رجاء اما آیات رجاء چنانکه فرمود لا تقنطن من رحمة الله ان الله یعفو
 الله مؤنب بهتیمای یعنی نویسد شوی از رحمت خدای تعالی بدستی که خدای تعالی بیاوردگان

را و دیگر و من یقین که این است که بیاورد و گناها را از خداوند
 تقابل و دیگر غافل از الذنب و تائب و تقوی یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناها را قبول
 کننده تو بهرست و دیگر و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السيئات
 یعنی اوست خدای تعالی که قبول کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر و
 ربکم علی انفسه الرحمة یعنی نبشت پروردگار شما بر نفس خود رحمت را و دیگر
 و رحمتی و سیعت کل شیء فساکنتم الذین یثقون یعنی رحمت بر شماست
 همه چیز را از او باشد که رحمت کنم مرا فی را که تقوی کرده اند و دیگر ان الله بالذین
 کرهون الرحیم یعنی خدای تعالی بر دامن مهربان بخشانیده است و دیگر و کان
 بالذین سرحیم یعنی خدای تعالی رحیم است بر من و مثال این
 آیات رجاست و اما آیات خوف و سیاست قوله تعالی یا عباده
 قال ثقون یعنی بندگان من بترسید از من قوله تعالی انما خلقناکم عبداً
 یعنی پیدا کردیم شما را برای بازی آفریده ایم قوله تعالی انما یخسب الانسان ان یتکبر
 سستی یعنی می پندارد آدمی که بگردد است و قوله تعالی من یعمل سوءاً یتنبه یعنی
 هر که عمل بد کند بدان جزا داده شود و قوله تعالی فکذبتنا الی ما عملوا من عمل
 فجعلناهم عبداً مشغول یعنی بپریدیم بر اسید واران بلی که کرده بودند و از اهل
 مشغول کرد و ایندیم اما آیاتی که چاه است میان خوف و رجاست
 یعنی چاه بی آبی که انما الخوف من الله یعنی بپاگانان بندگان مرا که آمرزنده و بخشنده ام
 و در عقب آن گفت قوله تعالی ان عذاب الی هو العذاب الی الیم یعنی بپاگانان که عذاب
 من عذابی در دناک است تا یکبارگی رجاست منی شود و قوله تعالی شدید العذاب
 یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در عقب آن گفت قوله تعالی انما یخسب
 الا ان الله یقین اوست خداوند فضل تا یکبارگی خوف استولی نشود و عجب از این

گفت و یَحْذَرُ مِنْكُمْ اللَّهُ نَفْسُهُ یعنی حذر میکناند خداوند تعالی شما را از نفس خود
و در عقب آن گفت و اللَّهُ رُؤُفٌ بِالْعِبَادَةِ یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب
تر ازین آنکه گفت مَنْ خَشِيَ اللَّهَ خَفِضْنَا لَهُ الْقِسْمَ یعنی هر که ترسد از رحمت باریتسین
را به اسم رحمت متعلق کرد و به اسم جبار و قهار و منتقم و شکبر نکرد تا خوف باز حرکت
باشد و خوف دل ترسکیارگی بر پراند چنانچه گویند از مادر مهربان خود ترسی و از پدر مهربان
خود ترسی و از اسیر کریم ترسی و مراد ازین آیات آنست که بر طریق عادل باشی نه بر
طریق اسن و قنوط اصل دوم آنست که در افعال خدای تعالی و مسامحه او نظر
کنی اما از جانب خوف پس بدانکه اربعین شتا و هزار سال عبادت کرد تا یاد
گفته اند که بروی زمین جایی نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد پس یک فرمان
خدای تعالی را ترک کرد و از خود برانده عبادت هشتاد هزار سال بر روی او باز نداشت و روز
قیامت لعنتش کرد و عذاب سو بد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله
علیه و سلم جبریل را دید دست سحلق به پرده کعبه و میگفت ای نام مرا متغیر کن و
جسم مرا بدل کن پس او مصلواته الله علی نبینا و علیه را بیا فریاد را بدست قدرت خود
و ملائکه را سجده کنانید و در جوار رحمت خود ای تامل کن فردا و در یک کساختی کرد و یک خورده
خورده که در آن اجازت نبودند اگر ندانش که در همسایگی من نباشد هر آنکه بغیرانی من کند و نه بر ملائکه
را که از آسمان با آسمان بیرون کردندش تا آنکه بر زمین انداختند و قبول نکرد و توبه او را بگرفت و دست
سال پیش آمد او را از خواری و رنج و بلا آنچه پیش آمد و از فرزندان او تا ابد در رنج بگذرانند پس
شیخ المسلمین نوح صلوته الله علی نبینا و علیه تحمل کرد و کار خود از شقت آنچه تحمل کرد و گفت
ای یک کلمه بغیر وجه بدایش آید نخواه از من چیزی بگفته ای من ترا در غلظت سبیم که از جهل جانان سبب است
کرده اند که چهل سال از شرم آن نظر بوی آسمان نکرد پس بر اسم علیه السلام نبود از وی بگوید که من چندان
تضرع کرد و چندان برید و بنالیده تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز و گریستن گرفت

پس خدای تعالی جبریل را بر دو فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز دیده که دوست مرد دوست
 خود را عذاب کند بآتش ابراهیم گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او
 فراموش می شود پس موسی بن عمران صلوات الله علی نبینا وعلیه نبود از وی مگر شست زدن
 از غضب چندان ترسید و دستغفار کرد و گفت رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی کَاغْفِرْ لَیْ
 پس هس در زمان او بلغم با عور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی میل
 سوی دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت دلی از اولیای الهی کرد و معرفت خود را از سبب نمود
 همچون سگ را ندانید و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا اید از عالمی
 شنیده ام که حکایت کرد اول کار بلغم با عور چنان بود که در مجلس او دوازده هزار دست
 بود و مستعملان را که از وی علم می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که
 تصنیف کرد این بود که گفت عالم را صانع نیست تَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِهِ بَلْکَ دُوسِی
 دنیا و شویت او عالمان را پیچیدگیست پس بیدار شو که کار بزرگ است و بسیار و عجز
 اندک و در عمل تقصیر و ناقد بصیر و او علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
 بران چندان بگلیت که از آب چشم او گیاه برست و چون گفت الهی برگریه و زاری کن
 رحمت نمایی جواب شنید که ای داود فراموش کردی گناه را و یا میکنی گریه را تا چهل روز
 گریه و قبول نکرد بعضی گفته اند که چهل سال پس یونس علیه السلام که یک عضبی بگرد و غیر فعل
 جس کرد او را در شکم ماهی در قعر دریا چهل روز او را سنجید گفت لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ تَجْعَلُ
 اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ و ملائکه صورت آدمی شنیدند گفتند یا رب صوتی محروف از معنی
 مجهول می شنویم خدای تعالی گفت که این صوت بنده من است یونس پس ملائکه شفاعت کردند
 و باین مهناش بگردانیدند و النون خواندش و پچنین می آید تا سید المرسلین
 صلوات الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین همه خلق او بود و مراد را گفتند کَاغْفِرْ لَکَ اَعْرَفْتَ
 وَمَنْ تَابَ مَعَکَ لَا تَطْعَمُ اِلَّا لَهٗ بِمَا تَعْلَمُ فَبَعْدُ لِمَنْ یَّهْدِیْ بِاِیْتِ جَنَانِیْ فَرَمَد

شده تو دهر که باست و بیفرمانی کنیدی که خدای تعالی بدو آنچه شما می کنید میناست تا آنکه رسول صلی
 علیه السلام گفت مرا سوره نهد پیر کرد و چندان قیام شب کرد که پاهای مبارک ورم کرد و گفتند
 یا رسول الله خدای تعالی گمان گذشته و آینده تو آمرزیده هست این صیحت گفت که بنده
 شکر کننده بنامش پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون است بودند
 و هجده شصت و نهم سیکر و نداین آیات این آیت فرو آمد **لَا تَنْفَعُ الْفُلُكُنُ**
تَقَاتُ لَكُمْ لِيَكُونَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی وقت نیامد مگرسانی را که ایمان آورده اند آنکه از خدای تعالی
 بترسند و با آنکه این است بهترین است اند و مرحوم اند چندان حد و سیاستها بر ایشان
 بنهاد تا آنکه یونس بن صید گفتی این بشو از آن کسی که برای پیچ ورم دست تو سیردن گفته است
 شاید که فردا عذاب او نیز بخین باشد و اما از جانب رجا سیگویی از رحمت فرخ
 خدای تعالی هر چه توانی و گیت که غایت و نهایت او را تو اندیشه ساخت یا و صف او بتواند کرد
 چه و صف کنند رحمت خدای تعالی را که کفر منتهای ساله بایمان یک ساعت بخشد نه بی بی
 که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند و به دشمن او سو کند خور و نند و ایشان را
 مگر آنکه بصدق گفتند **أَمَّا رَبٌّ لِيَاكُنْ بِكَ** چگونه قبول کرد ایشان را و بپخشید ایشان را
 و جمیع گمانان گذشته و ایشان را سر به شیبان گردانید و پر پشت و این بود حاله
 او با کسی که او را یک ساعت بپشت ساخت و یکی گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله
 پس چگونه باشد و حاله او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانید و هست نه بینی که محراب
 گفت همه عمر بکفر بود و چون **رَبُّكَ آتَاكَ** و **الْغَفَاةِ** و **الْكَافِرِينَ** گفتند چگونه قبول
 کرد ایشان را و چگونه عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه خرم و مهابت داد ایشان را
 و با گفت مر برترین خلق را **وَأَوْطَاكَ** و **عَلَيْهِمْ كُتِبَ** و **مِنْهُمْ قِرَاءَةُ** و **الْكَافِرِينَ**
 و **مِنْهُمْ** و **عَلَيْهِمْ** یعنی اگر مطلع شوی تو بر ایشان هر یک که روی برگردانی از ایشان بر
 هر یک که در آن دهر شوی از ترس ایشان بلکه چگونه مکرم کرد و سکی راستای ایشان

تا آنکه ذکر کرد و او را در کتاب عزیز چند بار یافت فضل و کرم او با سبکی که گاهی چند برفت یا تو
که او را شناخته بودند پس چگونه باشد فضل او با بنده موسی که هفتاد سال خدمت او کرد
و اگر هفتاد هزار سال بزیدهم عبادت او کند و شنیده که چگونه عتاب کرد نوح علیه
السلام را بسبب دعا کردن بر گناه کاران بپلاک ایشان و چگونه عتاب کرد موسی علیه
السلام را در کار قارون و گفت که قارون تو فریاد کردی و فریادش نرسیدی بمنزلت
خویش اگر از من منسوبی یا دوستی بغیر از من رسیدی و در گذشتی و چگونه عتاب کرد یونس
علیه السلام در کار قوم او گفت اندو گین شوی بر درخت که دو که در یک ساعت رویانیدم و در یک
ساعت خشک کردم و اندو گین نمیشوی بر صد هزار کس یا زیاده از این پس چگونه عتاب کرد اسید
المسلین صلی الله علیه و سلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام درآمد
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خیر بنی بنیم چون نزدیک حجر اسود
رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی
سیکری که ای محمد بنده گان مرا از رحمت من نویسد مکن بپا کمانان مرا که من غفور و
رحیمم و در خبر شهو دست از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت خدای تعالی را صاحب
رحمت است یکی از ان در دنیا میان ادسیان و پریان و بهائم قسمت کرده است و دوز
جز برای رحمت کردن بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته و چه آنکه چون خدای تعالی
ترا معرفت نمود داده است و از جلال این است مر حور گردانیده و معرفت سنت و جماعت
و غمتهای ظاهر و باطن داده است پس میدست از فضل محبت او که آن را تمام کند و از ان
نزد و جز رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل ترا از انی فرماید اصل سوم
در ذکر وعده و وعید که در قیامت کرده است یا دکن درین چهار حالت
را مرگ و اگر در قیامت و پیش و دوزخ و آنچه در هر مقامی هست از خطا و مطیعان و عاصیان
و مقصران و مجتهدان را اما هر یک یا دکن در دو حال دوم و یکی آنکه از این شبهره روایت

هست که گفت ما شعبی‌های پرسیدن مردی رنجور فرستم و او در سکرات بود نزدیک
 او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مریض گفت
 اگر مرا تلقین کنند تا بکنند من ترک آن نخواهم کرد شعبی گفت حمد مرخدا را که یار مرانجا
 داد و دوم حکایت شاکر و فضیل عیاض حج گفته اند که او را شاگردی بود و وقت سکرات
 صوت فضیل برآمد و نزدیک سر او پشت و سوره یس خواندن گرفت شاکر گفت
 که ای او ستاد این سوره خوان فضیل رح ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت کرد و یمن
 گفت نخواهم گفت که از تو بیزارم و همبرین بر و فضیل رح در خانه رفت و چهل روز
 میگریست پس او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برد گفت رح بچیز خدای مفرقت
 خویش از تو بستانید و تو عالترین شاگردان بن بودی گفت بسبب چیز یکی غازی یعنی
 از آنچه تو مرا سیقه بریاران خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا عتی بود و مرطبی
 گفت اگر هر سال یک قوح شراب بخوری طاعت برود پس یک قوح خمر بخوری بعد
 ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله بن مبارک رحته الله علیه حکایت کرده است
 که مردی بود و وقت سکرات نظر سوئی آسمان کرد و بجنید و گفت لیل هک افلیح علی
 الفامیلون یعنی از برای مثل این چیز با عالمان عمل کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک
 وینار رحته الله علیه که گفت برهسایه خود وقت سکرات و فرستم مرا گفت ای مالک دو
 گوه آتش پیش خود جفیم مرا برای رفتن بران جبر میکنی از اهل او پرسیدم که حاشا چه بگویند
 و پیمان داشت یکی خریدی و دیگری بفروختی هر دو را بخوابم یکی را بر دیگری زدم تا
 بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت زیاده زیاده اما کور و حال آن
 بعد از مرگ یاد کن در آن حال دو مرد یکی آنکه صاحبی گفته است که سفیان ثوری را بعد
 مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا اباعبد الله روی از من برگردانید و گفت این
 وقت کنیت نیست گفتم چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود را مسائنه

کردم و دیدم مرا گفت که کور باد و مرا تر بار خضای من اباحید در شبها تا یک چشم گریان
 بهشتیاق تمام قیام میکردی پس مرا تر است این ساعت که اختیار کنی بر قصیر که خواهی
 و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم دوم آنکه بزرگی گفته است که مردی را در خواب
 دیدم رنگ رویش برگردیده است و هر دو دست برگردنش بسته گفتم که خدای تعالی
 با تو چه کرد گفت روزگار یک مادران بازی میکردیم گذشت اکنون این روزگار است
 که با ما بازی میکنند و یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه صاحبی حکایت کرده است که مرا پس
 بود شبی شد شبی که عمر بن عبدالعزیز وفات یافت او را بخواب دیدم گفتم ای پسر
 نه تو مرده بودی گفت فی شمس مرده بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق داده
 می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت در میان اهل شامان
 مذاکره که ای جله انبیاء اولیا و صدیقان و شهیدان در نماز جنازه عمر بن عبدالعزیز
 حاضر شوید پس من آدم و نوح و جنات و ملازمه بگذاردم پس از آنجا آدم تا بر شما سلام گویم
 اما دوم آنکه هشام بن حنان گفته است که مرا پسری جوان بمرد و خوابش دیدم پرسید
 گفتم ای پسر این پیری چیست گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ برسد
 او با ننگ زو که هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تا مل کن
 در آن دو قول خدای تعالی که گفت یَوْمَ نَخْتُمُ النَّفْثَاتِ مِنَ الرُّوحِ وَفَدَأَى
 كَسُوفَ النَّجْمِ مِنْ إِلَى جَهَنَّمَ وَرَأَى كَافِرِينَ رُوحِ قِيَامَتِ حَشْرُ كُنْهٍ سَتِيَانِ رَا دَحْلَقِ
 که سواران باشند بر ناقهای بهشت گروه گروه و برانیم گناه کاران را بسوی دوزخ در
 حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آمد از گور براتی میند بر سر گور خود و حاجی
 و حله پس میوشد و سوار شود و بسوی بهشت خرا از غرغرش بگذرانند که بیای خود و بهشت
 رود دیگری از گور بیرون آید میند بر سر گور و بانه و عقوبتها حاضر کرده آن بخت را که از دنیا
 خود در دوزخ رود و بکشدش بر روی خود و زح و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است

اندر سوار علی الصلی علیه وسلم که چون روز قیامت شود قومی از گورهای خود بیرون آیند
 و ایشان را شتران باشند با پران سوار شوند و در عوصات قیامت بزنند و بروند
 نامی بهشت فرود آیند چون ملائکه ایشان را بهینید مرگید گیرا بگویند که ایشان کیانند بگویند
 منید انیم که از است محمد صلی علیه وسلم باشند پس بعضی از ملائکه بیایند و ایشان را
 پسند که شما کیانید و از است کیستید ایشان بگویند که ما از است محمد صلی علیه وسلم
 ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند فی گویند که علمای شما وزن کردند گویند فی گویند که شما
 خود خواندید گویند فی ملائکه گویند باز گردید که اینها شمارا در پیش است ایشان گویند شما
 چیزی مارا داده اید که بدان حساب کرده شویم پس سنادی ملائکه که بنده گان ما است گفتند
 قوله تعالی مَا عَلٰی الْحٰجِّیْنِ مِنْ سَبِّیْلٍ وَاَمَّا حِجَّتُکُمْ فَاَنْتُمْ لَنْ یَنْتَفِعُوْا بِهَا
 بروایت از کتاب خدای تعالی بگویند گفت و سَمِعْتُمْ شَرَابًا طَلْحًا یَنْفَعُ
 نبوش اندر ایشان را پروردگار ایشان شراب ظهور و هم اِنَّ هٰذَا کَانَ لَمَعْنَةً
 جَزَاءً لِّکُمْ اَنْ تَکْفُرُوْا بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُوْنَ یعنی نیست جزای سخی شما و است سخی شما
 پسندیده و ملائکه حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و گفته است اِنَّ هٰذَا
 مِنْهَا قَوَانٍ عَذَابًا لِّاُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِالْحَقِّ اِذْ کَانُوْا یَقُولُوْنَ اِنَّا طَلْحًا
 از اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را از اینجا اگر بگردیم و ایمان نیاریم پس ظالم
 باشیم خدای تعالی بگوید بشنید در این آتش از رحمت ناامید و سخن گویند با من بروایت کرده
 اند که چون خدای تعالی درین بگوید همه گم گردند و در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند خدایتما
 ما به را ازین خواری و خذاب نگاهدار که مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ ازای رحمت علی علیه السلام
 ندانم که که ام مصیبت ازین پرورد قوی تر است فوت شدن نعمت بهشت یا فقر و افق
 اما بهر حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ و مصیبتی عظیم چون آنکه در جلاوت است
 از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی همه کار آسان تر بودی ولیکن دشواری در ابدی آخر است

پس کدام دل انرا تحمل تواند کرد و کدام نفس بران صبر تواند کرد و ازین است که عیسی صلوٰۃ الله
 علی نبینا وعلیه و السلام گفته است که ذکر خلوت و ناله های خائفان را می برد و با حسن رحمت الله
 گفته که آخرین کسی که او را از انش در و فوخ بیرون آرند مردی باشد که نام او هنادست و او را
 هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و گوید یا حَتَّان یا مَنَّا پس
 حسن بکبریت گفت کاشکی آن هنادست بودی ازین سخن تعجب کردی گفت چه عجب
 میکنند آنکه وقتی او را بیرون خواهند آورد و بگویم که همه کاریزین پهل ساچ شد و آن کتبت
 که پشت ما را نمی شکست و روی ما را زرد میکند و دلهای ما را می برد و جگر ما را میگذارد و چشم
 ما را میگرداند و آن خوف سبب معرفت است اینست غایت نهایت خوف خائفان یکی
 ازین خائفان گفته که غم ماست است غم طاعت که قبول کند یا کند و غم محبت که آمرزد یا نه
 نیا مرزد و غم معرفت که بسا داسلب کند و مخلصان گفته اند که غم یکی پیش نیست و آن غم سلب
 معرفت است و بر غمی که جز این غم است اهل است از آنکه منقضی شدنی است و روایت کرده
 اند که یوسف اسباط گفت رحمت الله علیه که پیش سفیان بودم دیدم که هر شب بگریست
 گفتم چرا گریه میکنی بگید این همه گریه تو بسبب گناهانت پس یکایکی ازین برده است گفت
 که آمرزیدن کنان بر خدای تعالی ازین آسان تر است ولیکن می ترسم که بسا دهن ترست
 سلب کند سوال اگر گوی که میان دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق
 رجا جواب گویم که تر طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست از آنکه گفته اند هر که بر وی
 رجا غالب شود و او از جمله مرجیان باشد و هر که خوف بر او غالب شود او از جمله مردیان
 باشد و مقصود آنست که میان هر دو جمع کند سوال اگر گوی که در هیچ حال یکی ازین
 بر دو راجح تر و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده توی و صمیمی باشد
 خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود و خاصه وقت سکر است رجا اولی تر چنانچه بنده ام
 از عالمان میگویم این از آنست که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکت و لا غم ترست

من پس در وقت مرک سگرات رجا اولی ترازانکه دل و او درین وقت شکسته است بسبب
 ترس گناهان که در حالت صحت کرده است **سوال** اگر گوی کنه در گمان نیک بردن
 بخدای تعالی اخبار و اوست **جواب** بدانکه یکی از گمان نیک بردن خدرا کردن از
 معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از عقاب او و جهد کردن در طاعت او
 و بدانکه اینجا صحت است بزرگ و نکته است باریک که بیشتر مردمان
 در آن غلط میکنند و آن فرق کردن است میان رجا و تمنای رجا بر اصل باشد و تمنی بل
 اصل تلاش آنکه هر که زراعت کند و زحمت میندیش بگوید که رسیدم که ما را ازین عشت
 صد پیمان حاصل شود این آرزو رجا است و دیگری باشد که زراعت نکند و همه وقت
 بخسید و همه سال غافل ماند چون وقت درودن آید بگوید که اسید میدارم که مراد صد پیمان
 حاصل شود و او را گویند از کجا ترا این آرزو حاصل شود این تمنای باشد بی اصل همچنین
 بنده چون جهد کند و عبادت خدای تعالی و از معصیت باز ماند و بگوید که اسید میدارم
 که مرا این اندک را خدای تعالی تسبیل کند و این تقصیر تمام گرداند و ثواب عظیم دهد
 و زائل عفو کند این آرزو رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد و معصیتها
 از تکاب کند و چشم خدای تعالی پاک ندارد و برضای او التفات نکند و بوعده وعید او پورا
 نکند پس بگوید که اسید میدارم از خدای تعالی بهشت و نجات از دوزخ این تمنای باشد بل
 اصل که در آن حاصل نیست و از جهل خود آنرا رجا و حسن ظن نام کرده است و این
 خطا و ضلالت است میگویم که سوید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی
 علیه و سلم که گفت عاقل کسی است که بالنفس خود حساب کند و برای مرک عمل نیکو کند و حجت
 کسی است که پیروی نفس کند و از خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین سعی حسن بصیری جمیع
 حیل گرفته است که قومی را تمنای مغفرت از عمل کردن باز داشت تا از دنیا بگذرد و اندیشان را
 حسنه بنویسند گفتند که ما ظن نیک داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیکو بودی

به عمل مشغول شدیدی چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ اللَّيْلِي
 ظَنُّكُمْ بَرْتَبِكُمْ أَنتُمْ وَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی شما به پروردگار خود گمان
 برده بودید در دنیا آن گمان شما را بطلان کرد پس شتید شما از زبان کاران جعفر صبیحی میگویی که با
 میسر و عابد را دیدم پیلو دایش از غایت مجاهده بیرون آمد که چشم که چندین مجاهده چرایی که
 رحمت خدای تعالی فرستاد در چشم شد و گفت چه دیدی از من که آن دلیل بر
 نوسیدی باشد قوله تعالی إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَبَرُ نَبِيٍّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ **رحمت**
 خدای تعالی نزدیک نیکو کار است جعفر گفت که این سخن او مرا بکریا نید پس نیکو
 فهم کن این نکته را و از خواب غفلت بیدار شو و الله الموفق **فصل حاصل**
 جمله کار آنکه چون فراخی رحمت خدای تعالی یاد کردی بعد از آنکه تا از جمله است
 مرحومه هستی پس غایت فضل و کمال او ذکر کردی و عنوان کتاب او که سوسه
 تو فرستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی پس بسیاری نعمتها که او ترا
 داده است بی شفیعی دیدی و از جانب دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی
 پس غضب او که اسمانها و زمین ها طاقش ندارند دیدی پس غایت غفلت
 و بسیاری گناهان خود دیدی پس خطر سعاده و عذاب دیدی این همه ترا بخوبی
 در جا آورده و راه هدایت سلوک کردی و از هر دو جانب هلاک این شدی یعنی از من و این شراب
 مزروع خوشگوار خوردی و از برودت و رطوبت و حرارت و خوف صرف خلاص یافتی و
 بمقصود رسیدی و از علقین سالم گذشتی و یافتی نفس خود را چست شده برای طاعت گذرانند
 در خدمت شب روز بی فوری و غفلتی از خاصه بیک بار خلا یافتی و از جهل و احمقیا خواص عباد شد
 و این عقیده با خطر را پس گذشتی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم **قسم قواح و قواح**
 عجیب کنند را گویند پس این تو باو ای در بهنگاه داشتن خود و چیزی که منصف و بیطل است و
 ایم که آن دو خیریت کی ریاده و هم محجب اما ریاده آنکه اجتناب از ریاده واجب است بسبب

در چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریائی قبول افتد و بدان ثواب بسیار
 حاصل شود و الا بر تور کند و از جمیع ثواب و یا از بعضی محروم بمانی چنانکه روایت کرده
 اند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من توانگر ترین تو آنکه از شرک یعنی
 هر که عمل کند و در آن کسی را جز من شرک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای
 من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی هر بنده را گوید وقتی که بنده در خواست ثواب
 عمل کند در مجلسها ترا بجای بلند نشاندند ترا در دنیا مهتری دادند و نه چیز ما بدست تو
 از آن فروختند سبب دوم که موجب جناب از ریاست است که در ریاضت سخت
 و ضرر عظیم است بگویم که بعضی از خطر ریاست است که در ریاضت و فضیلت است و در
 امان و نصیحت یکی فضیلت سرست و آن ملاست است پیش ملائکه چنانکه روایت کرده اند
 که ملائکه عمل بنده بالا برند خدای تعالی گوید که برید و در جبین اندازید که مقصود او ازین عمل
 من نبوده ام پس فضیلت شود و دوم فضیلت علانیت است و آن روز قیامت است پیش
 همه خلایق چنانکه روایت است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت مرا ی را بر دوز
 قیامت چهار نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زبانکار سعی تو باطل شد و جبهه
 بیا درفت که امروز ترا نصیبی نیست طلب کن اجزا از کسی که عمل برای او کردی و روایت
 کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلایق بشنوند کجا اندا ناکه مردان را می
 پرستیدند بر خیزند و اجزای خود را ایشان بگیرند که من قبول نکنم عملی را که با چیزی آمیخته
 باشد و اما دو مصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود چنانچه حواله الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود که بهشت سخن گفت که من حسد امم بر بخیل و مرا ی و این حدیث را
 در معنی است یکی آنکه مراد از بخیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
 بخیل کرده باشد و مراد از مرا ی آن باشد که به ایمان و تمسک
 بر آکرده باشد و این قول ضعیف است و سنن دوم آنکه نفسش خود

را از ریاضت پاک نکرده باشد پس چنین کس را بیم زوال ایمان باشد پس در کفر فرو
 آید و بهشت او را از دست رود و صحبت دوم دخول نارست از آنکه ابوهریره روایت کرده
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت اول مردی را بیاورند که قرآن خوانده
 باشد و مردی را بیاورند که در راه خدای تعالی کشته شده است و مردی را بیاورند که
 مال بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرچ کرده است پس خدای تعالی گوید من خواننده
 قرآن را ترا آنکه تو ختم آنچه بر رسول خود صلی الله علیه و سلم فرو فرستادم گویدی یا رب خدا
 تعالی گوید چه کردی در آنچه دانستی گویدی یا رب شب و روز خواندم برای تو خدای تعالی
 گوید دروغ میگوی مالا که گویند دروغ میگوی یا رب خدا که میگوید فلان قرآن خوانده است
 و آن خود گفتند پس صاحب مال را بیاورند خدای تعالی گوید نه آنکه بر تو نیست فرخ کرده بودم
 و کسی محتاج نکرده اندیدم گویدی یا رب خدای تعالی گوید چه کردی در آنچه ترا دانیدم گویدی یا رب
 صله رحم بچا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگوی و ملائکه گویند دروغ
 میگوی خدای تعالی گوید بلک مقصود تو این بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند
 پس آنرا بیاورند که در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی گویدی
 یا رب مرا جدا کردن فرمودی و در راه تو جدا کردم تا کشته شدم خدای تعالی گوید
 دروغ میگوی ملائکه گویند دروغ میگوی خدای تعالی گوید بلک مقصود تو این بود
 که گویند فلان دلیر است و آن خود گفتند و این همه کس را بروی اینها کشیده بدلت و
 خواری در دوزخ اندازد ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اینچار سید دست برداروی سن زد و گفت ای بربره ایشانند
 از خلق خدای تعالی که اول آتش و دوزخ بدیشان بفرود زند این عباس رضی الله
 عنه گفت که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که دوزخ و آله و دوزخ از این بافریاد
 کنند گفتند یا رسول الله و دوزخ چگونه است از گری آتش که ایشان عذاب خواهند کرد سوال اگر گوی

که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر اینها در عمل **جواب** باینکه اخلاص
 نزدیک علمای ما دو اخلاص است یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص
 عمل ارادت قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او و باعث برین
 اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع آخرت است بر عمل خیر و
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را از اخلاص پرسیدند فرمود اخلاص آنست که بگویی و
 پروردگار من خدای است عزوجل پس چنانچه فرموده است بران راست باشی
 بهواد نفس خود را نه پرستی و عبادت کنی اگر پروردگار خود را و در عبادت مستقیم باشی
 چنانکه فرموده شده و این اشارت است به قطع کردن از هر چه بخیر خدای تعالی است
 اینست اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و ان اراده نفع دنیا است بعمل آخرت و
 آن بر دو نوع است ریا محض است و ریا بی تخلیط ریا محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد
 لا غیر ریا بی تخلیط آنست که اراده بر دو باشد نفع دنیا و آخرت اینست حد اخلاص ریا
 اما تاثیر این ما در عمل باینکه اخلاص در عمل فعل را سبب قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر
 فعل را مقبول و او را لاجرم گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آورد عمل را از آنکه
 او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل وعده کرده اند و نزدیک بعضی
 علما از عارف ریا محض نباشد اگر چه مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی عمل ممکن است
 که از عارف ریا محض نباشد و او مبطل نصف اصناف است و ریا بی تخلیط مبطل ربع
 اصناف و نزدیک علما را صحیح نیست که از عارف ریا بی محض نباشد باید کردن آخرت و
 لیکن با سهو افتد و متعارف آنست که اثر ریا رفع قبول و نقصان در ثواب است و مقتدریت بر نصف
 و ربع و شرح این سائل در آنست در کتاب احیاء العلوم و در کتاب اسرار سعادت این استقصا
 گفته ایم **سوال** اگر گویی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص واجب است **جواب**
 باینکه اعمال نزدیک بعضی علماء است که اندکی آنست که در هر دو اخلاص باشد و آن عبادت ظاهری است

وقتی نیست که در هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصل و قسمی آنست که در دو
 اخلاص طلب اجر افتد و اخلاص علوی آن سباحتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است در حدیث
 علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کند از عبادات اصلی در آن اخلاص عمل
 باشد پس برین قول در اکثر عبادات باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر مشایخ کرامیه
 گفته اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد و اگر بجز خدای تعالی کسی بر آن مطلع نیست
 پس در آن ریاستها مذکور و لا جرم به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمت الله که چون
 مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز ریا باشد مگر یوم و در وقت
 که در بیشتر از عبادات باطن بر دو اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است
 بر دو اخلاص وقت شروع اما سباحت که برای قوام گیرند در دو اخلاص طلب اجر باشد و اخلاص
 عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که بنفس خویش قرب باشد بلکه آنی است برای قربت
 سوال اگر گوی که این موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل جواب بدانکه
 اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لا محاله و از و متاخر نباشد و اما اخلاص طلب اجر
 سب باشد که از عمل متاخر باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که
 چون فارغ شد به اخلاص یا بر ریا کار تمام شد و تدارک ممکن نیست و نزدیک عالمیان
 که از مشایخ کرامیه بودند ما دام منفعتی که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص
 در آن عمل ممکن است چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد و بعضی علماء گفته اند که در بعضی
 اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنده
 فرضیه یا به امر خدای تعالی کرده است پس در نفس الرض از دو اسب فضل
 باشد و اما نفل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند از وی حتی آنچه تکلیف
 کرده است بنفس خود من بیکرم که درین سائل فایده است و آن آنست که هر که ریا می
 کند و یا ترک اخلاص کند در عملی تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که گفتم و ما از نقل

می‌آید مردمان دین و قائل آن بود که راه بر بستن در کار عبادت آسان شود اگر کسی
 قول علت خود را دوانیابد در قول دیگر یا بدینگونه فهم کن این را سوال اگر گوی که هر عملی
 محتاج است به اخلاص علی‌ه و یا نه **جواب** بدانکه دین خلاف کرده اند بعضی گفته
 اند و ابا باشد که اخلاص متنازل شود و مرحله عبادت را پس عملی که در ارکان بست مثل وضو
 و نماز و سینه است و دین بایک اخلاص از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است از آنکه
 صلاح و فساد سوال اگر گوی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع از
 ایشان نباشد ولیکن مراد نیادی باشد از خدای تعالی آن نیز ریاضت یا نه **جواب**
 بدانکه این محقق ریاضت علی‌ه گفته اند رحمة الله علیه که اعتبار در ریاضت مراد راست نیست
 بلکه مراد طلب پس چون مراد تو از عمل خیر تقوی و نیاید باشد تلقین بدست خواه از خدا
 تقوی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب خود میفرماید **مَنْ كَانَ**
يُحِبُّ يَدَّ حَرْثِ الدُّنْيَا لَتَوْفِّقْهُ اللَّهُ مَشْهُاءَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ تَصْيِيبٍ یعنی هر که مراد او
 کشت زراعت دنیا باشد بدینسان و مراد از آن دنیا شد مراد او در آخرت بهره پس لفظ ریاضت تقوی
 خود از سستی رویت مقبض نیست و آنکه این اراده فاسد را نام ریاضت کرده اند بدان سبب است
 که بیشتر از قتل مردمان رویت ایشان اقامه نیکو فهم کن این را سوال اگر گوی که آن نیایا عبادت
 کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت
 شود هم ریاضت یا نه **جواب** بدانکه مستعین شدن از مردمان در بسیاری حال مجاب
 نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر
 مراد او این باشد ریاضت و همچنین هر چه متعلق بکار آخرت دارد و خواستن آن بعل خیر ریاضت
 و همچنین اگر مراد از آن باشد که تر از مردمان تعظیم کنند و دوست دارند و مراد تو از این باید بدست
 حق باشد و نه علم و بر این تحقیق مردمان بر عبادت این هم ریاضت باشد اما اگر مقصود تو شرف نفس تو باشد یا
 دنیا آن ریاضت بدانکه من از بعضی مشایخ خویش پرسیدم که او لیا را نام درست بود و آنچه خوانده اند مراد

ایشان از خواندن این سوره آنگاه بود که خدای تعالی از ایشان سختی دفع کند و چیز از دنیا برده
ایشان فراخ کرده اند پس چگونه روا باشد که متلع دنیا به عمل خیر بخوابد مرا خواب گفت که
مرا ایشان آن بود که خدای تعالی ایشان را قناعت و هدایتی که بدان عبادت خوانند کرد
و علم خوانند و این از جمله اراده خیرست نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار
سختی رزق از جمله سیرتهای سلفست و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی الله علیه
و آله و صحابه رضی الله تعالی عنهم دارد دست تار وایت کرده اند که این سوره را از چو
عتاب کردند در کار فرزندان او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که علما و شیخ سلف
رحمه الله علیهم خوانده اند از اینجا است و الا بعد الله به سختی و تشنگی مای دنیا ایشان با
التفات نیست بلکه این طائفه کسانی اند که سختی و تشنگی مای دنیا را خفیت دارند
و از خدای تعالی منت الحارند اگر چیزی از دنیا برای ایشان فراخ شود بترسند و ناخوش
شوند و آن را از خدای تعالی استند راجع دانند قول ایشان آنست که اگر سنگی سرمایه است
دنیا می نهد ب اهل تصوف برین است و مذہب بن و مذہب شیخان بن نیز همین است
و جمله سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متاخرین را اعتبار نیست و ما که اینجا فیض
و ذکر کردیم بسبب آن بود که نباید که مخالفی بر مقصود این قوم سطح نشود درین غلط کند و یا
مبتدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد در غلط افتد به آنکه گوید چگونه لائق باشد
ای خیال بجال اهل زهد و تقوی و ارباب صبر و ریاضت بدانکه این چیز نیست ما خود از منت
و نیز مقصود حصول قناعت و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود سره و شهوت است
و یا آنکه آمدن از تحمل سختی و اگر سنگی در پیشتر است که در عقب خواندن این سوره قناعت
در دل پیدای شود و حرص و تشنگی دفع میگردد و دل را از طعام تمسکینی حاصل میشود و بدین
کسی که استخوان کرده باشد قناعت دوم محجب است بدانکه موجب پریریدن از عجب

و در چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم ماند از آنکه عجب کننده
 مخدول است و چون از بنده توفیق منقطع شود بزودی هلاک شود و ازین است که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمودست چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن کنند و هوای که اتباع
 آن کنند و عجب کردن آدمی به نفس خود **سبب دوم** آنکه عجب منصفه عمل صالح است
 و ازین است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد
 بپیر آئیده است و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است و چون مقصود فائده همین باشد
 عبادت است و این خصلت محروم میکند بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از
 عبادت عجب مفید آن عبادت است پس واجبست خدا کردن از چنین خصلتی و بعد
 الموفق **سوال** اگر گوی که چیست حقیقت عجب و معنی آن چیست تاثیر و حکم آن
جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل صالح است و تفصیل آن بزرگ
 علما را ذکر کردن بنده است حاصل شدن شرف عمل فصاحت به چیزی جز خدائی تعالی یا
 برودان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب شلث باشد و آن آنست که عمل صالح را
 ازین سه چیز دانند نقص و خلط و دشتی دیگر و دشتی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
 از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را از یکی و ضد عجب ذکر
 سنت است و آن آنست که بدان که حصول عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است که او را
 شرف کرده اند و ثواب و اجر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر سنت فرض است و وقت
 از او اعمی و خطرات عجب و ثقل است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب عمل صالح بعضی عمل گفته اند که
 آنکه عجب کند عمل واجب شود و اگر پیش از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند و این است اختیار
 محصایر از شلایح که اید و ضبط شدن عمل نزدیک و آنست که بکلی در آن توانی باز و در قول غیر ضبط
 شدن رفتن از صاف است نه رفتن کل **سوال** اگر گوی که چگونه پیشیده شود بر بنده عارف تا نداند که
 توفیق عمل صالح از خدای تعالی است **جواب** بدانکه اینجا نکته است لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان در عجب

سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال و ایشان معتزله اند و قدریه اند و کسانی که مرخلدی
 برخویش در فعل منتی نمی بینند و عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن سبب است
 که بر ایشان ستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکرست اند در همه حال ایشان تنهال
 استقامت و ایشان را در هیچ عملی عجبی نیست و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی با
 کرامت کرده و صنف سوم مخلطان اند و ایشان عامه اهل سنت و جماعت اند و وقتی بیدار شوند
 دست خدای تعالی را نیاورند و وقتی دیگر غافل شوند و عجب کنند و آن سبب غفلت عارضی باشد
 وستی و راجتهاد و نقصان در بصیرت **سوال** اگر گوی که چیست حال قدریه و معتزله
 در انحال ایشان **جواب** بدانکه درین اختلافت بعضی گفته اند که سببه اعمال ایشان حبط
 است بسبب اعتقاد ایشان و بعضی گفته اند که هیچ عملی اعتقاد ایشان را حبط نشود و از ایشان
 تا مخصوص نباشد هر عملی عجبی چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی مخصوص
 باشد بذكرست **سوال** اگر گوی که خبر یا و عجب دیگر قادی است در عمل یا **جواب**
 بدانکه خبر این دو قوادح بسیار است ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم سبب آنکه اصل
 و مدار کار بر اینهاست بعضی شایخ گفته اند که بر بنده واجبست که عمل را از دو چیز نگاهدارد اتفاق
 و بریا و تحلیط و من و اذی و ندامت و عجب و حسرت و تهاون و خوف ملاست
 مردمان و شیخ من این خصیصه را ضدی گفته است که ضد اتفاق اخلاص است و ضد
 بریا اطلاق طلب اجبر است و ضد تحلیط تفرید عمل است و ضد من تسلیم عمل است بحد
 عز و جل و ضد اذی نکاب داشتن عمل است و ضد ندامت ثابت داشتن نفس است و ضد
 عجب ذکرست است و ضد حسرت نصیحت داشتن خیرست و ضد تهاون
 تقطیع داشتن توفیق است و ضد خوف ملاست مردمان ترس است از خدای تعالی بدانکه
 اتفاق عمل را حبط کند و یا عمل را در کند و من و اذی صدقه را حبط کند بکلی در حال فرودیک بعضی
 شایخ من و اذی حبط کند اصناف را و ندامت حبط کند عمل را بر قبول بهر شایخ و عجب اصناف عمل بر و

حسرت و تهاون و خوف طاعت عمل بیک کند و گرائی او ببرد و میگویم که حاصل قبول و رد و باز
 میگردد و نوعی از تعظیم و استخفاف و ضبط کردن باطل کردن نقضهای است که آن به فعل باشد و این
 باطل گردانیدن وقتی به البطل ثواب باشد و وقتی به البطل تضعیف و ثواب منقضي است که فعل
 بعینه منقضي است تضعیف زیادت است برین و گرائی فعل زیادتی است که بقیرنه احوال
 در فعل حاصل آید چنانچه احسان کردن در حق یکی از اهل خبر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن
 در حق پیا سبزی از پیغمبران و در شیر نیز گرائی است ولیکن تضعیف نباشد اینست تهذیب
 و خلاصه آنچه در غنیمت تحقیق کرده ام نیکو فهم کن این را و الله لوفق **فصل** بر ثواب و قطع این عقبه
 به جهد تام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب طاعت همه عقبات را برید و
 شکل این همه ششستبار کرد تا در البصاعت عبادت حاصل شد و خوفیت بر عبادت مگر
 ازین عقبه پس حذر کردن ازین واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قاعده اصول
 را اما ریا یا دکن در آن چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است **اللَّهُ الَّذِي**
خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَنْزَارُ مِنْهُنَّ لِيُخَلِّقَ أَكْثَرًا اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَاللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْأَحْطَابَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی خدای تعالی که بیافریدست
 آسمان هفتاد و زمین را مثل آن سیر و دمار و میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در ایشان
 تا بداند که خدای تعالی هر چه چیز قادر است گویای فرماید که من آسمان ها و زمین ها را و آنچه در میان
 اینهاست بیافریده ایم یا چندین عجایب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده ام تا بدانی که من قادر
 عالم و خود و رکعت نماز یا چندین محبوب و تقاصیر میگذاری و بنظر من و علم من و دشمنای من
 شک من کفایت نیکی و میخوای که عمل ترا خلق بداند تا ترا مدح کنند این را و باشد هیچ عاقل این را بپرسند و
اصل دوم هر که را جوهری باشد نفیس می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار بستاند پس آن بخل
 بفروشد آنکه این زیانی عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم بهمتی و تصور علم در کاکت
 عقل می بینیم بر چند بنده را از مدح خلق و حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه در از رضای ب

العالمین دنیا و ثواب و شکر و حاصل شود کمتر از غلغلی است به نسبت هزار هزار دینار ملک به
 نسبت تمام دنیا پس آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندین کرامات عزیز و شریف بدین کار را
 حقیر دنیاوی از خویش فوت کند و اگر البته ازین همت خیس هم چاره نباشد ترا هم باید که از
 عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او پیدا بد ملک همین خدای را بطلب تا هر دو سرای
 ترا بدادند از آنکه او هر دو را مالک است چنانکه گفت صَنَعَ كَمَا يُرِيدُ كَمَا يَبْلُغُ لَدُنَّا فَعِنْدَ اللَّهِ
 كِتَابُ لَدُنْ نَبِيٍّ لَا خَيْرَ فِيهِ يَعْنِي هَرُكَ ثَوَابِ دُنْيَا سِوَا هِدَاسِ نَزْدِيكَ خُدَا ثَوَابِ نِيَا وَخَيْرِ
 هر دو و رسول الله صلی الله علیه و آله هم فرمود که خدای تعالی بعمل آخرت دنیا بد و لیکن بعد دنیا
 آخرت ندهد پس اگر نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرود کنی دنیا و آخرت ترا هر دو
 حاصل آید و اگر همین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت شود و بماند که دنیا هم نیاید و اگر بماند
 خود بر تو باقی نماند پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم** آنکه بدانی که میخواهی
 که برای او عمل میکنی در رضای او میطلبی اگر بداند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و پس چگونه
 عمل کند عاقل برای کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را دشمن گیرد
 پس عمل گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل کنی و رضای او طلبی
 ترا دوست گیرد و از همیشه تنگنی گردانند این اصل است مفید برای کسی که فهم کند **اصل**
 چهارم آنکه کسی را که چیزی حاصل شود می تواند که بواسطه آن چیز رضای ملک عظیم در دنیا
 حاصل کند پس اگر ترکان گیسو و دیو سلطان چنین طلب رضای
 کنای خیس کنند و آن دلیل بر ذنابت و حماقت او باشد و او را گویند
 چه حاجت داشتی که رضای کنای می طلبی با امکان قدرت بر طلبیدن
 رضای ملک پس از تو هر دو خوشنودی فوت شد ازین سو مانده عاقلان
 سو مانده این است حال مرگ از آنکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر
 ضعیف و اذیت در بهشت بر حاصل کردن رضای پروردگار رهبانان

و اگر البته نتوان که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق توانست که ارادت خود را مجرب کنی
 و همین رضای خدای تعالی طلب تا رضای مردمان نیز ترا حاصل آید ازانکه همه دلها
 بدست اوست چنانکه خواهد برگرداند حسن بصری رحمه الله علیه گفت که مردی سوگند خورد و
 گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان مشهور کردم پس اول کسی که در سجده
 درآمدی او بودی و آخر کسی که از سجده بیرون آمدی او بودی و هرگز ندیدی کسی او را مگر
 ایستاده و بنهار چپین برفت ماه یازده و درین مدت بر خطائش که گذشته کشتی کاین مژگی چنان
 میزدی چنین گفت پس بخویشتن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای خدا
 تعالی کبستم بی آنکه بر علی که سبک و چیزی بیفزاید بجز اگر دانیدن نیت چنان شد که بهر
 طائفه که گذشته کشتی کشتی رحمت باد بر فلان که بخیزی مشغول است چون حسن رحمه الله علیه
 این حکایت تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ
 لَهُمُ اللّٰهُ ثَوَابًا عَظِیْمًا آن کسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان را خدا
 تعالی دوست گیرد و در دلهای سوسنان نیز دوست گرداند اما **عجب شوق** که
 در آن سه اصل است **اصل اول** عمل بنده را نیتش و مقصدی که باشد
 ازان باشد که خدای تعالی انرا قبول کند و بدان اراضی شود و نیتش که مزد و پاداش نگذارد
 به و در دم و پاس بان همه شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و پنچین جمله در باب صناعت
 و حرفت بر یکی کار خود ها کند شب در روز قیمت عمل ایشان در نهایی معده دوده باشد پس
 اگر فعل خود را صرف برای خدای تعالی کنی و برای او مثلاً روزه داری میگوید الله آتو فی
 الصَّلٰوةِ اَجْرَهُمْ یعنی ما بهیم صابران را اجر حساب داین آن روزی است که قیمت
 او دو درهم بود با تخیل رنج بسیار و با آنکه نان با دانه و شبانگه خورده
 چنین قیمتی او را پیدا شد و اگر شبی بخیزی و آن اعمال برای خدای تعالی کنی گویند غلام
 نَفْسٍ مَّا اَخْفٰی لَهُمْ مِنْ قُرْءَانٍ جَزَاءٍ جَا کَاثِرًا یَعْلَمُونَ یعنی ندانند هیچ نفسی که

نفسی

من چه پنهان داشته‌ام برای ایشان از خلکی چشم جزای آنچه عمل کرده اند پس این بیان
 شب است که اگر کار دیگر میکردی قیمت او دانه یک یا دو درم بودی که مرا و این چنین قدر
 و قیمت پیدا شد بلکه در ساعتی اگر از آن شب یار و دوست غایب بگذارد
 بلکه در ساعتی از آن بگوید لا اله الا الله خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ
 ذَكَرٍ اَوْ اَنْتَنَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالُوا لَيْكَ يَكْذِبُونَ الْحَجَّةُ تُؤْتَرُونَ مِنْهُ فَهِيَ كَالْبَحْرِ مِمَّا
 یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن و او مسلمان است ایشان در این در بهشت در روزی
 داده شوند در بهشت بی حساب این یک ساعت بود از ساعات تو و نفسی بود از انقباض تو که
 از آنزد یک اهل دنیا قدری وقتی نیست و نه نزدیک تو و مثل این چندین ساعتها را در آن
 ضائع کرده پس بدان قدر ساعات و انقباض خود را و قیمت او بیفزای پس واجب است
 در عاقل را که حقارت عمل خود بداند و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند و
 چه کمالات از کردن عمل بر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که قبول خدای را شاید که بهم به
 اصل خود بازگرد و قیمتش به پنج باز آید مثال او خوشه باشد از انگور و یا دسته باشد از ریخ
 و قیمتش در بازار یک دانه باشد و اگر آن را بوجه بدیه بیادشایی بدی و آنرا قبول کند
 با باشد که هزار دینار در عوض آن بخرند و اگر در حضرت او قبول نیفتد و آنرا رد کند هم
 بدان قیمت خنسی خود باز آید هم چنین کار عبادت است پس بیدار شو فهم کن **اصول دوم**
 آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام و یا لباس و یا درم شب روز
 او را به انواع خدمت فرماید و با خواری و لذت و او بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن و
 اماس گیرد چون سوار شود در کباب وی پیاده و دود بسا باشد که بادشمن او جنگ کند و
 و خود را بکشد چنین خدمت و مشقت و مذلت و مضرت همه بجهت
 آن منفعت حقیر فانی است که آن از روی حقیقت هم از خدای است غفل پس
 خدای تعالی است که ترا بیا فرید پس تراه بفرید پس مرا نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی

داده و نقی عطا فرموده چنانکه هیچ کس نمی گزید آن نزد خود رکعت نماز با چندین عیوب و نقی
 گذاردی با چندین ثوابی که گزرا خواهد داد آنرا بزرگ پنداری و بران عجب کنی این کا عاقل
 باشد اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امارا خدمت
 فرمایند پیش او اولیا و حکما بایستند و مغللا و علمای پیش سپ دی بدوند و چون آن پادشاه
 مرید از روی او با و همقانی را بگوید بسبب مرحمتی که در باب او دارد که برابر این ملوک رسالات
 و اکامه و افاضل بایستد و بسوی خدمت پر عیب او چشم رضا نگردد پس اگر این مردمان
 خدمت پر عیب بر ملک منت بهند هر اینکه گویند که این دیوانه است چون این مقرر شد
 بدانکه خدای تعالی با دشاهی است که آسمانها و زمین را و آنچه درینهاست او تسبیح میگویند
 و از جمله خدام او جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و کرد بیان درو
 حانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی و مَا یَعْلَمُ جُودُكَ يَا كَافُ الْكَافِ
 پس بعد از ایشان از جمله خدام او آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم بهترین عالمیان و جمیع انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اند با مراتب بلند و مناقب
 عزیز و شریف و مقامات کریم و عبادات عظیم و پس ایشان علماء و ائمه دیندار و زما و
 با دلبای پاک و عبادت الهی خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان دنیا
 و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال تملک حاکم است که او را عبادت
 کنی و بران و در رکعت نماز پر عیب که خواهی گزار و چندان ثواب و عده که هست
 و با این همه بدان و در رکعت عجب کنی و آن را کاردی وانی چه تنه بنده باشی و چه
 محال شخصی باشی مَا لِلَّهِ الْمُسْتَعَانُ وَ اَلَيْهِ الْمُسْتَكِنُ مِنْ هَذِهِ نَفْسِي الْحَقَّاهِلِيَّةِ
 وَ عَلَيْنَا التَّكْلَانُ فصل تشیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه بزرگ چون
 اجازت کند به آوردن همه پیا پیا از خویش از جواهر و نفایس و اسباب اگر قبالی یکدسته ترب یا و تنافلی
 یک خوشه انگور که بهای او انکی یا صبه است حضرت آن پادشاه در دوزخ طمعی کان و خفا شود این طمعی که در دوزخ

این بدیه را قبول کند و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعتی نفیس فرماید تا کلیان از روغایت
 فصل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک منت نهند و بدان دسته ترب یا خوشنما گویند و عجب
 او را بگویند که این مجنونست بی عقل پس اکنون چون شبی بر خیزی در کتبی چند بگذرانی در آن
 ساعت فکر کن که چند کس در بر و بحر و شهر و دویا با نه از صد یقان و خاکنان و شتاقان
 مستقران نخواستند و بر در خدای تعالی بعبادت ایستاده بانفسهای ترسان و دلبهای بران
 چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه در آن بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نما
 لائق حضرت این ملک معظم نباشد و شیخ سن گفته است رحمة الله علیه پیرای غافل بزرگ ناری
 سوی خدای تعالی فرستاده که خوا پنجه سوئی یکی از تو بکران فرستی و ابو بکر در اقی رحمة الله علیه
 که چون سن از نماز فارغ شوم مرا شرم محنت تر از آن زن آید که او از نماز فارغ شده باشد
 فصل بیگویم که بعد از این جمله بیدار شوی مرد از خواب غفلت خود درین عقبه والا از جمله زیان
 کاران باشی که این عقبه دشوار است و فرنج است و صعب است و زیانکارترین عقبات که تر از این
 راه پیش آید اینست از آنکه فاعله جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
 سلامت ماندی سودا کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو بباطالت گذشته پس
 ازین بدانکه درین عقبه است خیر جمع شده است که آن سبب دشواری است اول آنکه کار
 باریک است و دوم آنکه زیانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار از آن است که
 جانهای ریاد عجب در آنها بنایت دقیق و پنهان است هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود
 بران مگر عالمی دانا و بصیرت در کار دین و بیدار دل و احتراز کننده چون چنین است چگونه
 مطلع شود و بر و جاهل غافل یکی از علما افشاید و مرا حکایت کرد در عطا و سلسله
 علیه جامه یافت و در بافتن آن بقدر امکان احتیاط کرد پس در بازار برد چون
 بر هزار عرض کرد و بازار را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب است عطا کرد
 و بسیار بگریست چنانکه بازار پشیمان شد و به محذرت پیش آمد و گفت که بهای این هر چه مطلوب

تست بستان عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میبری من این صفت را
نیکو دانم و نقد را امکان درین جامه احتیاط کرده ام تا درین بیخ صبی نباشد چون
بر کسی عرض کردم که عیبهام را نابود چندین عیب در وی پیدا کرد که من از داخل
بودم پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی فردا چندین عیب
و نقصان در وی پیدا شود که امروز از آن ما غافلیم و یکی از صلی گفته است رحمت الله علیه بر کسی
بوقت سحر بالای بام که نزدیک شایع عام بود سوره طه میخواند چون تمام کرد مردم از خواب
شدند شخصی را دیدم که از آسمان فرو آمده و در دست او کاغذی پیش من از
کتاب او دیدم که سوره طه نوشته است و در زیر هر کلمه ده حبه شنبه گشته که نزدیک
کلمه گفتم و الله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست آن شخص گفت
راست میگویی خوانده و مانیر ثواب آن ثبت بودیم ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش
که آنرا حکم کنید پس آنرا محو کردیم آن مرد گفت که هم در خواب بگریستم
و گفتم چرا چنین کردید گفت چون بدین کلمه رسیدی مردی در شایع عام میگذاشت
بسبب آواز خود درین کلمه بلند کردی ثواب این کلمه بسیار دردت اما سختی زیان داشت
که ریاء و عجب اقی عظیم اند و در یک لحظه واقع شوند و ب باشند که عبادت نود ساله را باطل
کنند حکایت کرده اند که مردی سفیان ثوری و اصحاب او را همان خوانند پس آن مرد خود
گفت طبقی که در حج اول آورده بودم بسیار بد بک آن طبق که در حج دوم آورده ام بسیار
چون این گفتم سفیان هم سوسی او بیدار و گفت ای سکین دو حج را بد و کلمه باطل کردی
اما خطر عظیم از چهار وجهه است یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عظمت جلال او را
نهایت است دوم مراد را بر تو نعمتهاست بشمار سوم آنکه ترا بدنی است سیویب عیبهای
پنهانی و آلوده بافتهاست بسیار چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود در آن زلالتی با شایع نفس
سوسی دست پس محتاجی بیرون آئی عمل سانی سالم از بدنی سیویب نفسی مائل به شر بر وجهی که

حضرت خدای تعالی را شاید تا جلال و عظمت او و کثرت نعم او بر تو باقی ماند والا فوت
 شود مگر از برخی عظیم که هیچ نفسی بقوت شدن آن سماعت نتواند کرد بلکه باشد که در صحبتی
 افقی که طاقت آن نداری و این واسطه که کاری عظیم است اما جلال و عظمت خدای تعالی
 بشاکی است که ملائیک مقرب شب روز در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند بعضی
 از ایشان از روزافزینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود اند و بعضی در تسبیح
 اند و بعضی در تهلیل اند نه قیام قیام خود تمام کند و نه رکوع رکوع و نه سجود سجود و هیچ تسبیح
 و نه تهلیل تهلیل تا نفع صورت و چون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند اندکنند یکبارگی و گویند
 بِسْمِ اللَّهِ مَا عَبْدُكَ نَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ الْعَالَمِينَ صَلَّوْا
 عَلَيْهِ وَ سَلِّمْ سَلِّمُوا لَهُ لَا أَحْضَى ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ یعنی نتوانم ثنا
 گفتن بر تو چنانچه توستای خویش خود گوی اما نعمت خدای تعالی بجدی است که شمار آن ممکن
 نیست چنانکه گفت وَ إِنْ نَعُدْ وَ نُنِجْهُ اللَّهُ لَا تَخْصُوهَا رِوَايت کرده اند که مردمان را
 بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی و دوم دیوان بدی سوم دیوان نعمتها پس نیکبیا
 برابر نعمتها دارند تا جمیع نیکبیا و بر نقایه نعمتها برود و بدبیا باقی ماند و حکم و ران مر خدا ایراست بر چه
 خواهد بکند اما عیبهای نفس و آفات آن دامن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر
 کرده ایم و کار دشوار آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند و عبادت او
 و او غافل ماند از عیبهای خود با باشد که هیچ یکی ازین تسبیل نیفتد و بسبا
 باشد که سالها زحمت بیند و بیک ساعت همه را باطل کند و بزرگترین خطا ازین
 همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی بنده نظر نکند و او مشغول است بر یاد
 کردن و عبادت ظاهری خود را مر خدا ایرا کرده است و باطن خود را برای خلق پس براند
 او را از در خود و راندنی که باز بخواند از عالمی شنیده ام که حکایت کرد از حسن پسر
 رحمت الله علیه که او را بعد از مرگ و خواب دیدند از حالتش پرسیدند گفت که خدای تعالی

مرا پیش خود بیستایند و گفت حسن یاد میداری آن روز را که در مسجد نماز گزار دس
 چون دیدی که مردبان سوی تومی نگرند نماز بهتر گزارون گرفتگی تا اگر اول نماز تو برای من مخلص
 بنودی امروز از در خود ترا براندازی و یکبار از خود ترا قطع کردی و بسبب باریکلی کار و صعوبت
 خداوندان بصیرت بر خود برسدند و اندک بعضی از ایشان به جمیع عمل خود که مردمان آن را
 دانسته اند اعتبار نکرده اند حکایت کرده از رابعه بصریه رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن
 من ظاهر شود انرا در حساب نگیرم و دیگری گفته است که نیکی بانی خود را چنان پنهان دار که
 پدیدهای خود را پنهان میداری و دیگری گفته است اگر توانی که چیزی بکنی پنهان بکن پس
 ازین چنان مصلحت می بینم که خبری مرویست از رسول الله صلی الله علیه و سلم اینجا ثبت کنم
 روایت کرده اند از ابن سبارک از مردی که آن مرد معاذ را گفت رضی الله عنه بگوش
 من حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا میخوانم
 بسبب شدتی و وقتی که در آن هست معاذ رف گفت میگویم پس بگفت اگر استن
 در از و گفت و اشوقا الی رسول الله و ابی لقا یه پس گفت که وقتی نزدیک
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون حذر
 برستم رسول الله صلی الله علیه و سلم سر سوی آسمان کرد و گفت حمد خدای عزوجل
 که حکم کند در مخلوقات خویش هر چه خود پس گفت یا سعاد گفتتم کثیرا یسئد
 المن سبیلین گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاهداری ترا نفع کند و اگر ضائع کنی
 حجت تو نزد یک خدای تعالی بریده کرد ای معاذ خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها
 یا فرید بهفت فرشته یا فرید و بر هروری اند در نای آسمان یکی را از ایشان
 در بان کرده چون کرامت کاتبین که ایشان رقیب اعمال بندگانش عمل بنده که از آباد
 تمشبک نگاه عبادت کرده باشد به آسمان ببرد چون نور خورشید چون آسمان اول
 رسد بر کردار آن بنده تا بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل

بروی آن بنده باز نیند که من فرشته **غیبت** ام مرا خداوند من فرموده است
 که کسی که مردمان را غیبت کند کفاره عمل او را و راه مده که از تو در گذرد پس اگر اقامت کاتبین
 عمل بنده دیگر بر بندگی غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته که موکل
 است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده باز نیند که مراد او ازین عمل عرض
 دنیاوی بود و مرا فرموده اند که عمل او را مده که او بدین عمل و **نیاطلب** کرده است
 پس اگر اقامت کاتبین عمل بنده دیگر بر بندگی صدقه در روزه و نماز و حج عبادت و صلح حرم و
 فرشتگان تلبه آسمان دوم بر آن عمل ثنا گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته
 آسمان سوم گوید به ایستید و این عمل بر روی وی باز نیند که من فرشته **تکبر** ام او در میان
 مردمان تکبر کردی مراد استودی نیست که عمل او را راه دوم پس عمل بنده دیگر همچون تبار
 در خشتند و تقسیم و تخیل و نماز و حج و عمره بر بند چون به آسمان چهارم رسند فرشته
 آسمان چهارم گوید به ایستید و این عمل بر روی او باز نیند که من فرشته **عجب**
 نگذارم که عمل وی از من در گذرد که او هیچ کاری نکرده است که عجب در میان آوردی
 پس عمل بنده دیگر بر بند چون عروس آریسته که او را چلوه کنند فرشته **آسمان**
 پنجم گوید که این عمل بر روی او باز نیند که من فرشته **مردم** احد
 کردی بر خلق به نیت دی و حسد کردی بر کسی که عمل ناموفق عمل او را راه ندهم که از من
 در گذرد پس عمل بنده دیگر بر بند تا به آسمان **ششم** همچون آفتاب از نماز و روزه
 و حج و عمره و زکوة و بر وی ثنا گویند فرشته آسمان ششم گوید که آن عمل بر روی او باز نیند
 که او بر یکس رحمت **نکر وی** و بر بدادن خلق شادی نمودی من فرشته **حرم** گلام
 ای شایسته کردی در گذرد پس عمل بنده دیگر بر بند تا به آسمان **هفتم** از نماز و روزه و حج
 و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان ششم بایشان موافقت نمود بر آن عمل ثنا گویند و این عمل چون
 آفتاب روشن می درخش چون بسمان هفتم رسند فرشته آسمان هفتم گوید ایستید و این عمل بر روی او باز نیند که

من فرشته جا هم و صاحب این عمل جا و مراد بود نزدیک مردمان نگذارم که این دو
 عمل از من درگذرد که من ماسورم بر آن که بر عمل که خاص برای خدای تعالی نباشد آن را
 راه مده پس عمل بنده دیگر بنده از نماز و روزه و زکوة و حج و عمر و خلق حسن و خاصوشی
 و ذکر خدای تعالی سیرگاه که یحیی بن عمل ملائکه بگذرانند از بهشت آسمان و همه حجابها بریزند
 تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی بایستند و برین بنده بد عمل صاحب گواهی
 دهند خدای تعالی گوید شما نگهبان بودید بر عمل بنده و من نگهبانم بدانچه در دل
 اوست و مراد از این عمل من نموده ام و سیدانم که مراد از این عمل چه بود و بوالهنت
 من که آدمیان را مسرور گردانید و مرا مسرور نتواند کرد و من غیب دادم و بدانچه در واپاست
 مطلع ام پنهان و آشکار سیدانم بر و باد لعنت من و لعنت ملائکه بهشت آسمان و زمین و همه
 هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یارب بر و باد لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان
 سپس سعاد بگریست و نعره زد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ازین چگونه نجات باشد که تو گفتی گفت یا معاذ بن عمرو بن لوی پیغمبر خود کن در یقین معاذ
 گفت تو رسول خدای و من معاذ و چگونه نجات و خلاص باشد گفت ای معاذ
 اگر در عمل تو قصص باشد زبان خود را نگاهدار از غیبت گفتن و بهیسی که در آن سبب تلام
 باشی دیگری را عیب کن و بخوار کردن دیگری خود را عزیز کن و بعمل خود ریا کن و در دنیا
 چنان مشغول شو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان بزرگ بدان که از خیرات
 دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس غش مگو تا مردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند
 و تنای مردمان را بر میان پرده مکن تا سگان و دوزخ ترا پاره کنند گفت یا رسول الله که ملائکه از این خصایص
 را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسانست بر کسی که خدای تعالی بر او آسان کند و بسند است که ترا
 این یک خصصت که مردمان را همان خواهی که خود را و آنچه خود را آنچه مردمان را نخواه چون یک دلیالت مانی آن گوی
 که معاذ بن عمرو این حدیث چندان قرآن بخواند که این حدیث را پس ای مرد و چون این حدیث صبیتم که گذرانده

و لها و تگند و پشت و پهلوا بشنیدی چنگ بجنای خویش زن و به تضرع و زاری ملازم و راو
 باش که ازین کار نجات نیست مگر برحمت او و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او پس بیدار
 شو از خواب غفلت تا ملاک نشوی **فصل** السیاحل چون نیکو نظر کردی و قدر طاعت خدا
 تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل خلق مشاهده کردی پس بدیشان التفات کن و ترک ثنا
 و مدح و تعظیم ایشان گیر که در آن هیچ فائده نیست و چون خست و حقارت و سرعت و
 زوال انیا دیدی بطاعت خود و ضیاع را میخواه و گوی که ای یغیث شای پروردگار عالیا
 بهتر و یا حطام دنیا ی فانی و ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت نعمت ابدی را حاصل
 کنی پس کم همتی کن نه بینی که چون کبوتر بیدار باشد چگونه قیست او زیاده شود پس بلند همتی بلند
 پیری کن و برای خدای تعالی مجروح شو و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ خدای
 تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بطاعت و به دفع کردن موانع و گویی که ای نفس سنت مر
 خدای راست که این همه از لطف و کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بمعل
 خود پس چون مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکر کنی و از خدای خود دستبند
 طبع ترا از التفات کردن به خلق و عجب کردن بمعل خود باز دارد و در محض اخلاص
 بر انگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول حاصل آید پس تامل کن ای سکین و از جمله غافلان بشو
 و چون چنین کردی که گفتیم از جمله مخلصان شدی و سنت مر خدای را دانستی و این عقیده با ترس
 را پس انداختی و از آفتها سلامت ماندی نجات یافتی و الله الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم عقیده هفتم و این عقیده حمد و شکر است بر تو باوای طالب عبادت
 بعد از قطع کردن این عقیقات و تطهیر نفس بقصودات از عبادت سالم از آفات حمد و شکر گفتن مر
 خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب حمد و شکر تو بسبب و چیرست یکی برای اول
 نعمت دوم برای حصول زیادت امداد و امداد نعمت پس بدانکه شکر قیمة نعمتهاست که بدو ابدیم فایم
 ماند و تبرک دی ز اهل شو و خدای تعالی و جل رحمت قوی گفت کفرت یا نعم الله فاذقها الله

از جمله غافلان بشو
 الشکر لله تعالی و جل رحمت قوی گفت کفرت یا نعم الله فاذقها الله

لباس الحجب والحدیث با کاف ایضنعمون یعنی کافر شدند به نعمتهای خدای تعالی
 پس بپوشانید ایشانرا خدای تعالی لباس گرنگی و ترس بسبب کفران ایشان و رسول گفت
 صلوات الله علیه و سلم که نعمت وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت نیست
 از چنانکه شکر قید نعمت است شمر زیادت هم هست خدای تعالی گفت لئن شکرتکم لازیک
 انکم یعنی شکر گوید شمار نعمت زیادتر میشوم و سید حکیم چون بنده را به بندگی که بحق نعمت
 قیام نمودست بند مرا و را بدادن نعمتی دیگر و الا نعمت داده از دوازده تا شکر و کفران نعمت
 سبب تلافی گرداند پس ازین بدانکه نعمت مابود و قسم است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو
 نوع است نعمت نفع و نعمت دفع یعنی دفع است که ترا صلاح و منافع داد و منافع بر دو
 نوع است یکی صورت تمام باسلامت و عافیت الهام تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب لباس
 و کساح و غیران و نعمت دفع است که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع است یکی
 در نفس بدینکه سلامت و هشت تراز جای ماندگی و جمیع آفات و عتبات که در نفس باشند
 دوم دفع کردن مضرتها که از انواع هوا و خلق بتولایق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی
 پری و سبل و هوام و غیران و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت توفیق و نعمت
 نعمت توفیق آنکه داد بتو اول بر اسلام دوم بر سنت سوم بر طاعت و نعمت عصمت
 آنکه عصمت داد ترا اول از کفر و شرک پس از غلات و بدعت پس از سائر معاصی
 و تفصیل این نعمتها اند و شمار تواند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت تبارک
 تعالی و انعم الله لا یحصیها یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدا را بشمار کنید نتوانید پس بدانکه
 دوام این همه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که دهم سخنان رسد متعلق بیک چیز است و آن
 حمد و شکر است پس خصلتی که مرا و را چنین قیمتی باشد و در چنین فایده بود و واجب بود از وی بجز
 حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کمیای عزیز است و الله الموفق سوال اگر گوی که چیست
 حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که

است و شکر قبایلهما الشکر و لکن کفرتم انک عادی لشکر یلک

اسباب

حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از افعال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تقویض است
 پس از افعال باطن باشد و دلیل دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است و شکر مقابل
 کفران است و دلیل دیگر گفته اند که حمد عاشر و بیشر است و شکر خاص و اندک تر است
 چنانکه خدای تعالی گفت *وَلَقِيلُ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ* یعنی اندک اند از بندگان من
 شکر جایارنده پس ثابت شد که بر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد گفتن ثنا است
 بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمه الله علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته
 اند ابن عباس رضی الله عنه گفته است که شکر اطاعت کردن است به حجج و ارجح مبرور و دو کار
 خود را در سر و علانیه و یکی از مشایخ ما گفته است رحمه الله علیه که شکر او کردن طاعتهاست
 در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است در ظاهر و باطن
 و دیگری گفته است که شکر گناه داشتن دل و زبان و حجج ارکان است تا بخیری ازین سه
 چیز نرسد و وجه عصیت کند و فرق میان قول و قول شیخ من آنست که این گناه داشتن
 را معنی داده داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و اما اجتناب پس نیست
 آن اجتناب مگر این که گناهی نماند وقت دو اعمی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل
 باشد که گفته بدان مشغول باشد و از کفران بدان مصوم و شیخ من گفته است که
 شکر تعظیم منعم است بر مقابل نعمت او بحدیکه از جفای منعم و کفران او مانع شود و اگر نه
 بگویم که تعظیم محسن است بر مقابل احسان تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مرئیه
 هم نیکو است و در شکر تفصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام لیکن
 حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن کسی را احسان
 کرده است بسوی او و آن بیاد کردن احسان محسن است و آن حسن حال شاکر است در
 شکوه و وقیم حال کافر است در کفران و گفته من کترین چیز که منعم است به نعمت او آنست که گفت او را
 سبب نصیب او سازد و جفا بهت حال کسی که گفت منعم را صلاح عیال او سازد پس آنچه بر بنده از

گفته با طاعت ظاهر و باطن
 سوره شکر کرد
 باطن است

شکر فریضه است آنست که باشد و در تعظیم خدای تعالی آن مقدار که حاصل شود میان او و
 میان معاصی بحسب یاد کردن نعمتهائی او چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس
 باید که در طاعت نیز جهد و جهد بلیغ نماید و بحدت قیام کند و ادا کند آن نیز از حقوق نعمت است
 اما از نگاهداشت در معاصی چاره نیست و الله الموفق **سوال** اگر گویی که موضع شکر کلام است
جواب بدانکه موضع شکر نعمت های دینی و دنیاویست اما سختیها و مصیبتها در دنیا و
 نفس و اصل و مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نه بعضی گفته اند
 که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت است بلکه صبر واجب است
 اما شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته اند که هیچ شکر دینی و مصیبتی نیست که در مقابل آن خدا
 تعالی را نعمتی نیست پس شکر واجب نشود بدان نعمت مگر متقرب است به مصیبتها نه بر
 نفس مصیبت و آن نعمتها که در مقابل مصیبت است آنست که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
 گفته است مستلما نشدم به بلای مگر آنکه خدای تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی
 آنکه آن بلا در دین نیفتاد و دوم آنکه بلائی از آن سخت تر نیفتاد و سوم آنکه از رضا دادن به آن محروم
 نکرد و چهارم آنکه اسیر ثواب و ارم بر بلائی او به صبر و بعضی دیگر گفته اند که یکی از نعمتها این است که
 بلا با قیام نیست و ثواب او دایم است پس واجبست مر بنده را شکر نعمتها که مقرون به
 بلاست و اولی نزدیک شیخ همین است که بر شد آمد و پناه شکر واجبست از آنکه شد از روی
 حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابل آن در عاقبت ثوابی است که در مقابل آن این شد اند
 باخیر است و کلام نعمت باشد بزرگ تر ازین و این کسی باشد که داردی سخن ترا بنحو که دیا ترا فصد و یا
 هجاست کند بسبب عنتی که در دست و از آن علت خلاص یابی پس شکر نیست که آن خورانیدن
 دارد و بیرون آوردن خون بفضد و هجاست نعمتی است بزرگ اگر چه از روی عودت مکروه است و طبع
 از وی تنفر است و بچگونگی حکم شده اند دنیا به بینی که خدای تعالی فرمودت نفسی آن نکره فی شیئا و یجعل الله فی کل
 شیء خیرا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارد و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده است **سوال** اگر گویی که شکر

افضل است يا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند كه شكر افضل است از آنكه خداى تعالى
گفت **وَلَقَدْ نَعْلَمُ اِنَّكَ عَيْنًا وَّحِيدٌ الشَّاكِرُونَ** يعنى بنده گان شكر گوینده من اندك باشند پس
شاکر آنرا انحصار خاص گردانید و حق تعالى در لوح فوح علیه السلام گفت **اِنَّكَ كَانَتْ عَيْنًا شَاكِرًا**
یعنى لوح بنده من شكر گذار بود و در حق ابراهیم علیه السلام گفت **شَاكِرًا لِّمَا نَعْمَدُ احْتِسَابًا**
یعنى ابراهیم شاکر بود به نعمتها برگزید خداوند تعالى و دلیل دیگر آنكه شكر بهتر است از انعام است و اینها هر گاه
گفته است اگر نعمت دست دهد شكر كنم دوست ترا دان دارم كه بخواهند و صبر كنم و بعضی گفته اند
كه صبر افضل است از آنكه در صبر شقت بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و مرتبه او بلند تر و
خداى تعالى گفته است در لوح ایوب **اِنَّا نَجِدُكَ نَافِلًا صَابِرًا نَقِمُ الْعَبْدَ اِنَّكَ اَكْرَبُ** یعنى باقیم
ما ایوب را صابر نیکو بنده ایست ایوب باز گردنده سجده ای و گفت **اِنَّمَا كُنْتُ مِنَ الصَّابِرِينَ**
اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنى داده شوند صابران مزدی بی حساب و خداى تعالى گفته است
وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنى خداى تعالى دوست دارد صابران را بقسم من كه شكر گویند
به حقیقت نباشد مگر صابر و صبر كننده به حقیقت نباشد مگر شاکر از آنكه شاکر در دار محنت و
خالی نیست از محنتهای كه بران صبر خواهد كرد و صابر خالی نیست از نعمتهایی كه بران شكر خواهد
كرد كه بالا گفته ام كه سختیها به حقیقت نعمت است پس چون صبر كرد بر سختیها گوی كه به حقیقت شكر
گفت و دلیل دیگر آنكه شاکر منع خواهد كرد نفس خود را از كفران و این صبرست بر صبر
و نیز صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شكرست **فصل** به ثواب او ای
مرو بقطع كردن این عقبه اندك سونت بسیار بجد تمام قاتل كن درین دو اصل كي آنكه
نعمت کسی را دهنده كه او قدر داند و قدر نعمت شاکر داند و دلیل برین آنست
كه خداى تعالى حکایت كرد از حال كفار و در كرده است برای ان **أَهْلًا لَا يُؤْمِنُونَ**
عَلَيْهِمْ نِعْمٌ مِّنْ بَيْنِنَا لَئِنْ **اللَّهُ بِأَعْلَمُ بِالشَّاكِرِينَ** یعنى چنان باشد كه این جا بلان
گمان بر ندهد كه نعمت عظیم و منت كرم کسی را دهند كه او را مال بسیار باشد و بزرگ زاد و باشد پس

بگفتند که چیت خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی عظیم داد و ما را اندک جواب
گفت بدین سخن که اَللّٰهُمَّ اِنَّا عَاثِرُكَ بِالْاَشْاَکِ بِرَدِّ قُدْرِ کَلَامِ جَنِّینِ اَسْتَکْسِید
کریم نعمت کسی را بد که قدر او کسی شناسد که بر تن و جان روی بدو آورد و او را بر همه چیز
گزیند و از مشقه‌های که در راه اوست تحمل کند و تنگ نیاید و همیشه بر در او ایستاده شکر
گوید و در علم سابق مباد و که این ضعیفان زحمت ناخواهند و نیست و بشکران قیام خواهند نمود
پس ایشان اولی تر باشند بدین نعمت از شما پس تو انگری مال و جاه شمار راست و
حسب و نسب شمار و در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت خطام و نیار نعمت میدیدید
نه دین حق و معرفت را و همه جهان و مال خود را فدای جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان
خود را می‌کشاند و جانهای خود را در راه ما بدل میکنند و بدان پاک میداند تا بزرگیشان
قدر نعمت ما دانسته اند و استحقاق این نعمت عظیم و سنت کریم شده اند و من میگفتم که ما
همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده است از نعمت این علم یاد
عمل همچنین است یعنی هر یکی را از ایشان یا بی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم گفته اند آن
و چه کند و در تحصیل آن و قیام نایند به شکران و هر که را مینی از نعمت محروم کرده یا بی
مراد را جا بل به بزرگی نعمت و خاف از شکران از آنکه اگر تعظیم علم و عبادت در دل
بازاریان عوام انچنان بودی که در دل علما و متعبدان است بازار را بر علم و عبادت بر
نیکزید ندیده مینی اگر فقیهی باشد که سلسله شکل مانده و در احلی شود و چگونه خوش شود و چنان
پندار که چندین هزار دینار یافت و بسا باشد که در سلسله دینی سال تفکر کند بلکه بسا باشد
که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را بسیار شمر و مولی نگردد و چون معلوم شود
منشی عظیم نعمتی بزرگ داند و خود را بدین تو انگری تو انگری تصور کند بلکه بسا باشد که بازاری یا عقل
کابل را که خود را در غیبت محبت علم همچوادی پندار و مثل این سلسله شکل حل شود و حق آن نماند
باشد که اگر بدو سخن در اندک مینماید و چون بختاید این را کاری بزرگ نه شمارد و همچنین کسی که بخندیت

ای که خدای تعالی
را نعمت دینی
بزرگ داد

خدای تعالی در مقابل نعمت دین کمتر است از پرستش پس همچون ملکی باشد که قدر کارم از امانت
 نداند و همه کراست در پاره نان و استخوان که سوی او اندازی تصور کند و آنکه او را بر تخت نشاند
 یا میان خاک ایستاند نزدیک او برابر باشد پس این بنده تباہ کار چون قدر نعمت ماند است
 و حق کراست مانده است و بدنیای حقیر و لذت خسیس او شغول شد پس نظر کردیم سوی
 وی بنظر سیاست و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم و در حکم جبر و دست
 پس سلب کردیم از او خلعتهای کراستهای خود و بیرون بردیم از او اسب و کوفت خود و دیگران را
 او را از جمیع فضائل و کراستهای خود و بگردانیدیم او را همچون سنگ رانده و شمشیر طانی از
 رحمت و در مانده لغو و بالمدن خطه پس اینجا قناعت کن بشال ملکی که بنده از بنده گان خود
 را کم کند و جانه خاص خود را بسویشاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالا تراز همه
 خادمان و خاجان کند و بفرماید او را بلام لازم بودن بر خود و در موضع دیگر برای او قصری بماند
 با مالک و کثیر گان و غلامان تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملک و مخدوم شده بنشیند
 پس اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خزنده ملک میند که نامی میخورد یا ملکی بایند که
 استخوان نمی خداید پس ترک خدمت ملک گیر و سوی او بنگرد و دست دراز کند و پاره نان از
 خزنده و دربان بستاند یا استخوان از سنگ برآید و آنکه ملک در خیالت او را گوید که این شعله است
 که حق کراست مانده است و قدر اعزاز مانده است این مرد ساقط القدر و عظیم الجمل و بی شرف
 جلوه خلعتها از دستمانید و از ورین برانید این است حال عالم چون بیل کند بسوی دنیا و
 این است حال عالم چون بپرسد هوا کند بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم و عبادت شرف
 گردانید پس بر تو باد ای مرد بجهت کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدای تعالی و
 چون تر نعمت و حمد و ثنای بر تو باد که سوی دنیا التفات نکنی نمی شنوی که خدای تعالی
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبُحَاتِ الْفَافِ وَالْفُفْرِ الْعَظِيمِ
 لَا تَعْلَمُ عَلَى عَيْنِكَ إِلَى مَا شَقَّ مَبْهَ الْأَجْمِ مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنُ

علیه السلام تقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می خواند واجبست بر او که فطر سوی دنیای حقیر
 کند و رغبت نماید که طعام دنیا خدای تعالی بر سه کافران و فرعونیان و ملکان و زندیقان
 و جاهلان و فاسقان که خوارترین خلق اند سیریزد تا سجده بکند در آن خلق شود و از پیغمبران صدیقان
 و عاتقان و عابدان که عزیزترین خلق اند باز سیریزد تا سجده بکند بسا باشد که پاره نان و پاره چای
 نیابند و بدان بر ایشان سنت می نهد چنانچه موسی علیه السلام را گفت اگر خواستی شمار از نبی
 دنیا چندان دادمی که چون فرعون آن را بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجزست و لیکن دنیا را
 از شما و رسیدارم و من با اولیای خود همین کنم و ایشان را از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم
 که شتر بان مشق شتر خویش را از کم شدن نگاهدارد و اینکه من ایشان را دنیا میدهم
 نه بسبب خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا نصیبی کامل کراست
 کنم پس اگر بصبارتی داری درین کار باریک نیکو نظر کن و بر نعمت های خدای تعالی
 حمد و شکر گوی خاصه بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه
 اگر تو در اول آفرینش دنیا آفریده میشدی و شکر نعمت اسلام میگفتی از آن وقت
 تا ابد هم حق آن نگذارد و بگو وایت کرده اند که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمده بود
 بشارت یوسف علیه السلام بد یعقوب گفت بر کدام دین گذشته گفت بر دین
 اسلام یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس اینها را از شکر گفتن بر نعمت اسلام غافل
 نشوی و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر کار را باشد و آیت کرده اند که سفیان
 ثوری علیه الرحمته و الغفران گفته است هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی ب
 کند و فرج من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و فلول و ایشان در روز فرج بشنیدی بقرص خود
 ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تهیست سفیان ثوری رحمه الله و آیه گفتی اللهم سلّمنا و سلّمنا
 کسی در کشتی کوید وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام که گفت پیغمبری از خدای تعالی بفرستید
 از حال بهم با عور و رانند او با چندان آیتها و کرامتها خدای عزوجل گفت چندان نعمتهای

کس اورا آدم کرد و زبهرم شکر من نعلت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی هرگز آن نعمتها از دست
 نکرودی پس بیدار شو ای مرد و از شکر غافل نشو و بقدر اسکان بر نعمتهای شکرگویی تا بلای
 زوال نعمت مبتلا نشوی که در بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است **الف**
فصل حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی نیکو نظر کردی و این عقبات صعب
 بریدی و علمها حاصل کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض رفع کردی
 و بر بواعث ظفر یافتی و از قواح سلامت ماندی بسیار حاصل شد مرثرا از خلعتهای شریف
 و مرتبههای بلند پس تامل کن در آن بقدر عقل خود و شکرگویی بقدر طاقت خود و مشغول کن
 زبان خود را بحد و ثنای او و پر کن دل خود را بعبادت او و بازید باش بقدر اسکان بر نعمت
 او هرگاه که از شکر غافل شوی باز کرد و شکرگویی و گویی ای خداوند کریم چنانکه در ادل فصل
 بی استحقاق تمام گردان بفضل خود غیر استحقاق و باسلاح دست بالا کن و گویی رَبَّنَا
 لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
 أَعْلَمُ هَآبِ ای پروردگار ما میل کنان و لهای مارا بسوی غیر خود بعد از آنکه راه راست
 نمویی بچش مارا از نزدیک خود جستی که تو بخشیده و پیوسته تا نوازل شدن این نعمتها
 خائف باش که خطر بزرگ است حکیمی گفته است که صیبت بخت در عالم پنج چیز است یکی
 زنجوری و در غربت دوم درویشی و در پیری سوم مرگ و جوانی چهارم کوری بعد از بینای
 پنجم فراق بعد از وصال و همچنین در بر نعمتی که خدای تعالی ترا داده است شکر سگویی
 چون این همه کردی از جمله عارفان و عالمان و مایان و طاهران و زاهدان و مجردان
 و قاهران بر نفس و شیطان متقیان و ناصحان و صابران و خائفان خاشعان و متواضعان
 و راضیان و راجیان و مخلصان شدی که لا خول و لا قوץ **الابالله العبد**
الاعظم سوال اگر گوی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس
 کم باشد یک عبادت کند و بدان بمقصد درسد و کم کس را قوت آن باشد

بسیار
 در این
 دنیا

کاین شرایط بجا آر **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است **وَلَقِيلَ لَهُمُ عِبَادِیَ**
الْشَّكُورُ لَکِنَّ أَكْثَرَالنَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ لَا یَشْكُرُونَ لَا یَعْقِلُونَ
 یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند و باین همه آسان است بر کسی که خدای تعالی
 بر او آسان کند بر بند جدید کردن و بر خدای تعالی راه راست نبودن چنانکه گفت **وَالَّذینَ**
جَاهِدُوا فِینَا لَنَمُنِّیَنَّهُمْ سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْخُسِیْنِ یعنی کسانی که مجاهده کنند
 در راه ما منهن می کنیم ایشانرا و بدرستی که ما باینکو کارانیم چون بنده ضعیف بدانچه
 بر او است قیام نماید بکمال بری به پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضائع نگذارد هرگز نبود
اِنَّ اللّٰهَ لَا یَضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِ **سوال** اگر گوی که عمر کوتاه است و این عقوبات
 و از سخت است پس چگونه عمر وفا کند که آدمی همه شرایط بجا آر و این عقوبات را قطع کند
جواب ای جان بدانکه هر آینه عقوبات پس دوازده است و شرایط در سخت دشوار
 ولیکن چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز را و را کوتاه کند و دشوار
 او را آسان گرداند بروی تابعد از قطع این عقوبات گوید چه نزدیک است این راه و چه
 کوتاه است و چه آسان است این کار و من نیز همین گفتم چون بدین غایت رسیدیم
 کسی باشد که این عقوبات را در هفتاد و سال قطع کند و کسی باشد که در بست
 سال و کسی باشد که در ده سال و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه
 قطع کند بلکه در هفته بلکه در یکروز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که قطع کند
 بتوفیق خاص الهی که یک خط پیش نبوده یعنی که اصحاب کفایت را بدت ایشان یک خط
 پیش نبود که چون در ملک خود و قیاس تغییر دیدند گفتند **رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ**
وَالْاَرْضِ حَاصِلُ شَیْءٍ اِثْنَانِ را سحرقت و پدید انداخته درین راه است از دقایق حقایق
 و قطع کردند این راه را و از جمله مفضولان و مستوکلان و مستیمان شدند و این همه راه
 ایشانرا مقدار یک ساعت یک خط حاصل شد و نبی محمّدی سحره فرعون را که بود مدت ایشان

مرکب کشف چون بدیدند سجزه موسی علیه السلام را گفتند انما یزیدنا العالیین عزت و
 قهر و کرم و راه بدیدند و قطع کردند و در ساعتی بلک کمتر از ساعتی باز جلد عارفان شدند
 دراضی شدند به قضا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمتها و شتاق شدند به لقای
 خدای جل و علی تا بیکبار ندادند که لا یموتن الا الی سربتنا منقلبین یعنی نیست زیانی
 بکن هر چه میخواهی که ما بوسی پروردگار خویش باز گردانده ایم حکایت کرده اند که ابراهیم او هم
 بود چنانکه بود از کار دنیا روی برگردانید و این راه بصدق سلوک کرد و گشت به روی مکر
 مستداری که از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد اشارت
 کرد که به ایست آن مرد و در هوا به ایستاد و خلاص یافت و را تعبیر کنی بود و در بصر
 آمده در بازار بصره میفرودختند کسی در و در غبت نیکو و بسبب آنکه عمرش بس آمده یکی از
 بازارگان بر و در حرم کرد و بمقدار صد درم بخیرید و از او کرد را بصره این راه اختیار
 کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که عابدان بصره و علما بزیارت
 او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و منزلت او اما آن کسی که خدای تعالی در باب جوانیت
 نکرده و او را به نفس او باز گذارد و بسا باشد که در یک شاخ از شاخهائی یک عقبه بمقدار سال بماند
 قطع نکند و بنالده و فریاد کند که چه باریک است این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه
 همه کار بیگانه اصل باز میگردد و ذلک تقدیر الهی و العظیم العادل الخکیم سوال اگر گویی
 که چرا این یکی مخصوص شد توفیق خاص و این دیگر محروم و هر دو در بندگی مشترک
جواب بدانکه چون این سوال کنی از صد اوقات جلالنداشنوی که ادب نگاردار و سرش
 بر بیت شناس حقیقت بندگی بر آن که خدای تعالی آنچه که کند پیریه شود و قوله تعالی لا یستعملون
 یستلثون یگویم که حال این راه مثل بطوطه است تا کسی که اذن چون برق بگذرد و کسی باشد
 که همچون پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز رود و بگذرد و کسی
 باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون دوزخ بشنود و

بیفته و کسی باشد که سگان او را بگیرند و در دوش اندازند پس تخمین است حال این راه
 در دنیا پس اینها در صراط است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مردها است و هوای
 اوایل بصیرت بینند و صراط آخرت مرفهها را است و هوای اوایل بصیرت بینند و اختلاف
 احوال سالکان در آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است و در دنیا پس تامل این
 را نیکو بدان و الله الموفق **فصل** پس ازین بدانکه حقیقت درین کار آنست که این
 راه در درازی و کوتاهی همچون راهی است که آنرا بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
 و قطع آن بدل است برب عقیقه و بصائر و اصل آن نور سعادتی و نظری است که در دل
 بنده افتد که بدان نظر کار هر دو سرای یقین میند پس این نور را بسا باشد که بنده صد
 سال بطلبد و نیاید و اثری از آن نه بیند و این بسبب خطای او باشد در طلب و
 تقصیری کردن او در اجتهاد و جهل او و بطریق کار و دیگری در پنجاه سال بیاید و دیگری
 در بست سال بیاید و دیگری در ده سال بیاید و دیگری در یکروز بیاید و دیگری در
 ساعتی و در یک لحظه بیاید بغایت رب العالمین ولیکن بنده ماسور است باجتهاد
 پس بر او واجب است که آنچه فرموده اند بکند تا بیاید آنچه وعده کرده اند و کار
 نیز مقسوم و مقدر است و پروردگار حاکم و عادل است **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُخَلِّمُ مَا يَشَاءُ**
سوال اگر گویی که چه عظیم است این خط و چه دشوار است این کار و چه بسیار است
 چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است پس تحصیل چندین شرایط و چندین
 عمل برای چه چیز است **جواب** بدانکه این گفتی که کار سخت است و دشوار و خط عظیم است
 راست گفتی و اینست که خدای تعالی گفت **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**
 آدمی را در مشقت و رنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر
 بداند شما آنچه من سیدانم بسیار مگر سید و اندک بخندید و ازین است که ابو بکر صدیق رضی الله تعالی
 عنه فرمود کاش مثل سبزه بودی که مرا و ابوبکر و بنی و ازین است که فضیل گفت رحمه الله علیه

تعلیم کامله است
 فلیکلیه

این آرزو کنیم بر حال هر شش متعرب و نه شمیری مرسل و نه بند و صلح ملک آرزوی حال آن
 کسی برم که آفریده نشده است و ازین است که عطای سلمی گفت اگر آتشی آفرودند و بگویند که
 بر که خود را درین آتش بسوزد ما چیزی و معدوم محض گردیم آن باشد که از فرست بیم پیش
 از آنکه با آتش رسم پس ای برادر کار و شوارست چنانکه گفتیم بلکه سخت تر و عظیم تر است
 از آنکه در گمان و در هم نشستن و لیکن کاریت که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بر آن بود
 پس حیل نیست بنده را مگر بقدر اسکان جهد کردن و در عبودیت و چنگ زدن بکرم خدای تعالی
 و نالیدن و تقصیر تا باشد که به فضل و کرم او سلامت مانی و اما اینکه گفتی که این همه جهد و عمل
 برای چه چیز است این سخن است که دلالت میکند بر غفلت عظیم ملک صواب این است که
 بگوئی آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد در مقابل آن چه خیر است میدانی که بنده ضعیف
 چه میطلبد اول انچه آدمی طلبد علی السجده و چیز است یکی سلامت در هر دوسری دوم ملک در
 هر دوسری اما سلامت دنیا از آنکه و واقفای او چنانست که ملائک متعرب از و سلامت
 مانند چنانچه حکایت مارت و مارت شنیده باشی تا بعضی روایت کرده اند که چون مروح
 بنده را به آسمان برند ملائک آسمان گویند به تعجب که چگونه نجات یافت این از برای
 که بهترین ما سجاها را که شده و اما سلامت در آخرت هوای و سختیهای او بحدیست که انبیا و
 رسل نفسی نفسی فریاد کنند و بگویند نیخواهم امروز از تو مکر نفس خود را تا روایت کرده که اگر مردی
 را عمل متفاوتی بپذیرد باشد که آن مرد که خلاص نخواهد یافت پس کسی که از چنین دنیا باور اسلام
 سلامت بیرون آید و چنین روزی از هوای او سالم ماند و در بهشت رود این کار
 اندک نباشد اما ملک و کراست دنیا به آنکه ملک تفاوت و تصرف و شیت است و این
 به تحقیق در دنیا مراد و ایامی خدای راست که راضی اند بقضای او و در بحر و زمین ایشان را
 یکسان است و سنگ و خشت ایشان را از ر و فقر است و آدمیان و پریان
 و بهایم و طیر و سحر ایشان را هر چه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه

خدای تعالی خواسته است و می شود و از کسی ترسند و بیچسب را خدمت نمکند و همه ایشان را
 خدمت کنند و ملوک این دنیا را عشر عشر این مرتبه میسر نیست اما ملک آخرت خدای تعالی
 سیفر ماید اذ اسرایت کثر رایت بهیمنان ملکنا کینا یعنی چون به بینی انجامه بینی نعمتی و
 ملک بزرگ پس بزرگ دار ملکی را که پروردگار عالیشان آنرا بزرگ فرماید تو سیدانی که همه
 دنیا قلیل است و نصیب یکی از ما قلیل است از ان قلیل با این قلت بدل مال و جان میکنی
 تا بران قلیل ازین قلیل نظیر مالی و سبا باشد که نیایی و اگر بیایی با عذاب بسیار و کدورت
 بی شمار است و آنچه در آن خرج کنی از نفس و مال بسیار کرده بینی پس چگونه باشد
 که ملک کبیر در دار نعیم محمل طلب کنی و در مقابلد اینچنین ملک دور کمت نماز گذاردن و یا
 دو در صد قد کردن بسیار شماری چه چهل و قشیری باشد ملک آدمی را که هزار هزار نفر
 باشد و هزار هزار روح باشد و هزار هزار عمر باشد بچند عمر دنیا ملک بیشتر این همه را
 برای این مطلوب عزیز بدل کند اندک باشد و اگر مطلوب ظفر با بدان غنیمتی
 حقیقی باشد پس بیدار شو از خواب غفلت بعد ازین گوش کن که چون بنده خدای تعالی
 را طاعت کند و خدمتش لازم گیرد و این همه عمر سلوک کند خدای تعالی
 او را راهی بجهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بخت از ان ده دنیا و بخت
 از ان در حقیقی اما کرامت ما و خلعت های دنیا اول آنست که خدای تعالی او را ایاد
 کند و بروی ثنا گوید ز سبب بنده باشد که پروردگار عالیشان در شمای او باشد
 و و هم آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند اگر مخلوقی شعیفی مثل تو ترا شکر گوید و
 تعظیم کند بدان شرف کردی پس چگونه شرف باشد هر کسی را که پروردگار عالیشان او را شکر
 گوید و تعظیم کند سو هم آنکه خدای تعالی او را دوست گیرد و اگر رئیس محلتی یا امیری
 ترا دوست گیرد بدان سبب است کنی و مفاخرت جوی و نفعها گیرای پس چه گوی
 در محبت رب العالمین تعالی و تقدس **چهارم** آنکه خدای تعالی

وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند **پنجم** آنکه رزاق او را کفیل شود و بی رحمتی
 در بنی بدو رساند **ششم** آنکه خدای تعالی یاری ده او شود و دفع کند از وی دشمنان
 او را هر که از آنها به بدی قصد کند **هفتم** آنکه خدای تعالی بونس او شود چنانکه به هیچ حال
 مستوحش نشود **هشتم** آنکه غرضش حاصل شود که بخدمت کردن دنیا و اهل او
 ذلت نوزد بلکه راضی نشود که ملوک و حیا برده دنیا او را خدمت کنند **نهم** آنکه
 سبب بلندیش حاصل شود تا اندامش شدن بنجاست دنیا و اهل او بکراهت کند و
 بلند می جوید **دهم** تو انگری دل او را حاصل شود پس تو نگرترین تو انگران
 باشی در دنیا و دنیا خواهش دل بود و به هیچ شیئی تنگین نگردد و پایزه هم نوردش
 حاصل آید که تا بدان بر علوم و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر کی ازان آگاه نشود و
 بجهت سخت و عمر دراز و وارز و هم آنکه فراخی دل در وی پیدا شود که تا به هیچ چیز از
 محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد و سیر و هم بهای بی در وی پدید آید که نیکان و
 و بدان او را حرمت دارند و جلالتش بران و سرکشان از او ترسند چهارم و هم
 محبت در دلها که خدای تعالی او را در دل همه دوست گرداند پانزدهم برکت عام
 در کلام و در نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجای که بران رفعت و بقا می که بران نیست
 و بیاد می که او را دیده است مردمان ترک کنند ششازدهم سخن شدن سحر و برتا اگر خواهد
 بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکثر از یک ساعت قطع کند هفدهم
 تسخیر حیوانات از سباع و وحوش و هوام و غیران و مراد را اجابت کنند و شیان و
 مراغه کنند و برایشان پیچید هم ملوک او کند کلیدهای زمین تا هر کجا که فرو و آید مراد را
 گنجی است اگر خواهد و هر جا که پای زند مراد را چشمه بی است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرو و آید
 مراد را مانده است اگر قصد آن کند نوزدهم جاه دست برد خدای تعالی تا خلق بواسطه
 خدمت او وسیله کنند و بواسطه جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند **بیستم**

ستجاب شدن دعا بپس هر چه خواهد از خدای تعالی استجاب شود و اگر شفا
 کند بپذیرد و اگر بخدای تعالی سوگند خورد و راست کند و اگر بگوی اشارت کند و زمان
 زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد و در زمان حاضر شود اینست کرامات دنیا و
 اما کرامات عقیقی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بروی آسان کند و این خیریت
 که دل‌های همه پیغمبران ازان در بیم است تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است
 مرگش تدریج و هم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد و هر خوبی
 و فرعی که هست ازین است سو هم آنکه خدای تعالی رسولان را بروح و راحت
 و بشارت و امان فرود فرستد تا ترس از چیزی که او را در عقیقی در پیش است و
 اندوه گین نشود بر چیزی که در دنیا پس گذارد چهارم مخلص بودن در بهشت و جوار
 پروردگار عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و اکرام
 و الطاف و انعام و سرور و علانیه و مرقن او را بر تعظیم جایزه او
 اینست از گفته سوال قبر و تلقین جواب با صواب هفتم فرسخی کور و روشنای آن
 پس گورش رو صند باشد از ریاض جنت تا در قیامت هشتم با کرام روح او را
 بهترند در حوصله‌های پرندگان سفر بیاورد آن صاحب با فرحت و خوشی بخیزی که خدا
 تعالی ایشان را داده است نهم خشنود در عزت و کرامت باشد از جمله قاج
 و براق و هم پیدای روی و نور او یازدهم اینست از جمله‌های روز قیامت
 و وانه و هم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا نامه ندهند پیشرو هم اسانی
 حساب بکند و باشد که اصلا حساب نکند چهارم و هم گران شدن تر آردی وی و شاید که اصلا
 بروی وزن نکنند یا نه و هم خوردن آبهای گوی که بعد ازان برگشته نشود
 شانزدهم گشتن از پسر خط و نجات یافتن از آتش هفدهم شفاعت و عاقبت
 همچون شفاعت انبیا و رسل بی‌چشم ملک ابدی در بهشت نوزدهم رضای خدای تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

تمام کرد خاندان بردارند
 کوشیدار در عقیقی
 بیان حاضر شود ۱۲

که در دهان
 بچرخد بچرخد

بسم رب العالمین الالاولین و الاخرین جل جلاله بی کیف و وصف بدانکین
 کراست که سن شمرده ام بر اندازد فهم و علم تا صمد ناقص خود شمرده ام و با این همه
 مجمل و موجز کرده ام و اصل ما بر سبیل اجمال ذکر کرده ام و اگر بعضی ازین را تفصیل کرد
 این کتاب احتمال نکرد می نمود یعنی که سن ملک ابدی را یک کراست داشتیم و اگر این را تفصیل
 و هم قریب چهل خلعت شود از حور و قصور و لباس و غیر آن و هر یکی ازین شکر است
 بر تفصیل بسیار که محیط نتواند شد آنرا که عالم غیب و شهادت آنکه خالق و مالک است
 و چگونه طبع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه تعالی سیکویدی که گفتیم نفس
 مَا أَخْفَى لَهْمُ مِنْ شَيْءٍ أَغْنَى جَنَاءَهَا كَأَنَّا أَيْمَنُوكَ وَرَسُولُ اللَّهِ
 علیه السلام سیکوید در برشت چیزهای آفرینشده است که هیچ چشمی ندیده است و
 هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته پس بذل کن ای برادر جهد خود را
 برای این مقصود عظیم و مطلوب عزیز و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا چاره نیست
 علم و عمل و اخلاص و خوف از آنکه می باید که اول راه بدان و الا چون کوری باشی پس
 عمل کن بران علم و الا محجوب باشی پس آن عمل را با خلاص بکن و الا گمراهی باشی
 که در آن بار نباشد و بی فائده بر آید پس همیشه می ترس و برسان باش تا آنکه آمان
 یابی و الا مغرور باشی که همه سعی را بیکان است بی قبول و این جهد نادان مقابل این
 نعمتها قلیل است راست گفته است ذوالنون رحمه الله علیه که همه خلق مرده اند مگر
 عالمان و همه عالمان خفته اند مگر عالمان به عالمان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان
 بزختر غلبه اند میگویم که عجب ترین عجب با از چهار کس است یکی از عالمی که
 بی علم عمل کند دوم از عالمی که بعلم عمل نکند سوم از عالمی که بی اخلاص
 عمل کند چهارم از مخلصی که خالیف نباشد و بدانکه جمله کار است که تفصیل
 خدای تعالی در چهار آیت گفته است اول آنکه گفت آنحسبتم انما اخلقناکم عبداً

نست
صفت پیش از آن

خلق بیگانه از آفرینش است
ولا آذن شیئاً را تصرف
قله قلب بشیر

یَا أَتَمَّ الْبَنَاتِ لَا تَخْجَعْنَ یعنی می پنداری که شمار برای بازی آفریده ایم و بازگشت
 شما سوی مانیت پس آنکه گفت وَلَتَنْظُرَنَّ أَنْفُسُ مَا قَدَّمَتْ لِعَذَابِ اللَّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
 خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی برینده نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالی
 بپرسید خدای تعالی داناست بدانچه شما می کنید پس آنکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَلْنَا
 فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ لِسَانَهُمْ وَانَّ اللَّهَ أَخٌ لِكُلِّ نَفْسٍ مِنْكُمْ یعنی آنکه در راه و اما مجاهده کنند بنمایم
 راه خود ایشان را و خدای عزوجل بانیکو کاران است پس آنکه گفت وَمَنْ جَاهَلْنَا فَنُؤَمِّرْهُ
 لِنَبْلُوهُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ عَلِيمٌ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود کرده باشد
 و خدای تعالی از عالمیان ستغنی است و اما آمرزش می خواهم از خدای تعالی از
 هر چیزی که بدان قدم بالغزیده است و از چیزی که تسلیم خطا بران رفته و آمرزش
 می خواهم از گفته های ما که موافق کردای مانیت و آمرزش می خواهم از چیزی که
 که بدان دعوی کرده ایم در علم دین از خدای تعالی و در آن تقصیر کرده ایم به عمل و
 و آمرزش می خواهم از خطره که ما را بخوشتن ارای کشنده است در کتاب که
 که نوشته ایم و یا سخنی که گفتیم و یا علمی که افتاده کرده ایم و می خواهم
 از خدای تعالی تا بگرداند ما را و شمار اسی جماعت برادران
 عمل کنند بر علمی که دانسته ایم و نکرده اند بر ما علم
 ما را و بال که او بخواد کریم و غفور الرحیم است

L No. { ۲۹۷۳ R
۲۲۹۲ ACC. No. ۲۲۹۲
 HOR ۱۰ عزیز الحق
 E منہاج الطالبین

۲۲۹۲ ۲۹۷۳ R
۱۰ ۲۲۹۲ TIME
منہاج الطالبین

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

The book must be returned on the date stamped above.

A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

